

قرآن بهترین مفسّر خود

مقدمه

در این کتاب سخن از قرآن کریم است این آخرین تجلّی و فروغ ابدیت بر کوه نور. برخی از بزرگترین نواندیشان و متفکران دینی در عصر حاضر به تازگی در یک نظر بی باکانه بیان داشته اند که کلام قرآن کلام محمد(ص) است و البته توجیهاتی نیز آورده اند و گفته اند که چون ذات پاک محمدی در اثر سیر معنوی در ذات حق فنا می شود بنابراین هر سخنی پیامبر به زبان می آورد در عین آنکه سخن خود اوست عین وحی هم است ولی باید در این مورد گفت به طور قطع نمی تواند این نظر حقیقت داشته باشد حقیقت کلام قرآن از خداوند است و به طور کلی جدا از وجودی پاک محمدی است. به این دلایل که بیان می شود.

یک عارف بالله (که پیامبر اسلام (ص) نیز به دلایل غیر قابل انکار نمونه این گونه افراد در در حدّ کامل بوده) در سیر عرفانی و سیر به سوی حق که گاه چندین سال و گاهی یک عمر بسته به استعداد و ظرفیت وجودی شخص ، طول می کشد به مرحله ای از وصول به ذات حق می رسد که بنا به تعبیر برخی از عارفان به مرحله فناى افعالی می رسد و به تعبیر خود قرآن چون خورشید و ماه و ستاره ای می شود که مسخّر امر خداوند می شود « والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره) که در این آیه می توان خورشید را نماد پیامبران و ماه را نماد جانشینان معنوی و ستارگان را نماد اولیای الهی دانست . و به

تعبیر پیامبر خداوند چشم و گوش و دست و زبان آنها می شود تا بوسیله خداوند ببینند و بشنوند و بگیرند و حرف زنند.

و گاهی انسان عارف به مقام بالاتری در قرب حق می رسد که فنای ذاتی در حق است که در قرآن به تعبیر برخی همان آیه « کل من علیها فان » به این فنای ذاتی اشاره دارد. حال در این دو مرحله است که درخت وجود عارفان بالله ثمر می دهد « مثل کلمه الطیبه کشفه اصلها ثابت و فرعها فی اسما ء توتی اکلها کل حین باذن ربها...مثل کلمه پاک (انسان مؤمن) چون درخت پاک است که اصل آن ثابت و فرع آن در آسمان است و هر لحظه میوه و ثمر خود را می دهد » عارف بالله در این مقامات دوگانه یعنی فنای افعالی و ذاتی به عنوان هدیه و جایزه رهاوردی از این سیر دشوار وجودی و روحی به سوی حق دریافت می کند. که این رهاوردها که او آنها را در سیر نزولی به سوی خلق برای آنها می آورد ممکن است یک شعر یا منظومه بلند عرفانی و معرفتی ، یک قانون و کشف علمی یا فلسفی و یا هرگونه سخنان حکیمانه و روشنگرانه باشد که به حال بشر می تواند بالقوه سودمند باشد

برخی شعرای مطرح چون حافظ و یا مهدی اخوان ثالث و حتی شاملو به این الهام اعتراف می کنند و مثلا اخوان در این مورد می گوید گاهی برخی اشعار ماندگار خود را در حالاتی سروده که به تعبیر وی «در معرض شعور نبوت بوده»

این گونه الهامات را نمی توان در مورد افراد برجسته انکار کرد . خود پیامبر هم از اینگونه الهامات برخوردار بوده و شاهد آن نیز کلمات بسیار حکیمانه و پر معنی اوست که با گذشت زمان حالت کهنگی پیدا نمیکند و برخی هم حالت ادبی و مسجع دارند که انسان را به یاد کلمات قصار دیگر عارفان می اندازد. ولی در مورد قرآن کریم و هر کتاب آسمانی که البته تحریف نشده نمی توان این گونه الهامات را نیز تعمیم و عمومیت داد. در حقیقت در الهام اراده و فکر بشر به کار می افتد و خداوند یا فرشته نیز از بعدی دیگر فکر او را به سوی حقایق هدایت می کند و بعد که فکر بشر به آن حقیقت در زمان بسیار و یا در کسری از ثانیه دست پیدا کرد آن را با اراده به زبان خود می آورد و یا آن را می نویسد و به زبان ریاضی و یا کلام ادبی به آن شکل می دهد

ولی در قرآن یا کتب آسمانی دیگر قضیه فرق می کند . در اینگونه موارد اراده و فکر پیامبر دخالتی در کل اثر ندارد و گاه خود پیامبر در حال نزول این متون مقدس در حالت بی خودی و بی هوشی و خلسه قرار دارد و بعد از آمدن به حالت عادی متن مقدس را می خواند و یا می نویسد و خود و دیگران مفهوم آن را به تدریج می فهمند و گاهی هم که در حالت هوشیاری و بیداری فرشته بر او ظاهر می شود و از او می خواهد قبل از دریافت وحی آن را بخواند او اظهار ناتوانی می کند تا فرشته کلام خدا را به نوعی به او القاء کند مانند آغاز نزول قرآن که جبرئیل از پیامبر خواست که لوح حاوی وحی را بخواند و پیامبر اظهار کرد نمی توانم بخوانم و بعد که فرشته بدن پیامبر را با دست فشرد کلام وحی در وجود پیامبر نقش بست و او توانست آن لوح قرآن را بخواند و این دلیل آشکاری است که کلام خدا حقیقتی کاملاً جدا و مستقل از وجود پیامبر است و کاملاً استقلال دارد و عین کلام خداوند است . و معنی ختم نبوت هم چیزی جز این نیست که پیامبر اسلام آخرین کسی بود که از پیامبران کلام مستقل الهی به او رسانده شد. و بعد از او دیگر کلام الهی به صورت مستقل از ذات بشر به کسی نازل نخواهد شد ولی مسلماً الهامات ربانی برای هدایت بشر از لحاظ روحی و اخلاقی و یا الهاماتی که به دانشمندان حقیقی و بزرگ علوم تجربی و غیر تجربی می رسد که باعث پیشرفت بشر در زمینه های مختلف بشری می شود همچنان ادامه دارد و ظاهراً این سیر تا پایان زندگی بشر ادامه خواهد داشت . بدین لحاظ گزافه نیست اگر بگوییم که خدا برای تکامل بشر از جهات مختلف دو نوع پیامبر رسمی و پیامبر غیر رسمی فرستاده و می فرستد . به نوع اول متون مقدس مستقل از ذات بشر می فرستد و به نوع دوم الهامات فکری و ربانی که البته نتیجه تلاش و سیر فکری دانشمندان بزرگ نیز هست و البته مقام معنوی پیامبران هم نتیجه ریاضت و سیر عرفانی پیامبران همراه توفیق الهی هم هست

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست. و نا برده رنج گنج میسر نمی شود

قرآن در طول تاریخ از جهات مختلف مورد بررسی قرار گرفته ، گاهی آن را از جهت ادبی مورد ارزیابی قرار داده و زیبایی های ادبی آن استخراج شده و گاهی از جهت فقهی و احکام و گاهی از جهت تفسیری مورد ارزیابی قرار گرفته . در زمان های مختلف تفسیر های گوناگونی از قرآن کریم ارائه شده که هر کدام از جهاتی قابل تقدیر و احترام هستند و در حقیقت تلاشی هر چند ناکافی

برای روشنگری در مورد معنی آیات بوده اند. ولی اشکالی که در بسیاری از آنها گاه دیده می شود مسئله تفسیر به رای بوده است ، یعنی نظرات شخصی خود یا دیگران را در قالب روایات مشکوک جا داده اند که باعث انحرافات بسیار در این مورد شده.

ولی آنچه بنده را ترغیب نموده که در این مورد (تفسیر) گامی بردارم این مورد بوده که این جانب از مطالعه دقیق و تأمل طولانی در آیات قرآن کریم متوجه شدم که قرآن که خود کتابی کامل است در این مورد هم حالت انفعالی نداشته و خود نیز در بسیاری از آیات ، به گونه ای آیات مبهم و کلی خود را تفسیر و تبیین نموده و این حقیقتی است که خود در آیاتی نیز به آن تصریح دارد، آنجا که می فرماید: «...ثم علينا بيانه ... پس از نزول قرآن بر عهده ماست بیان و روشن کردن آن» .

البته در برخی روایات اهل بیت و بزرگان دین نیز به این امر تصریح شده، آنجا که مثلاً حضرت علی (ع) می فرماید «بعضی از آیات قرآن بر برخی دیگر شهادت می دهند» (نهج البلاغه، خ30)

به عبارتی دیگر برخی کلمات و آیات قرآن حالت کلید را برای فهم یکدیگر دارند. من در هیچ نثر بشری چنین حالتی را ندیده ام و این خود از جنبه های اعجاز آیات قرآن است که در نثر بشری دیده نمی شود و جالب است که گاه آیه ای و کلمه ای در اوایل قرآن بیان می شود و بوسیله آیات و کلمات دیگر در وسط و یا اواخر قرآن از معنی آن کشف ابهام می شود و به همین ترتیب تقریباً هیچ آیه ای از قرآن کریم به حالت مبهم رها نشده و در حداقل یک جا و یا جاهایی دیگر از قرآن از آن رفع ابهام شده است و این جز اعجاز چه معنی می دهد؟

در این کتاب سعی شده کلمات کلیدی و مرتبط و هم ریشه که یکدیگر را توضیح می دهند با رنگ قرمز نشان داده شود تا خواننده بلافاصله با یک نگاه به ارتباط معنایی آنها با هم پی ببرد.

جالب است این آیات مبهم که با آیات دیگر کاملاً تفسیر می شوند بیشتر در سوره های اوایل قرآن چون سوره حمد و بقره تراکم بیشتری دارند و هر چه به آیات اواسط و اواخر قرآن نزدیک می شویم این آیات مبهم به تدریج کم و

کمتر می شوند تا به حدّ صفر می رسند. و انسان در فهم آنها هیچ گونه در ذهن احساس ابهامی نمی کند.

برای روشن تر شدن مطلب یک نمونه از خود تفسیری قرآن کریم را بیان می کنیم . مثلاً در آیاتی از قرآن کریم خداوند سخن از موجودی بسیار شریر به نام **ابلیس** یا **شیطان** که دشمن قسم خورده نوع بشر است به میان می آرد، حال این پرسش به ذهن می آید که این موجود چگونه موجودی است و ماهیتش چیست؟ (ابهام) با کمال شگفتی در آیاتی دیگر در سوره های دیگر و با فاصله گاه بسیار از سوره قبلی قرآن به این پرسش پاسخ می دهد که «...کان من الجن» یعنی «(شیطان) از جنس و نژاد جن است». دوباره این سوال در ذهن خواننده نقش می بندد که: جن از چه چیزی خلق شده؟ و ماهیت وجودیش چیست؟ و در آیاتی بعد به این پرسش نیز جواب داده می شود که خداوند از زبان شیطان که از جن است این طور می گوید: «خلقتنی من النار» مرا از آتش خلق کردی. دوباره این سوال به ذهن می آید که چرا ما چنین موجودی را نمی بینیم؟ در پاسخ در آیاتی دیگر در جای دیگر قرآن می فرماید: «**شیطان** و یاران او شما را از جایی می بینند که شما قادر به دیدن آنها نیستید». دوباره این سوال به ذهن می آید که چنین موجودی که نه ما او را می بینیم و نه حتی صدایش را می شنویم چگونه قادر به گمراه کردن ماست؟! و در آیات دیگر می فرماید: «بگو پناه می برم از همزات یعنی وسوسه های فکری **شیاطین**» و ما از این آیه می فهمیم که شیطان از طریق الهامات فکری و روحی ما را گمراه می کند و به گناهان ترغیب می کند.

می بینید در این نمونه به صورت کامل و مفصل و بسیار منطقی و زیبا خود آیات قرآن ، بعضی دیگر را تفسیر می کنند و جای چون و چرا برای ما باقی نمی گذارند. در این مورد باید گفت که تعداد این گونه آیات که این چنین یکدیگر را تفسیر می کنند در قرآن کریم کم نیستند البته باید گفت بسیاری از آیات قرآن چنان صریح است که نیاز به تفسیر ندارند. چون به فرموده خدا قرآن برای استفاده عمومی بشر آسان نازل شده ، آنجا که می فرماید « و لقد یسرنا القرآن لذكر ... ما قرآن را برای تذکر بشر آسان کردیم » ولی باین حال برخی آیات مبهم هم با آیات دیگر کاملاً تفسیر شده و حجت بر بشر در این مورد تمام شده. سعی ما در این تفسیر آن است که به اندازه توانایی محدود خود به این آیات بپردازیم، تا خدمتی هر چند ناچیز به دوستداران و راهیان حق و حقیقت ارائه

کنیم و در این راه پر لغزش نیز فقط از خود حق یاری و استمداد می طلبیم . به امید آنکه دیگر اهل تحقیق نیز آستین بالا زنند و قدم در این میدان گذارند.

با تذکر این مطلب که ممکن است برخی قشریون که اصلاً برای یک بار نیز به خود زحمت نداده اند و قرآن را با تأمل نخوانده اند. تا مقصود خدا را درست از آن درک کنند، ممکن است از شنیدن برخی از حقایق این کتاب که تاکنون از مردم کتمان شده برآشفته شوند و آنها را قبول نکنند ولی در این صورت باید گفت این گروه در این صورت سخن خدا را هم قبول ندارند .چون در این کتاب حقایق ارائه شده بر پایه مضامین دیگر آیات قرآن اثبات شده و نظر شخصی نویسنده در آن دخالتی ندارد.

«بسم الله الرحمن الرحيم»

«به نام خداوند بخشنده مهربان»

قبل از پرداختن به آیات دیگر بهتر است که به این آیه یعنی **بسم** الله الرحمن الرحيم بپردازیم که در اوایل اکثر آیات قرآن ذکر شده. در اینجا ممکن است که این سوال مطرح شود که مقصود از اسم در این آیه همان نام است یا آن چیزی است که بعضی تعبیرهای دیگر از آن کرده اند که مقصود از اسم نوعی مقام معنوی است که برخی انسان های متعالی به آن می رسند و مظهر نامهای خدا می شوند. خود قرآن در آیاتی دیگر تا حدی این قضیه را روشن می کند.

در قسمتی از آیه 71 سورة اعراف می فرماید: «... اتجادلوننی فی **اسماء** سمیتموهم انتم و آباءکم... آیا با من مجادله می کنید در اسمهایی که شما و پدران شما آن را نهادید...؟!»

در آیه 28 سورة حج می فرماید: «و یذکروا **اسم** الله فی ایام معدودات و یاد کنید نام خدا را در روزهای معلوم...»

و در قسمتی از آیه 4 مائده می فرماید: «فکلو مما امسکن علیکم واذکروا **اسم** الله علیه... پس بخورید از آنچه (سگان شکاری) از شکار برایتان گرفتند و اسم خدا را بر آن یاد کنید...»

و نمونه های بسیار دیگر از آیات در این مورد که برای ما شکی باقی نمی گذارند که مقصود از اسم ، همان نام اشیاء و یا حیوانات و یا انسانها و یا نام خداوند است و ماهیت دیگری برای آن قابل تصوّر نیست.

می رسیم به کلمه **الله ، الله** یکی از نامهای اصلی و مهم خداوند است و معادل فارسی آن همان خداست. حال این پرسش به ذهن می آید که این **الله** کیست که بهتر است هر کاری را با ذکر آن آغاز کنیم؟

در آیه الکرسی در سورة بقره به این پرسش پاسخ می دهد:

«**الله** لا اله الا الله هو الحى القيوم ، لا تاخذه سنه و لانوم له مافى السموات و ما فى الارض ، من ذا الذى يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم و لا يحيطون بشى من علمه الا بماشاء وسع كرسيه السموات و الارض و لا يؤده حفظهما و هو العلى العظيم، الله ولى الذين امنوا يخرجهم من الظلمات الى النور....خدا نيست خدایى جز او كه زنده پاينده است و نه خواب اندك و نه طولانى دارد، آنچه در آسمانها و زمين است براى اوست كسى به جز اجازه او حق شفاعت ندارد و خداوند از وقايع پشت سر و پيش روى آنها خبر دارد و آنها به چيزى از علم خدا احاطه ندارند، مگر آنچه خدا خواهد به آنها ياد دهد. عرش (فرمانروايى) او آسمانها و زمين را فرا گرفته و نگهدارى و حفظ آن دو برايش مشكل نيست و او برتر و بزرگ مرتبه است. خدا دوست كسانى است كه ايمان آورند و آنها را از تاريكى به سوى نور هدايت مى كند..»

پيام اين آيه براى جامعه امروز مسلمان آن است كه وقتى خدا ولى واقعى اهل ايمان است نبايد زير بار كسانى رفت كه به زوز و ظاهر فريبى مردم را ولى امر مطلق مردم معرفى مى كنند و آنها مصداق واقى طلغوتند كه بايد در برابر آنها قيام كرد.

مى بينيد كه اين آيات چگونه به معرفى الله و صفات و ويژگيهاى او مى پردازد و در حقيقت الله را تفسير و معنى مى كنند.

اين خدا البته نامهاى ديگرى هم دارد و همين الله است كه تمام جهانيان را تربيت و پرورش مى دهد و رب آنهاست: « **الحمد لله رب العالمين، الرحمن الرحيم ، مالك يوم الدين** ... ستايش تنها مخصوص خدائى است كه پرورش دهنده جهانيان است ، مهربان ترين مهربانان است، و صاحب روز جزاست.

در اين آيات نيز الله به بهترين شكلى معرفى شده . در سوره طه حضرت موسى در جواب فرعون كه مى پرسد كه خدای تو كيست؟ مى فرمايد: « پروردگار من كسى است كه همه چيز را خلق كرد، سپس به هدف و كمال خویش راهنمايى كرد. اين هم يك نوع تفسير و معرفى الله.

در آيه اى ديگر مى فرمايد: « **الحمد لله الذى خلق السموات و الارض و جعل الظلمات و النور....** حمد مخصوص خدائى است كه آسمانها و زمين و تاريكى ها و نور را آفريد»

در سوره حشر بعضی دیگر از صفات الله را بیان می کند: «هو الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب و الشهاده هو الرحمن الرحيم(23) هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر سبحان الله عما يشركون(24) هو الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی يسبح له ما فی السموات و الارض و هو العزيز الحكيم... اوست خدایی است که خدایی جز او نیست که دانای نهان و آشکار است . اوست بخشاینده مهربان ، اوست که خدایی که خدایی جز او نیست که پادشاه بری از نقص و عیب ، ایمن کننده ، نگهبان ، عزیز، بزرگوار و در نهایت تکبر است و پاک است از آنچه شریک او می سازند. اوست خدایی است که آفریننده ، پدید آورنده، صورت بخش است و نامهای نیکو دارد. آنچه در آسمانها و زمین است او را تسبیح می کنند و او عزیز و حکیم است.

در سوره توحید در معرفی الله چنین می فرماید: « قل هو الله احد الله الصمد، لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد...بگو اوست خدایی است واحد ، خدای بی نیاز ، نه زاده و نه زاییده شده، و هیچ چیز مانند او نیست.»

در آیه دیگر می فرماید: « والله خير الماكرين.... و خدا بهترین مکر کنندگان است»

در جایی دیگر می فرماید: « و الله عزيز ذو انتقام...خدا بسیار با عزت و انتقامجوست»

و از این قبیل آیات که در تفسیر و معرفی الله در قرآن بسیار آمده است و به خوبی صفات و ویژگی های چنین خدایی را برای بشر در همه زمانها مشخص می کند.

« الحمد لله رب العالمينستایش مخصوص خداست که پرورش دهنده جهانیان است»

حال این پرسش به ذهن می آید که چرا ستایش فقط مخصوص خداست؟

اولا در خود این آیه نیز اشاره شده چون جهانیان و موجودات هر رشد و فضیلت و زیبایی داشته باشند نیز از ذات خود آنها را ندارند ، بلکه پرورش دهنده تمام جهانیان آنها را به این صورت به سوی کمال و زیبایی سوق داده ، پس به این

دلیل حمد و ستایش مخصوص ذات اوست، نه کسی دیگر چون ما در صورتی می تو انیم یک گل ، یک دانشمند ، یک معمار ماهر ، یک هنرمند برجسته را تحسین و ستایش کنیم که این کمالات ذاتا از خود او باشد ولی چون می بینیم هر گلی زیبایی خود را از او گرفته ، هر هنرمندی استعداد هنری خود را از او گرفته ، پس دیگر خود گل و هنرمند لایق ستایش نیستند، بلکه کسی که این کمالات را به آنها داده شایسته این حمد و ستایش است، و اگر ما یک هنرمند و یک گل را نیز ستایش و تحسین می کنیم ، در حقیقت این ستایش در مرحله اول بر می گردد به خداوند، که این کمالات را به آنها داده است . ولی با این حال در آیات بعدی علل اینکه چرا ستایش فقط مخصوص خداست را بیان می کند .
آیه ای می فرماید: « **الحمد لله** الذی خلق السموات و الارض و جعل الظلمات و النور..... (انعام) ستایش مخصوص خدایی است که آسمانها و زمین را آفرید و تاریکی ها و نور را قرار داد.

در سوره انعام آیه 45 می فرماید: «فقطع دابر الذین ظلموا و**الحمد لله** رب العالمینپس خداوند دنباله قوم ستمگر را قطع کرد و حمد فقط مخصوص خدای عالمیان است»

آیه ای دیگر: « و نزغنا ما فی صدورهم من بخل تجری من تحت الانهار و قالوا **الحمد لله**و آنچه از صفات بد و کینه در سینه های اهل بهشت بود را بیرون کشیدیم و نهرها از زیر درختانی که در زیر آنها نشسته اند جاری است و گفتند: ستایش مخصوص خداوند است»(اعراف 43)

آیه ای دیگر: **الحمد لله** الذی وهب لی علی الکبر اسماعیل و اسحاق...ستایش مخصوص خدایی است که در پیری به من اسماعیل و اسحاق را عطا کرد(ابراهیم 39)

و در آیه ای دیگر: « و قل **الحمد لله** الذی لم یخذوا ولدا و لن یکن له شریکا فی الملک ستایش مخصوص خدایی است که فرزندی نگرفت و برای او شریکی در پادشاهی نیست. (الاسرا)

و به همین صورت تقریبا در بیست و هشت آیه قرآن علل آنکه حمد مخصوص به خداوند است را کاملا تشریح می کند که مجال پرداختن به همه آنها نیست.

اگر این حقیقت که حمد مخصوص خداست در جامعه امروزی تحقق یابد بساط این همه چالوسی ها و ستایش های خداوند ثروت و قدرت در جامعه برچیده می شود و از بت سازی در جامعه جلوگیری می شود و جامعه به سوی جامعه توحیدی حرکت می کند.

« الرحمن الرحیم ، مالک **یوم الدین**... او بخشنده و مهربان است ، صاحب روز دین است»

براستی روز دین چه روزی است؟ در سوره الانفطار پاسخ این پرسش را به صراحت می فرماید: « و ما ادریک **یوم الدین**، یوم لا تملک نفس لنفس شیئا (20) (و الامر یومئذ لله ... و تو چه می دانی روز دین چه روزی است ؟ روزی که مالک نمی باشد کسی برای کسی چیزی را و فرمان در چنین روزی فقط از آن خداست »

و در همان سوره می فرماید : « انّ الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم (15) یصلونها **یوم الدین** (16) همانا نیکوکاران در نعمات بهشتی هستند و بدکاران در عذاب جهنم هستند. در روز دین (قیامت) وارد آن می شوند.

اما براستی معنی دین از نظر خداوند چیست؟

در سوره آل عمران آیه 19 در این مورد می فرماید : « انّ **الدین** عندالله الاسلام... همانا دین نزد خداوند یعنی اسلام (تسلیم در برابر او) می باشد.»

سپس این سؤال مطرح می گردد که چنین دینی آیا جنبه اجبار دارد یا اختیار و آزادی در آن راه دارد؟

در سوره بقره آیه 256 در این مورد پاسخ می دهد: « لا اکراه فی **الدین**... در **دین** اکراه و اجباری نیست.»

این آیه به صراحت هر چه تمامتر اجبار را در دین رد می کند و دین واقعی را دینی می داند که با اختیار و آزادی بشر سازگار باشد. و بطور تلویحی عملکرد مستبدانی را که در جوامع کنونی مسلمان با ظاهری از تقدّس و دینداری دین را به گونه یک امر تحمیلی و زور به مردم معرفی می کنند و مثلاً حجاب اجباری را در جامعه نهادینه می کنند مورد انتقاد قرار می دهد چون قران کتابی الهی و

فرا زمانی و فرامکانی است و اینگونه معضلات را در جوامع مسلمان از قبل پیش بینی کرده بود.

دوباره این سؤال مطرح می شود که دین به معنی کلی کلمه مربوط به ادوار گذشته و دین های گذشته نیز بوده یا خیر؟

در سوره بقره آیه 132 در این مورد می فرماید: « و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدّین فلا تموتنّ و انتم مسلمون... و ابراهیم یعقوب و فرزندان را به آن وصیت کرد و به آنها گفت: ای فرزندان من خدا برای شما دین را برگزید، پس نمیرید مگر آنکه **مسلمان** باشید»

در این آیات نشان داده شده که جوهره همه ادیان آسمانی اسلام است، جدا از نامهایی که بر روی هر کدام گذاشته اند.

پیام این آیه به جوامع و ادیان توحیدی آن است که چون جوهره ادیان یکی است لازم نیست پیروان آنها برای مسائل کم اهمیّت به جان هم بیفتند.

و چنین دینی نیز باید خالی از بدعت ها و تحریف ها باشد و خالص باشد.

و ادعوه مخلصین له الدّین... و خداوند را با دین خالص بخوانید (اعراف)

در این آیه به جوامع دینی کنونی به طور غیر مستقیم پیام می دهد که در صورتی که دین شما آلوده به بدعت و امور شرک آمیز شد قابل پذیرش از طرف خداوند نیست و این دین را باید از شرک و بدعت پاک کرد ، آیا دین کنونی اسلام در جامعه خالی از بدعت و شرک است؟!

و همچنین این دین دارای احکام و تکالیفی است:

«و ان تابوا و اقاموا الصّلاه و اتوا الزکات و اخوانکم فی الدّین... و اگر توبه کردند و نماز به پا کردند و زکات دادند پس برادران شما در دین هستند» (توبه/11)

و چنین دینی فطری و در ذات انسان است:

«فاقم وجهک للدّین حنیفا فطرت الله الّتی فطر الناس علیها... رویت را به سوی دین حق گرای راست گردان ، همان دینی که خداوند آن را بر طبق ذات انسان قرار داده... (الروم/30)

چنین دین و عقیده خالص توحیدی سر انجام نیز بر همه ادیان غیر توحیدی به لحاظ تئوریک پیروز می شود:

هو الذی ارسل بالهدی و **دین** الحق لیظهره علی **الدین** کله و لو کره المشرکون... اوست خدایی که رسول خود را با هدایت و دین درست فرستاد تا بر همه ادیان پیروز شود، اگر چه مشرکان خوش ندارند» (الصف/9)

قواعد و اصول این دین (اسلام) نه تنها در بین تمام مردم ، بلکه در تمام آفرینش جاری و ساری است: « افغیر **دین** الله ییغون و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه یرجعون... آیا جز دین خدا را می جویند، و حال آنکه برای او تسلیم شده آنچه در آسمانها و زمین است ، خواه و ناخواه و همگی به سوی او بر می گردند(آل عمران/83)

به هر حال آیاتی که به این صورت دین خدا را تفسیر و توصیف می کنند در قرآن کریم بسیار است.

« ایّاک **نعبد** و ایّاک نستعین...تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم»

براستی عبادت و پرستش از نظر خداوند چه معنایی دارد؟ از نظر خداوند عبادت می تواند به معنی اطاعت محض از کسی یا شیئی هم محسوب شود، آنجا که می- فرماید: « آیا ندیدی آنکس را که هوای نفس خود را خدای خود قرار داد،» پس اگر ما از هوای نفس پیروی کنیم بر خلاف رضای خدا در حال عبادت هوای نفس هستیم، البته عبادت از نظر خداوند جلوه های دیگری هم دارد مهمترین جلوه های آن عبارتند از : انجام افعال خیر و اخلاقی چون کمک و خوبی به پدر و مادر و همسایه و یتیمان و فقیران و...

« و **اعبدوا** الله و لا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا و بذی القربی و الیتامی و المساکین....و خدا را پرستید و به او شک نورزید و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و فقیران و...نیکی کنید»

عبادت در جنبه نظری یعنی فقط خدا را خدای خود بدانیم و نه کسی دیگر :

«لقد كفر الذين قالوا انّ الله هو المسيح بن مريم و قال المسيح يا بنی اسرائیل **اعبدوا** الله... به راستی کافر شدند آنان که گفتند که مسیح پسر مريم خداست حال آنکه مسیح گفت: ای بنی اسرائیل خداوند را پرستید» (مائده/72)

عبادت گاهی از نظر خداوند، به معنی گناه نکردن و اعمال خلاف انجام ندادن است. در سوره اعراف آیه 85 می فرماید: «**اعبدوا** الله ما لكم من اله غيره قد جاءكم بينه من ربكم، فافوا الكيل والميزان و لا تبخسوا الناس اشياءكم... خدایتان را پرستش کنید و غیر از او خدایی برایتان نیست به راستی دلیلی آشکار از خدایتان برایتان آمد و تمام کنید پیمانه و ترازو را و برای دادن اموال مردمان خسیسی نکنید.» (هود/84)

گاهی دوری از طاغوت (قدرت غیر خدا و مخالف او) معنی عبادت دارد:

«و لقد بعثنا فی کلّ امه ان **اعبدوا** الله واجتنبوا الطاغوت.... و همانا در هر امتی رسولی فرستادیم که خدا را پرستش کنید و از طاغوت دوری کنید» (نحل/36)

پیام این آیه برای جوامع کنونی مسلمان این است که نباید زیر بار حاکمیت های طاغوتی رفت یعنی حاکمیت هایی که ادّعی دینداری می کنند ولی عملاً با احکام الهی چون آزادی ، عدالت بین مردم ، و دیگر حقوق اساسی انسانها مخالفت می کنند به مبارزه پرداخت و بر علیه آنها قیام کرد و از آنها دوری کرد. و یکی از جلوه های عبادت خدا هم همین است یعنی دوری و مبارزه با طاغوت زمان در هر شکلی.

گاهی عبادت از نظر خداوند به معنی انجام همین مناسک ظاهری چون نماز و روزه و رکوع و سجود است که در جای خود هم بسیار مهم است.

«يا ايها الذين امنوا اركعوا و اسجدوا و **اعبدوا** ربكم وافعلوا الخير لعلكم تفلحون ... ای کسانی که ایمان آوردید رکوع و سجود کنید و خداوند را عبادت کنید و کار خیر انجام دهید ، شاید که رستگار شوید » (حج/72)

«وایاک **نستعین**.. و تنها از تو یاری می جوییم»

حال این پرسش مطرح می گردد که راه و روش استعانت و یاری از خداوند چیست؟

در آیه ای دیگر جواب می دهد که: « **استعینوا** بالصبر و الصلاه... به وسیله صبر و نماز از خداوند یاری بجوید»

راه دیگر دعاست: « ادعونی استجب لکم... بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را»

« اهدنا **الصراط المستقیم**... ما را به راه مستقیم هدایت فرما»

راه مستقیم چیست؟ در سوره آل عمران آیه/ 51 جواب می دهد:

«ان الله ربی و ربکم هذا **صراط مستقیم**... همانا الله خدای من و شماست این است راه مستقیم»

پرسش اینجا است که چه کسی را خداوند به راه مستقیم هدایت می کند؟

آیه 101 از سوره آل عمران در این مورد پاسخ می دهد:

«...و من یعتصم بالله فقد ھدی الی **صراط مستقیم**... و هر کس به خداوند پناه بیاورد ، پس به راه مستقیم هدایت می شود»

در سوره الزخرف آیه 61 می فرماید: هر کس پیامبر را پیروی کند به **راه مستقیم** است.

«...واتبعون هذا **صراط مستقیم**... و پیروی کنید مرا (پیامبر) این است راه مستقیم»

پیام این آیه برای امروز بشر این است که کسانی که در حال اطاعت کسانی می باشند که احکام و دستورات الهی چون آزادی ، عدالت برای مردم را زیر پا می گذارند ، در حقیقت در حال عبادت آنها هستند نه عبادت خدا چون اطاعت محض از کسی برخلاف رضای خدا در حقیقت عبادت آن کس است و چنین کسانی بر طبق این آیه بر راه مستقیم الهی نیستند. چون در عمل خداوند را عبادت نمی کنند.

صراط الذین انعمت علیهم... راه کسانی که بر آنها نعمت بخشیدی»

پرسش اینجا است که به چه کسانی خداوند نعمت بخشیده؟

در سوره نساء آیه 69 پاسخ می دهد:

« و من يطع الله و الرسول فاولئك مع الذين **انعم** الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن اولئك رفيقا... و هر کس که خداوند و پیامبر او را اطاعت کند ، پس آنها با کسانی هستند که خداوند به آنها **نعمت** داده از پیامبران و راستگويان و شهدا و نيکان و آنها از جهت همنشینی خوب هستند.»

در سوره مائده آیه 23 می فرماید: کسانی که خداوند به آنها **نعمت** داده از خداوند می ترسند.

« قال رجلان من الذين **انعم** الله عليهما ... گفتند دو مرد که از خداوند می ترسیدند و خداوند به آنها **نعمت** داده بود»

همچنین خداوند به اقوامی که کتاب آسمانی داده نعمت بخشیده. در سوره بقره آیه 40 می فرماید:

« يا بني اسرائيل اذكروا **نعمتي** التي انعمت عليكم... ای بنی اسرائیل یاد کنید **نعمتی** را که به شما بخشیدم ...»

و کسی که خداوند گناه وی را ببخشد مورد انعام خداوند قرار گرفته . در سوره قصص آیه 40 در این مورد از زبان حضرت موسی می فرماید:

قال ربّ بما **انعمت** علی فلن اكون ظهيرا للمجرمين....خداوندا به خاطر نعمتی که به من عطا کردی(گناه مرا بخشیدی) پس هرگز پشتیبان گناهکاران نمی شوم»

«...**غير المغضوب** عليهم...نه راه کسانی که بر آنان خشم گرفتی»

چه کسانی را خداوند بر آنها خشم گرفت؟

مورد اول عده ای از بنی اسرائیل بودند که در زمان حضرت موسی بهانه های بیهوده و بنی اسرائیلی می آوردند و به جای شکر خدا به خاطر نزول غذاهای آسمانی ، چیزهای دیگری از او می خواستند.

« ...قال اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر اهبطوا مصرا فانّ لکم ما سألتم و ضربت علیهم الذلّه و المسکنه و باؤب**غضب** من الله ...گفت آیا عوض می خواهید چیزی را که بدتر است از آنچه به شما داده شده در شهر وارد شوید پس

برای شماسست آن چیزی را که می خواهید و بر آنها خواری و ذلت زده شد و **خشم** خدا را بر خود خریدند.» (بقره/90)

مورد دوم باز گروهی از بنی اسرائیل بودند که از روی حسادت قومی و نژاد پرستی به پیامبر اسلام ایمان نیاوردند.

«...بئسما اشتروا به انفسکم ان یکفروا بما انزل الله بغیا ان ينزل الله من فضله علی من یشاء من عباده فبأؤ به **غضب** علی **غضب**»... بد است آنچه که خودشان را به آن فروختند که ناسپاسی کردند به آنچه خدا فرستاده بر بنده خود به خاطر حسادت و حال آنکه خداوند از فضل خود به هر کس از بندگان بخاهد می فرستد و غضب مضاعف خداوند را بر خود خریدند.» (بقره/90)

مورد بعد کسانی از مسلمانان هستند که در هنگام جنگ با کفار از جنگ فرار کنند .

«...ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا للقتال او متحيزا الی فئة فقد باء **بغضب** من الله.... و هر کس که در این روز (جنگ) پشت به دشمن کند ، مگر کسانی که به صورت تاکتیکی در جنگ تغییر مسیر می دهند و یا به سوی گروهی دیگر در جنگ می روند، پس مسلما این گروه **خشم** خداوند را برای خود خریدند.»

مورد بعد کسی است که به طور عمد مؤمنی را بکشد:

«ومن یقال مؤمنا متعمداً فجزأوه جهنم خالدا فیها و **غضب** الله علیه.... و هر کس مومنی را به عمد بکشد ، پس جزای او جهنم است و در آن جاویدان می ماند و **خشم** خداوند بر او ست» (نساء/93)

مورد بعد گروهی از بنی اسرائیل بودند که مورد لعنت خدا قرار گرفتند و مسخ شدند.

«...من لعنه الله و **غضب** علیه و جعل منهم القردة و الخنازیر ... کسانی که خداوند آنها را لعنت کرد و آنها را به صورت میمون و خوک در آورد. (مائده/60)

مورد بعد گروهی از بنی اسرائیل بودند که به گوساله پرستی روی آوردند.

« انّ الذين اتّخذوا العجل سينالهم **غضب** من ربّهم ... کسانی که گوساله پرستی کردند، به زودی خشم خدا به آنها می رسد. (اعراف/52)

مورد بعد کسانی بودند که بعد از ایمان آوردن دچار کفر می شدند.

من كفر بالله من بعد ايمانه الا من اكره و قلبه مطمئن بالايمان و لكن من شرح بالكفر صدرا فعليهم **غضب** ... هر کس که کافر شود بعد از ایمان ، مگر کسی که مجبور شود و قلب او با ایمان آرام باشد ، ولی هر کس سینه اش برای کفر باز شد پس بر اوست **خشم** خدا.»

مورد بعد کسی است که سوگند دروغ بگوید:

«والخامسه ان **غضب** الله عليها ان كان من الصادقين... و پنجم آنکه خشم خدا بر او اگر طرف مقابل راستگو باشد.» (نور/9)

مورد بعد کسانی بودند که ایمان آورده بودند ولی بیهوده به دلیل خواستن و بهانه آوردن برای فرامین الهی دست می زدند.

«والذين يحاجّون في الله من بعد ما استجب لهم حجّتهم داحظه عند ربّهم عليهم **غضب** ... و کسانی که دلیل و بهانه می آوردند برای خدا، بعد از آنکه دعوت خدا را پذیرفتند، دلایل آنها ناچیز است پیش خدایشان و بر آنها ست خشم خدا»

مورد بعدی منافقین و مشرکین هستند:

« و يعذب المنافقين و المنافقات و المشركين و المشركات الظّانين بالله ظنّ السّوء عليهم دائره السوء و **غضب** و عذاب می کند مردان و زنان منافق و مشرک ، کسانی که به خدا گمان بد دارند، بر آنهاست اتفاقات بد و **خشم** خدا... (فتح/65)

مورد بعد کسانی که محرمات الهی را رعایت نمی کنند:

كلوا من طيّبات ما رزقناكم و لا تطغوا فيه و يحلّ **غضبى**.... بخورید از پاکیزه های آنچه روزی دادیم شما را و زیاده روی نکنید ، پس دچار **خشم** من می شوید. (طه/81)

مصادق مغضوبین الهی در عصر حاضر چه کسانی هستند؟ در آیه اخیر کسانی را که اهل زیاده روی هستند و به اصطلاح امروزی تند روها و افراطیون را افرادی می داند که مورد خشم و غضب خداوند واقع می شوند . آیا کسانی که

هیچ گروه و حزبی را جز خود و حزب خود قبول ندارند و همه را کافر و فقط خود را مسلمان می دانند و حاکمیت را فقط حق خود می دانند زیاده روان و مغضوبین الهی نیستند ، آیا کسانی که مخالفان عقیدتی خود را بدون محاکمه به صورت دست جمعی اعدام می کنند مصداق زیاده روان و افراطیون در آیه نیستند، آیا کسانی که با نام مذهب و تحقق دین هر نوع جنایتی را برای رسیدن به اهداف خود توجیه می کنند ، مصداق این آیه نیستند، خداوند دیگر باید به چه شکلی افراط گرایان را در هر زمانی رسوا کند؟

ولا الضَّالِّينَ...و نه گمراهان.

ضالّین چه کسانی می باشند؟

در سوره طه آیه 90 در این مورد می فرماید:

انّ الذّین کفروا بعد ایمانهم ثم ازادوا کفرا لن تقبل توبتهم و اولئک هم الضّالّون....همانا کسانی که بعد از ایمانشان کافر شدند و ناسپاسی خود را زیاد کردند هر گز توبه آنها قبول نمی شود و آنها **گمراهان** هستند.

آیه بعد گمراه را کسی می داند که از رحمت خداوند نا امید شده باشد.

« قال ومن یقنط من رحمه الله الاّ الضّالّین...و کیست که از رحمت خداوند ناامید شود مگر گمراهان.(حجر/56)

در آیه بعد خداوند کسی را گمراه می داند که خدای شایسته ای برای پرستیدن نمی شناسد.

فلما رای القمر بازغا قال هذا ربی فلما افل قال لنن لم یهدی ربی لاکونن من الضّالّین....و وقتی ماه را دید آشکار گفت : این پروردگار من است ، پس وقتی ماه افول کرد گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند از گروه گمراهان خواهم بود(الانعام/77)

در آیه دیگر کسانی را که مرتکب گناه می شوند را جزء گمراهان می داند. چنانکه حضرت موسی در مورد گناه خود در گذشته گفت که:

«قال فعلتها اذا و انا من الضّالّین... من آن گناه را در حالی انجام دادم که از گمراهان بودم(شعرا/20)

در عصر حاضر بسیاری از کسانی که ادعای مسلمان بودن را می کنند دست به ارتکاب گناهان بسیار بزرگی چون قتل نفس به ناحق می زنند و یا زنا می کنند و خود را هم هدایت یافته معرفی می کنند و خود را با نزدیکی به دستگاه قدرت و حاکمیت از چنگال عدالت می رهانند ، از نظر خداوند در این آیه این افراد در حقیقت گمراه هستند ، در هر سمتی که باشند.

«بسم الله الرحمن الرحيم، الم ذلک الکتاب ، لاریب فیه ، هدی للمتّقین.... آن کتابی است که شکی در آن نیست هدایت است برای پرهیزگاران.»

متّقین چه کسانی می باشند؟

در سوره بقره آیه 177 در این مورد می فرماید:

« لیس البرّ ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولكن البر من آمن بالله والیوم الآخر والملائکة و الکتاب والنبیّین و آتی المال علی حبّه ذوی القربی والیتامی و المساکین وابن السبیل والسائلین و فی ارقاب و اقام الصلاه و آتی الزکاه والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصّابّین فی الباساء و الضّراء و حین الباس ، اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتّقوننیکی به آن نیست که رویتان را به سمت مشرق و مغرب بگردانید ولیکن نیکی آن است که ایمان بیاورید به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب و پیامبران و دادن مال با وجود دوست داشتن آن به نزدیکان و یتیمان و فقیران و در راه مانده و فقرا و در راه آزادکردن بردگان و بر داشتن نماز و دادن زکات و وفا کنندگان به عهد خود وقتی که پیمان ببندند و صابرين در سختی و زیان و هنگام جنگ ، آنها کسانی هستند که راست گفتند و آنها متّقین هستند.

در این آیه کسانی را که به عهد خود وفا می کنند متّقی معرفی می کند، آیا در عصر حاضر کسانی که در حاکمیت یک کشور به مردم وعده عدالت و آزادی و شرکت مردم در قدرت و رفاه اقتصادی و اجتماعی و دیگر وعده ها را می دهند و بعد از به قدرت رسیدن به عهد و پیمان خود با مردم عمل نمی کنند ، برطبق این آیه متّقی هستند؟!

در آیه ای دیگر متّقین را اینگونه معرفی می کند:

« وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَ صَدَقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ...و کسی که راستی آورد و راستی را تصدیق کرد آنها متَّقُونَ هستند» (الزمر/33)

آیا در عصر حاضر که خداوندان ثروت و قدرت که در جامعه در روز روشن به مردم دروغ می گویند، راستگو و متَّقی هستند؟!

در آیه ای دیگر متَّقین را کسانی معرفی می کند که حتی هنگام مرگ اصولی را رعایت می کنند: « كَتَبَ عَلَيكُمْ إِذَا حضر أَحَدُكُمْ الموتُ أَنْ تَرَكَ خَيْرًا الوصية للوالدين والأقربين بالمعروف حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ...نوشته شد بر شما وقتی مرگ یکی از شما فرا برسد ، اگر مالی باقی گذارد برای پدر و مادر و نزدیکان وصیت بنویسد و این حق است بر متَّقین (بقره/180)

برخی در زمان ما بسیار ادّعای دینداری و تقوا می کنند ولی در هنگام مرگ یا وصیت نمی کنند و یا وصیتنامه عادلانه نمی نویسند و بین فرزندان خود تبعیض قائل می شوند ، آیا این افراد از نظر خداوند جزء متَّقین هستند؟!

در آیه بعد متَّقین را کسانی معرفی می کند که حتّی در مقابل دشمن هم که مقابل به مثل می کنند از حد نگذرند و زیاده روی نکنند:

« الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتِ قِصَاصٌ فَمَنْ اعتدى عَلَيْكُمْ فاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا عَتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ...ماه حرام در مقابل ماه حرام و حرمت ها قصاص دارد، پس هر کس به شما تعدی کرد شما نیز به او تعدی کنید مثل آن و از خدا بترسید و بدانید خدا با پرهیزگاران است» (بقره/194)

یکی از دستوراتی که در بیشتر زمانها رعایت نشده همین آیه است که خداوند می فرماید حتّی در زمان جنگ و برخورد با دشمن نیز باید تقوا و اصول اخلاقی رعایت شود و زیاده روی نشود ، ولی آیا در عصر حاضر دینداران به این اصل پایبند هستند ، یا در برابر حقوق انسانی دشمن نهایت زیاده روی ها را می کنند و به صغیر و کبیر آنها رحم نمی کنند ، وقتی یک مخالف عقیدتی و سیاسی خود را دستگیر می کنند ابتدا به سراغ خانواده و زن و بچّه او می روند و آنها را به اشکال مختلف آزار و اذیت می کنند تا از فرد اعتراف بگیرند، و یا او را در جلو چشم خانواده اش ترور می کنند. کجای این امر با دستورات قرآنی سازگار است؟!

در آیه دیگر خوبی به زن طلاق داده شده را نیز از صفات متّقین می داند:

«...والمطلّقات متاع بالمعروف حق علی المتّقین (البقره/241) و به زنان طلاق داده شده حقّ آنها را بدهید و این حق بر عهده متّقین است.

در آیه بعد خداوند متّقین را کسانی می داند که در جنگ با دشمنان نیز تقوا را رعایت می کنند :

قاتلوا المشرکین کافه کما یقاتلونکم کافه واعلموا انّ الله مع المتّقین...به همه مشرکان جنگ کنید همچنانکه با همه شما جنگ می کنند و بدانید خدا با پرهیزگاران است.(توبه/36)

یکی از مشخصات متّقین آن است که دوستی آنها ابدی است چه در این دنیا و چه در آخرت در سوره زخرف در این مورد می فرماید:

« الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتّقین...دوستان در این روز(قیامت)بعضی برای هم دشمن می شوند مگر پرهیزگاران.

همچنین متّقین اهل کارهای خیر می باشند:

« و ما یفعلوا من الخیر فلن یکفروه و الله علیم بالمتّقین...و آنچه از کارهای خیر انجام می دهند به آن ناسپاسی نمی شود و خدا به کار پرهیزگاران داناست.(آل عمران/115)

برخی در زمان ما خود را مذهبی و دیندار معرفی می کنند و سلام و صلوات از دهن آنها قطع نمی شود ولی با اینکه وضع مالی خوبی دارند ، به فکر کمک به فقرای اطراف خود نیستند. اینها از نظر خداوند متّقی نیستند.

در آیه ای دیگر متّقین را کسانی معرفی می کند که با اموال و جان خود در راه خدا جهاد میکنند.

« الذّین یؤمنون بالله والیوم الآخر ان یجاهدوا باموالهم و انفسهم والله علیم بالمتّقین...آنان که ایمان می آورند به خدا و روز قیامت ، با اموال و جان خود در راه خدا مجاهده می کنند و خدا آگاه به پرهیزگاران است.»

در سوره القصص آیه 83 متّقین را اینگونه معرفی می کند:

«تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض و لا فساداً والعاقبة للمتقين....» این است خانه آخرت که قرار دادیم آن را برای کسانی که برتری و فسادى در زمین نمی جویند و سرانجام کار با متقین است»

در عصر حاضر کسانی ادعای تقواى بسیاری می کنند و القاب و عناوین عریض و طویلى هم به اسم خود اضافه می کنند ولی هم در زمین خدا برتری می جویند و به دنبال مقام و ریاست هر جنایتی مرتکب می شوند و دیگر اقشار مردم را همردیف خود نمی دانند و خود را در حقوق سیاسى و قضایى بالاتر از آنها می دانند . اینگونه افراد از نظر خدا متقی نیستند.

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ.... کسانی که ایمان می آورند به ناپیدا..»

در اینجا این سؤال مطرح می شود که **ایمان** چیست؟ در قرآن کریم تصریح دارد که ایمان امرى ظاهرى و زبانی نیست ، بلکه امرى و تصدیقى قلبى و درونى است.

«قالت الاعراب **آمنا** قل لم **تؤمنوا** ولكن قولوا اسلمنا و لمّا يدخل **الایمان** فى قلوبكم... بادیه نشینان گفتند که **ایمان** آوردیم ، بگو ایمان نیاوردید و لكن بگوئید اسلام آوردیم و هنوز **ایمان** در دلهایتان وارد نشده... (حجرات/14)

«و یقیمون **الصّلاه** و مما رزقناهم ینفقون. و بر پا می دارند **نماز** را و از آنچه روزی آنها کردیم انفاق می کنند.»

و اما پرسش این است که چرا ما باید نماز بخوانیم؟ در آیات دیگر پاسخ آن را می دهد:

(انّ **الصّلاه** تنهى عن الفحشاء والمنکر... همانا نماز است که از کارهای زشت کوچک و بزرگ باز می دارد) (عنکبوت/25)

همچنین نماز خواندن باعث شهوت پرستی و انحطاط اخلاقی می شود درآیه ای دیگر در این مورد می فرماید: «فخلفوا خلفا اضاعوا **الصلاه** و اتبعوا الشهواه... پس نسلهائی جانشین نسلهائی پیشین (بنی اسرائیل) شد که نماز را ضایع کردند و شهوات را دنبال کردند.»

آیا نماز در ادیان دیگر هم وجود دارد؟ در این مورد در سورهٔ مریم از زبان حضرت عیسی می فرماید: «واوصانی بالصلاه والزکاه مادمت حیا...ومرا سفارش کرده به نماز و پرداخت زکات تا وقتی که زنده باشم»

ماهیت نماز چیست؟ در پاسخ می گوید : ماهیت نماز ذکر و یاد خداست.

«انّ الصّلاه تنهى عن الفحشاء والمنکر ولذكر الله الاکبر... براستی نماز انسان را از فحشا و زشتی باز می دارد و برای یاد خدا برتر و بزرگتر است»

و یا در سورهٔ جمعه می فرماید:

« يا ايهاالذين امنوا اذا نودى للصّلاه من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله ...ای کسانی که ایمان آوردید هرگاه برای نماز جمعه ندا داده می شوید ، پس به سوی یاد خدا بشتابید»

« ومما رزقناهم ينفقون...و از آنچه روزیشان دادیم انفاق می کنند»

در این آیه سخن از رزق به میان آمده . مقصود از رزق در قرآن کریم چیست؟

باید گفت که گاهی مقصود از رزق در قرآن کریم همان امور مادی چون خوراک و پوشاک و زن و فرزند و هر نوع امکانات مادی است . شاهد این معنی رزق آیه ای از سورهٔ کهف/19 است که می فرماید: « ... فابعثوا احدکم بورکم هذه الى المدینه فلينظر ايها ازکی طعاما فلياتکم برزق من ...پس بفرستید یکی را از خودتان با این پول به سوی شهر تا دقت کند کدام یک از مردم غذایش پاکتر است، پس از خوراکی(رزق) برای شما بیاورد»

در این آیه به صراحت مقصود از رزق را خوراکی معرفی می کند.

گاهی مقصود از رزق ، رزق معنوی است که نوعی غذای روحانی و معنوی است که کیفیت آن را فقط اولیای الهی درک می کنند. در سورهٔ طه آیه 131 خطاب به پیامبر می فرماید: و لا تمدّن عینیک الی ما متعنا به ازواجنا منهم زهره الحياه الدنيا لنفتهم فيه و رزق ربک خیر و ابقى...و به آنچه روزی کردیم کفّار را از زن ها به خاطر زندگی دنیا نگاه مکن ، آن برای آن است که آنها را بوسیلهٔ این نعمتها آزمایش کنیم و روزی پروردگار تو برتر و باقی تر است.»

در اینجا می فهمیم که مقصود از روزی خدا در اینجا زن و فرزند نیست ، واگر نه پیامبر خود نیز دارای زن و فرزند و این روزی ها بود، بلکه مقصود از این روزی ، روزی معنوی است.

البته همین روزی مادی هم یکسان نیست، بعضی از این نوع روزی پاک و حلال است و برخی از آن که ممکن است از راه حلال بدست نیاید از نظر خدا پاک و طیب نیست. دلیل آن این آیه است: «وکلوا مما رزقکم الله حلال طیباً... بخورید از روزی خدا که پاک و طیب است...» (مائده/88)

و اما مقصود از **انفاق** که در این آیه مطرح است چه **انفاقی** است؟

انفاق نیز در آیات قرآن دو معنی دارد: ۱- معنی مادی و ظاهری 2- معنی معنوی و غیر مادی.

مقصود از انفاق مادی کمک مادی به والدین و خویشاوندان و فقرا و محتاجان است:

« یسئلونک ماذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فللوالین و الاقربین و الیتیمی.... می پرسند که چه **انفاق** کنیم ؟ بگو آنچه **انفاق** می کنید از مال پس برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان» (البقره/215)

و گاهی مقصود از انفاق ، انفاق و بخشش معنوی و اخلاقی است . در آیه ای در این مورد می فرماید: « و یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو... و از تو می پرسند که چه چیز **انفاق** کنند؟ بگو عفو و گذشت...»

که این نوع **انفاق** یعنی گذشت یک نوع **انفاق** معنوی و اخلاقی است که شاید از نتایج و ثمرات روزی معنوی باشد.

و اما **انفاق** چه نتایجی در بر دارد؟ یکی از نتایج آن دفع بلا ها از انسان است. در سوره بقره آیه 195 در این مورد می فرماید:

« و انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و احسنوا ان الله یحب المحسنین... در راه خدا **انفاق** کنید و خود را با دستهای خود به هلاکت میندازید و خوبی کنید، که همانا خدا نیکوکاران را دوست دارد.»

انفاق نتایج اخروی در بر دارد:

« یا ایها الذین امنوا **انفقوا** مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه و لا خله و لا شفاعة... در راه خدا انفاق کنید از آنچه روزی به شما دادیم قبل از آنکه روزی فرا برسد که نه معامله ای و نه دوستی و نه شفاعتی در کار باشد.» (بقره/267)

و اما از چه نوع مالی می توان انفاق کرد؟ آیه 267 سوره بقره می فرماید:
«...**انفقوا** من طیبات ما کسبتم... از پاکی های آنچه بدست آوردید **انفاق** کنید»

برخی را امروزه می بینیم که زیاد اهل نیکی و بخشش و کارهای خیر هستند و هم خود و دیگران نیز آنها را یکسره در بهشت می دانند. در حالی که انفاق این افراد هیچ ارزشی از نظر خداوند ندارد. چون اصل سرمایه خود را از راه حلال و پاکی بدست نیاورده اند. یا در تقسیم ارث حق برادران و خواهران را خورده اند، یا با کلاهبرداری مالی فراهم آورده اند، یا بارانت خواری و سوء استفاده از قدرت سیاسی بار خود را بسته اند و هزاران راه ناپاک دیگر در جمع آوری مال و ثروت، در هر صورت این انفاقها هیچ ارزشی از نظر خدا ندارد.

آیا از هر کسی انفاق قبول می شود؟

« **قل انفقوا** طوعا او کرها لن یتقبل منکم انکم کنتم قوما فاسقین... بگو اگر به میل خود یا اکراه انفاق کنید خداوند باز از شما قبول نمی کند، چون شما قومی فاسق هستید.»

آیا **انفاق** آشکار و یا پنهان باشد؟

« **انفقوا** مما رزقناکم سرّا و علانیّه... از آنچه روزی شما کردیم پنهان و آشکار انفاق کنید.» (رعد/22)

میزان **انفاق** باید کم یا زیاد باشد؟

« والذین اذا **انفقوا** لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما... و کسانی که چون انفاق می کنند نه زیاده و نه کم انفاق می کنند و در این مورد میانه روی می- کنند.» (الفرقان/67)

در آیه ای دیگر می فرماید: آنچه انفاق می کنید خداوند عوض آن را به شما می دهد و حتی آن را چند برابر به شما بر می گرداند:

« مثل کسانی که مال خود را در راه خدا **انفاق** می کنند ، چون مثل دانه ای است که وقتی کاشته می شود، تبدیل به هفت خوشه می شودکه در هر کدام از آنها صد دانه وجود دارد»

« وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ...و. آنانکه ایمان می آورند به آنچه به سوی تو و آنچه قبل از تو نازل شده و به آخرت یقین می کنند.

اولئك على هدى من ربهم و اولئك هم المفلحون... آنها بر راه هدایت از پروردگارشان هستند و آنها رستگارانند»

انّ الذين **كفروا** سواء عليهم انذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون...همانا کسانی که کفران و ناسپاسی کردند بر آنها یکسان است بیم دهی یا ندهی آنها را ایمان نمی-آورند»

کفر یا ناسپاسی چیست؟

در سورة آل عمران آیه 72 کفر را عملی مقابل ایمان معرفی می کند:

« و قالت طائفة من اهل الكتاب آمنوا بالذي انزل على الذين آمنوا وجه النهار و **اكفروا** آخره لعلهم يرجعون...گفتند گروهی از اهل کتاب اول روز به آنچه نازل شده ایمان بیاورید و آخر روز **کافر** شوید شاید که آن گروه بی ایمان شوند»

در سورة نساء آیه 131 کفر را حرکتی در مقابل تقوا معرفی می کند:

«...و لقد وصيّا الذين آتوا الكتاب من قبلکم و اياکم ان اتقوا الله و ان **تکفروا**...و. همانا وصیت کردیم کسانی را که داده شدندکتاب را از قبل و شما را که تقوا داشته باشید و اگر **کافر** شوید..»

در عصر ما کسانی که در هر لباسی اهل تقوا نباشند مصداق کافر محسوب می شوند ، کسانی که بیت المال را می خورند، رانت خواری می کنند، به مردم دروغ می گویند، به افراد تهمت نابجا می زنند و دیگر امور ناپسند.

در سورة بقره آیه 152 **کفر** را عملی در مقابل شکر معرفی می کند:

« واذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا **تکفرون**...مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و شکر کنید مرا و مرا **کافر** نشوید»

در سوره آل عمران آیه 70 **کفر** را عمل کسانی می داند که نشانه های خدا را انکار می کنند:

« یا اهل الكتاب لم **تکفرون** بآیات الله و انتم تشهدون... ای اهل کتاب چرا ناسپاسی می کنید به نشانه های خدا و شما شاهد هستید»

در سوره احقاف آیه 34 **کفار** را کسانی معرفی می کند که روز قیامت را انکار می کنند:

و يوم يعرض الذين **كفروا** على النار اليس هذا بالحق قالوا بلى و ربنا قال فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون... و روزی که کسانی را که کافر شدند بر آتش عذاب می کنند ، آیا این حق نیست ؟ گفتند بلی قسم به خدا ، گفت : پس بچشید عذاب را بواسطه آنچه **کافر** شدید»

در آیه ای دیگر کسانی را **کافر** می داند که نعمت خدا نسبت به خود تغییر دادند:

«الم تر الى الذين بدلوا نعمت الله عليهم **كفرا** و احلوا قومهم دار البوار... آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را بر خود با ناسپاسی تغییر دادند و قوم خود را به سرای نیستی و هلاکت فرود آوردند.»

آیا کسانی که در عصر حاضر دین خدا را بنا به امیال شخصی خود تحریف می کنند و در آن بدعت به وجود می آورند و دین را به گونه ای بد به مردم معرفی می کنند ، مصداق این آیه نیستند که نعمت خدا (دین) را با کفر و ناسپاسی بر خود تبدیل و تغییر دادند؟!

« ختم الله على **قلوبهم** و على سمعهم و على ابصارهم غشاوه و لهم عذاب عظیم... خداوند مهر نهاد بر **قلب** هایشان و بر گوششان و بر چشمشان پرده ای است و برای آنها عذاب بزرگی است»

قلب در این جا به چه معنی است . در قرآن کریم **قلب** هم به معنی تغییر کردن از حالی به حال دیگر و از جایی به جایی رفتن است. مانند:

« فغلبوا هنالك و **انقلبوا** صاغرين... پس شکست خوردند آن جا و ذلیلان گشتند» (اعراف/79)

و در جایی دیگر **قلب** به معنی روح و جان آمده است. در سوره شعر آیه 89 می- فرماید: «الّا من اتی الله بقلب سلیم... مگر کسی که آمد به سوی خدا با قلبی سالم»

پس در این آیه مقصود از **قلب** جان و روح است نه همان عضو مشخص در بدن و اما **سمع** (شنیدن) و **بصر** (شنیدن) آیا همین معنی ظاهری را دارد یا نه ، باید گفت بر طبق آیات دیگر دو نوع دیدن و شنیدن در قرآن داریم یکی دیدن و شنیدن ظاهری و دیگری دیدن و شنیدن باطنی ، که از نظر خداوند دیدن و شنیدن اخیر اهمیّت دارد نه دیدن و شنیدن ظاهری و آن دیدن و شنیدن هم به روح و جان انسان بر می گردد نه به این اعضای ظاهری. در سوره مریم آیه 38 می فرماید:

« **ابصر** بهم و **اسمع** بهم یوم یاتوننا الکن الظالمون الیوم فی ظلال مبین...چه شنوایند و چه بینایند روزی که نزد ما می آیند ، لیکن ظالمین در این روز در گمراهی آشکارند»

در سوره انفال آیه 23 می فرماید:

« و لو علم الله فیهم خیر **الاسمعهم** و لو **اسمعهم** لتولوا و هم معرضون....و اگر خدا خیری در آنها می دانست ، همانا آنها را می شنواید و اگر آنها را می شنواید هم رویگردان می شدند و آنها اعراض می کردند»

در سوره نساء آیه 46 می فرماید: ...و یقولون **سمعنا** و عصینا و **اسمع** غیر **مسمع**...و گفتند شنیدیم و سرکشی کردیم و گوش کردند؛ غیر گوش دادن «

«ومن الناس من یقول امنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین... و از مردمان کس است که گوید ایمان آوردم به خدا و روز قیامت و آنها ایمان نیاورده اند.

یخادعون الله و الذین امنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون...فریب می دهند خدا را و کسانی را که ایمان آوردندو فریب نمی دهند مگر خودشان را و درک نمی کنند.

فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرض و لهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون...در قلبشان مرضی است پس خداوند آن بیماری را زیاد کرد و برای آنها عذابی دردناک است به واسطه آنچه تکذیب کردند.

و ادا قيل لهم لا تفسدوا في الارض قالوا انما نحن مصلحون... و چون گفته شود که در زمین فساد نکنید گویند ما مصلحان هستیم.

الا انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون... آگاه باشید که آنها مفسدانند و لیکن نمی دانند.»

در عصر حاضر کسانی که با ادعای دینداری و اصلاح در جامعه این همه به مردم ظلم می کنند مصداق کامل مفسدین هستند.

مفسدان از نظر خداوند چه کسانی هستند؟

در همین آیات خداوند **مفسدان** را منافقان معرفی می کند؛ یعنی کسانی که زبان و دل آنها یکی نیست و در خلوت و در بین جمع متفاوت عمل می کنند.

در سوره المائده آیه 64 نمونه بارز **مفسدان** را گروهی از یهودیان معرفی می کند که آتش جنگ را با ادیان دیگر افروخته کردند:

«... كلما اقدوا ناراً للحرب اطفا الله و يسعون في الارض فسادا و الله لا يحب المفسدين» هر گاه که آتش جنگ را روشن کردند خدا آن را خاموش کرد و سعی می کنند در زمین فساد کنند و خداوند فساد را دوست ندارد.»

در این آیه گروههای افراط گرا و جنگ طلب را افراد مفسد معرفی می کند ، برآستی در در عصر حاضر مصداق کامل این گروهها را در جامعه و در صحنه سیاست نمی بینیم؟! که با تمام مردم دنیا دشمن هستند و معتقدند باید همه را از بین برد چون دشمن ما هستند.

در سوره اعراف آیه 86 **مفسدین** را گروهی معرفی می کند که از راه خدا رفتن جلوگیری می کنند و آن را کج می خوانند.

« و لا تقعدوا بكل صراط توعدون و تصدون عن سبيل الله من امن به و تبغونها عوجا و اذ كنتم قليلا فكثركم و انظروا كيف كان عاقبه المفسدين... و منشينيد به هر راهی که وعده دهید و از راه خدا باز دارید کسی را که ایمان آورد به آن و راه خدا را کج بخواهید و یاد کنید هنگامی که شما کم بودید ، پس شما را زیاد گردانید و ببینید عاقبت **مفسدان** را»

مصدق کامل این آیه هم در زمان ما اقشاری هستند که دین را به گونه ای بد به مردم معرفی می کنند و مردم را از دین متنفر می کنند . آنها به تعبیر خدا از راه خدا و رفتن مردم به آن جلوگیری می کنند و آن را کج می خواهند. و به مردم وعده دروغ می دهند. مفسدان واقعی این اقشار هستند.

و در سوره اعراف آیه 103 **مفسدین** را کسانی می داند که ظلم می کنند.

«....الی قرعون و ملائنه فظلموا بها فنظروا کیف کان عاقبه **المفسدین**...به سوی فرعون و گروه او پس ظلم کردند به او پس نگاه کن عاقبت **مفسدین** چه شد.»

براستی در زمانه ما مصداق کامل ظالمان چه کسانی هستند؟! آیا کسانی نیستند که چون فرعون به مردم ظلم می کنند؟!

در سوره یونس آیه 81 خداوند کار ساحران را **فساد** می داند:

« فلما القوا قال موسى ما جئتم بالسحر انّ الله سيبيطله ان الله لا يصلح عمل **المفسدین**...پس چون انداختند (ساحران) موسی گفت : آنچه آوردید سحر بود ، همانا خداوند آن را به زودی باطل می کند . همانا خداوند عمل **مفسدان** را درست نمی کند»

با کمال تأسف در این زمان برخی خداوندان قدرت هم در رده های بالای حکومتی اهل جادو جنبل و سحر و مصداق کامل مفسدین هستند.

در سوره یونس آیه 91 خداوند کسانی را در برابر خداوند سرکشی و عصیان می- کنند **مفسد** می داند، چنانکه در مورد فرعون هنگام غرق شدن می گوید:

« الآن و قد عصيت و كنت من **المفسدین**...حالا ایمان آوردی و حال آنکه از قبل در برابر خدا سرکشی و عصیان می کردی و از **مفسدان** بودی !»

براستی چه کسانی در زمانه ما چون فرعون در برابر احکام و فرمانهای خداوند چون عدالت و آزادی و خوبی به مردم و تساوی حقوق آنها سرکشی می کنند؟!

در سوره نمل آیه 14 خدا **مفسدان** را کسانی می داندکه آیات خدا را انکار می- کنند:

« و جحدوا بها واستيقنتها انفسهم ظلما و علوا فانظروا كيف كان عاقبه **المفسدين**... و آن را انكار كردند در حالى كه در جان خود به آن يقين داشتند ولى بواسطه ظلم و برترى جويى آن را انكار كردند ، پس عاقبت مفسدين را بنگر»

در سوره القصص آيه 4 خداوند **مفسدين** را كسانى مى داند كه در زمين برترى مى جويند و به مردم ظلم و ستم مى كنند.

« انّ فرعون علا فى الارض و جعل اهلها شيعا يستضعف طائفه منهم يذبح ابنا ءهم و يستحى نساء هم انه كان من **المفسدين**... همانا فرعون در زمين برترى جويى كرد و اهل آن را گروه گروه كرد ، گروهى را ضعيف نگه داشت ، پسران آنها را مى- كشت و زنان آنها را زنده نگه مى داشت همانا او از **مفسدين** بود.»

در عصر حاضر هم كسانى كه چون فرعونيان براى خود حقوق بيشترى نسبت به مردم در ثروت و قدرت قائل هستند و خود را بالاتر از آنها مى دانند و بين مردم تبعيض قائل مى شوند و به برخى اقشار بيشتر مى رسند و به برخى اهميتى نمى دهند و مردم را به خودى و ناخودى تقسيم مى كنند مصداق كامل مفسدين هستند.

در سوره يونس آيه ٤٧ خداوند **مفسدين** را كسانى مى داند كه ايمان نمى آورند
« ومنهم من يؤمن به و منهم من لا يؤمن به و ربك اعلم بالمفسدين ... و از آنها كسى است كه ايمان مى آورد به او و از آنها كسى است كه ايمان نمى آورد و خداى تو آگاهتر است به **مفسدين**.»

در سوره بقره خداوند مفسدين را كسانى مى داند كه در كارها زياده روى مى كنند

« كلوا واشربوا من رزق الله و لا تعثوا فى الارض **مفسدين**... بخوريد و بياشاميد از روزى خدا و از حد مگذريد و در زمين **مفسد** نباشيد.»

باز در اين آيه افراطيون را جزء مفسدان معرفى مى كند .

در سوره هود آيه 85 خداوند **مفسدين** را كسانى معرفى مى كند كه دچار **فساد** اقتصادى مى شوند و حق مردم را ضايع مى كنند.

« و یا قوم اوفوا المکیال والمیزان بالقسط و لا تبخسوا الناس اشیاء هم و لا تعثوا فی الارض **مفسدین**... ای قوم من تمام کنید پیمانه و ترازو را به عدالت و در دادن مال مردم خساست نکنید و در زمین زیاده روی و فساد نکنید.»

در عصر حاضر کسانی که در راس قدرت قرار گرفته اند و حقوق مالی و اقتصادی مردم را ضایع می کنند و حقوق مالی آنها را نمی دهند و اموال و ثروت عمومی را تاراج می کنند نمونه کامل مفسدین در این آیه هستند.

و اما معنی **مصلح** از نظر قرآن چیست ؟

در سوره بقره آیه 220 خداوند **مصلح** را کسی معرفی می کند که به یتیمان رسیدگی کند .

« و یسئلونک عن الیتیمی قل **اصلاح** لهم خیر... و می پرسند تو را از یتیمان بگو **اصلاح** بین آنها بهتر است»

در سوره اعراف آیه 170 مصلحین را این گونه معرفی می کند:

« والذین یمسکون بالکتاب و اقاموا الصلاه انا لا نضیع اجر **المصلحین**... و کسانی که تمسک به کتاب می جویند و بر پا می دارند نماز را همانا ما اجر **مصلحان** را ضایع نمی کنیم»

«...و اذا لقوا الذین امنوا قالوا امّا و اذا خلوا الی **شیاطینهم** قالوا انا نحن مستهزءون... و هنگامی که اها ایمان را ملاقات کنند گویند همانا ما ایمان آوردیم و هنگامی که با **شیاطین** خود خلوت کنند ، گویند ما با شما ایم ، همانا ما مسخره کنندگانیم»

شیاطین یا **شیطان** چه موجوداتی هستند؟ در اینجا باید گفت که هر چند این اسامی بیشتر برای موجوداتی خاص و بسیار شریر به نام ابلیس یا عزازیل و یاران او بیشتر به کار می روند ولی اسم خاص نیستند بلکه صفت و صفات جانشین اسم هستند و تنها هم اختصاص به ابلیس و یاران او که از جنس جن هستند ندارند بلکه این صفت گاهی در قرآن برای انسانهای شرور هم به کار می روند و بیشتر برای موجودی اعم از انسان و جن به کار می روند که انسان را به کارهای بد وسوسه می کنند.

در سورة انعام در این مورد می فرماید:

« و کذالک جعلنا لکل نبی عدوا **شیاطین** الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا... و این چنین قرار دادیم برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انس و جن که بعضی به بعضی دیگر سخنان آراسته و فریبنده وحی می کنند.»

در این آیه به صراحت صفت **شیطننت** را هم برای انسان و هم جن به کار می برد.

ولی با این حال بیشتر موارد مقصود از **شیاطین** در قرآن کریم ابلیس و یاران او از جن می باشند و در قرآن کریم صراحت دارد که **شیطان** (ابلیس) سر دسته **شیاطین** از جن است.

« وکان من الجن... و (**شیطان**) از جن است»

به هر حال کار اصلی این **شیاطین** این است که از طریق وسوسه های فکری و روحی به دوستان خود کارهای بد و زشت را نظیر مجادله با پیامبران و افراد صالح تلقین کنند.

« انّ **الشیاطین** لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم... همانا **شیطانها** به دوستان خود وحی می کنند که با شما به مجادله پردازند.(انعام/12)

در قرآن مقصود از **شیطان** همان ابلیس با نام اصلی عزازیل است که در برابر آدم سجده نکرد و مورد غضب خداوند قرار گرفت و آدم و همسرش را فریب داد و باعث اخراج آنها از بهشت شد. در داستان آفرینش آدم آمده است :

« ... فسجدوا الا ابلیس... همه(فرشتگان) به آدم سجده کردند مگر ابلیس»

در سورة اعراف /27 به این قضیه اشاره می کند و مشخص می کند که **شیطان** همان ابلیس است.

« یا بنی آدم لا یفتنکم **الشیطان** کما اخرج ابویکم من الجنة... ای آدم **شیطان** شما را فریب ندهد همچنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد»

به هر حال این **شیاطین** علاوه بر وسوسه فنونی هم می دانند:

« والشیاطین کل بناء و غَوَاص... و شیطانها که همه غواص و بنا بودند»

و همچنین شیاطین علم سحر می دانند.

« ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر و لکن شیطانها کافر شدند و مردم را سحر و جادو یاد می دادند»

همانطور که گفته شد یک قسمت از شیاطین از جنس جن هستند.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که شیطان با چه کسانی همنشین و قرین می شود تا به او کارهای بد القا کند؟ در این آیه در مورد می فرماید:

« ومن یعص عن ذکر الرحمن نقیض له الشیطان و هو له قرین... و هر کس که از ذکر و یاد خداوند سر باز زند ، شیطان را بر او می گماریم و شیطان قرین او خواهد بود» (زخرف/36)

ادامه آیات:

« الله یستهزئ بهم و یمدّ هم فی طغیانهم یعمهون... خداوند آنها را مسخره می کند و آنها را در زیاده رویشان کور می گذارد .

اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم و ما کانوا مهتدین آن گروه کسانی هستند که گمراهی را به هدایت خریدند و این تجارت برای آنها سودی نداشت و هدایت شدگان نبودند.

مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً فلما اضاءت ما حولها ذهب الله بنورهم و ترکهم فی الظلمات لا یبصرون ... مثل آنان چون کسی است که آتشی افروخت و چون آتش اطرافش را روشن ساخت خداوند نورش را برد و آنها را در تاریکی ها باقی گذاشت که چیزی نبینند.

صم بکم عمی فهم لایرجعون ... کرانند ، گنگانند، کورانند ، پس آنها برنمی گردند»

در اینجا باید گفت بر طبق آیات قبلی که بیان کردیم ، خداوند بر قلب و گوش و کفّار مهر نهاد و بر چشمشان پرده که حقیقت را نبینند و گفتیم این گوش و چشم و دل ، باطنی هستند نه ظاهری.

پس در اینجا مقصود از کر و کور و کنگ بودن ، کر و وکور و گنگ بودن باطنی است و در حقیقت چنین کسانی از نظر درک حقیقت و دیدن حقیقت و گفتن حقیقت کر و **کور** و گنگ هستند نه با اعضای ظاهری .

شاهد ما آیه ای از قرآن است که می فرماید:

«و من كان في هذه **اعمى** و في الآخرة **اعمى**... وهر کس در این دنیا کور باشد در آخرت هم کور خواهد بود و گمراهتر نیز می باشد» (اسرا/72)

که می دانیم در جهانی دیگر این گوش و چشم ظاهری وجود ندارند و گوش و چشم انسان روحی و باطنی است.

در سورة رعد در این مورد می فرماید:

« افمن يعلم انما انزل اليك من ربك الحق كمن هو **اعمى**... آیا پس کسی که می داند آنچه به سوی تو نازل شده حق است از پروردگارت مانند کسی است که او **کور** است؟»

«.... ان الله لا يستحيي ان يضرب مثلا ما بعوضه فما فوقها فاما الذين امنوا فيتعلمون انبه **الحق** من ربهم و اما الذين كفروا فيقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا يضل به كثيرا و يهدى به كثيرا و ما يضل به الا **الفاستقين**... هما نا خدا شرم ندارد که مثلی بزند به مگس و آنچه بالاتر از آن است و اما کسانی که ایمان آوردند، پس می دانند که آن **حق** است از پروردگارشان و اما کسانی که کافر شدند پس می گویند چه خواسته خدا به این مثل ، گروه بسیاری را گمراه می کند و گروهی بسیاری را هدایت می کند و گمراه نمی کند به آن مگر فاسقان را»

حق از نظر خدا در قرآن چیست و کیست ؟ حق از نظر خدا در قرآن در مرحله اول خود ذات وجودی اوست که وجود او حقیقت محض است و باطل در او راه ندارد در قرآن کریم در این مورد می فرماید:

«... انه هو **الحق** ... بدرستی که او(خدا) حق است.»

در مرحله دوم از نظر خدا **حق** اموری هستند که باطل و دروغ و نیستی در آنها راه نداشته باشند و حقیقت محض و مورد تایید پروردگار باشند مانند رسالت پیامبر اسلام.

« انا ارسلناك بالحق بشيرا و نذيرا و لا تسئل عن اصحاب الجحيم...همانا ما تو را به حق و راستی فرستادیم برای بشارت دادن و ترساندن و از دوزخیان پرسیده نمی شوی»

یا این مورد که نزول قرآن را بر پیامبر حق می داند:

« ذلک بانّ الله نزل الكتاب بالحق...آن به این دلیل است که خدا کتاب را به شایستگی فرو فرستاد (بقره/176)

ولی در اینجا باید متذکر شد که حق از نظر خداوند به قدری دارای اهمّیت است که در مقام سرزنش قوم بنی اسرائیل جزء اولین اموری است که خدا آنها را به خاطر انحراف و کتمان آن مورد بازخواست و سرزنش قرار می دهد چون به واقع هم اولین عامل و عامل اصلی گمراهی این قوم و همه اقوام منحرف و گمراه همین انحراف و کتمان حقایق است. و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتّموا الحق و انتم تعلمون ... و حق را با باطل میپوشانید و حق را کتمان می کنید در حالی که آن را می شناسید؟ (بقره/40)

و اگر درست دقت شود یکی از عوامل اصلی انحطاط و سقوط جوامع و تمدن‌ها در طول تاریخ نیز کتمان حق و امر حق و شایسته بوده ، یعنی مثلا اگر مردم یک قوم فرد شایسته (مثلا یک پادشاه و یا یک شخص مصلح مانند امیرکبیر یا یک حزب مصلح سیاسی) را یاری نکرده اند و این افراد و احزاب حق در مسیر قدرت یافتن به این واسطه شکست خورده اند آن جامعه نیز دچار انحطاط و سقوط و عقب ماندگی شده و هر گاه مردم این افراد و احزاب حق را یاری کرده اند، باعث شکوفایی و پیشرفت آن جوامع شده اند.

اجازه دخالت مستقیم مردم در سرنوشت خود و تعیین حاکمیت با رای مستقیم خود آنها یک حق مسلم است که خدا در آیه های متعدّد به آن اشاره کرده ، آیا این حق مردم در عصر حاضر از طرف حکومتها رعایت می شود؟!

پس از این جهت کتمان حق و یاری نکردن حق از نظر خداوند بسیار مسئله اساسی است و بارها در قرآن بر آن تاکید شده است.

و اما فاسقین چه کسانی می باشند ؟ در آیه بعد به صراحت در این مورد شرح می دهد:

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ **عهدها** الله من بعد ميثاقه و يقطعون ما امر الله به ان يوصل و يفسدون في الارض اولئك هم **الخاسرون**... کسانی که عهد و پیمان خدا را بعد از بستن می- شکنند و آنچه را به آن امر شده اند می برند و در زمین فساد می کنند، آنها **زیانکاران** هستند.

و اما پرسش این است که **عهد** خدا چه **عهد** و پیمانی است؟ در سوره یاسین در آیه ای پاسخ می دهد: «الم **اعهد** ایکم یا بنی آدم ان لاتعبد الشیطان انه لکم عدومبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم... آیا با شما پیمان نبستم ای بنی آدم که شیطان را نپرستید . همانا اوست برای شما دشمنی آشکار و همانا مرا پرستید، این است راه راست.»

پرسش دیگر چه **امری** را خداوند فرموده قطع نکنید؟

جواب: «انّ الله **یامر** بالعدل والاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر... همانا خدا **امر** می کند به عدالت و خوبی و کمک به خویشاوندان و نهی می کند از فحشا و منکر...»

پس طبق این آیه کسانی که به امر خدا عمل نمی کنند و بین مردم عدالت را رعایت نمی کنند مصداق کامل فاسقین و پیمان شکنان هستند. در عصر ما آیا حگام مستبد بین مردم عدالت را رعایت می کنند؟!

و اما چه کسانی **خاسرون** و **زیانکاران** هستند؟ در آیه قبل متذکر شد که فاسقین **زیانکاران** هستند و در سوره عصر می فرماید: همه افراد بشر **زیانکاران** هستند مگر اهل ایمان و کارهای شایسته و توصیه کنندگان به حق و صبر.

«و العصر انّ الانسان لفی **خسر** الا الذین امنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر... قسم به زمان که همانا نوع بشر در **زیانکاری** غیر قابل جبران است مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند و به حق و صبر توصیه کردند»

در سوره الزمر /15 می فرماید: «قل انّ **الخاسرون** الذین خسروا انفسهم و اهلیم یوم القیامه ... بگو همانا **زیانکاران** کسانی هستند که به خود و خانواده شان روز قیامت **زیان** وارد کردند»

در سوره کهف آیه 103 می فرماید:

« آیا شما را آگاه کنم به **زیانکارترین** مردم از نظر اعمال، کسانی که تلاش فراوان کردند در زندگی دنیا در راه هدفی و خیال کرده بودند که بر راه هدایت هستند و مرگ آنها فرا رسید ، آنها در دنیا و آخرت **زیانکارانند**»

در عصر ما گاه بر اثر گمراهی سیاسی و عقیدتی و نشناختن صحیح ملاک های حق گروهی مؤمن به خطا از حزب سیاسی شیّادی به ناحق حمایت می کنند و تمام جان و مال خود را هم در این راه از دست می دهند، این گروه از نظر خداوند مصداق زیانکارترین مردمان هستند.

در سوره نساء آیه 119 می فرماید: « ومن يتخذ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ **خسر خسرا**نا مبينا...هر کس شیطان را به جای خدا دوست گرفت ، پس همانا دچار **زیان** جبران ناپذیر شده **زیانی** آشکار.»

در سوره انعام /140 می فرماید: « قد **خسر** الذّٰین قتلوا اولادهم بغير علم و حرّموا ما رزقهم الله افتراء علی الله...همانا **زیان** کردند کسانی که فرزندان خود را از بی خردی و نادانی کشتند و آنچه خدا روزی آنها داده از روی افترا به خدا بر خود حرام کردند»

در سوره حج/11 می فرماید: « فان اصابه خیر اطمانّ به و ان اصابته فتنه انقلب علی وجهه **خسر**الدنيا والاخره ... و اگر به آنها خیر ی رسد به آن آرامش یابند و اگر به آنها بلایی برسد ، رویگردان شوند ، آنها در دنیا و آخرت **زیان** می کنند»

در سوره غافر /85 می فرماید: « فلم یک ینفعهم ایمانهم لمّا راوا باسنا سنّت الله الّتی قد خلت فی عباده و **خسر** هنالک الکافرون...پس سود ندهد ایمانشان وقتی که دیدند عذاب ما را سنّت خداست که در بین بندگان گذشته است و اینجا کافران **زیان** می کنند»

در سوره اعراف /9 می فرماید: « ومن خفّت موازینه فاولئک الذین **خسروا** انفسهم ...و هر کس میزان اعمالش سبک باشد پس آنها کسانی هستند که به نفس خود **زیان** رساندند»

در سوره اعراف آیه 53 ، **زیانکاران** را این گونه معرفی شده اند که روز قیامت فرا رسد و آنگاه آرزو کنند به دنیا برگردند و اعمال شایسته انجام دهند ولی از آنها پذیرفته نمی شود.

«...و هل لنا من شفعاء فيشفعوا لنا او نرد فنعمل غير الذی كنا نعمل قد **خسروا** انفسهم و ضل عنهم ما كانوا یفترون...پس آیا برای ما شفیعانی هست که ما را شفاعت کنند یا برگردانده می شویم به دنیا تا اعمالی انجام دهیم ، غیر از این اعمالی که انجام دادیم ، همانا به نفس خود **زیان** رساندند و گم شد از آنها آنچه افترا می بستند»

در سوره جاثیه 27 می فرماید: «و یوم تقوم السّاعه یومئذ **یخسر** المبتطلون... و هنگامی که قیامت به پا شود انکارکنندگان **زیان** می کنند»

کیف **تکفرون** بالله و کنتم **امواتا فاحیاءکم** ثمّ **یمیتکم** ثمّ **یحییکم** ثم الیه ترجعون... چگونه به خدا **کافر** می شوید در حالیکه شما **مرده** بودید ، سپس خدا را شما **زنده** کرد و سپس **میراند** و دوباره **زنده** کرد سپس به سوی او بر می گردید»

در اینجا این سؤال مطرح می گردد که **مردن** و **زنده** شدن از نظر خداوند چه معنایی دارد، آیا فقط همین **مردن** و **زنده** شدن ظاهری و معمولی است یا معنی دیگری هم دارد؟

در این مورد باید گفت که از نظر خداوند در قرآن زندگی و مرگ هم معنی ظاهری و ساده دارد ، آنجا که می فرماید:

«ثمّ انکم بعد ذلک **لمیتون**، ثمّ الی ربکم ترجعون ...سپس شما پس از آن **می میرید** و به سوی پروردگار بر گردانده می شوید»

و یا خطاب به پیامبر می فرماید:

«انک **میت** و انهم **میتون** ...تو **می میری** و آنها هم **می میرند**»

ولی گاهی از نظر خداوند مرگ و زندگی معنای دیگری نیز دارد و حتی کسانی را که در حقیقت زنده هستند، مرده می داند، آنجا که می فرماید:

« وما یستوی **الاحیاء** و لا **لاموات** ، انّ الله یسمع من یشاء و ما انت بمسمع من فی القبور... و یکسان نمی باشند **مردگان** و **زندگان** همانا خدا می شنواند هر که را می خواهد و تو نمی شنوای کسانی را که در قبور هستند»

یعنی در این آیات زندگان را کسانی می داند که به او امر الهی توجه می کنند و آنها را می شنوند و مردگان را کسانی می داند که آنها را انکار می کنند و قبول نمی کنند و گاهی به عکس برخی از به ظاهر کشته شدگان را در حقیقت زنده می داند:

« مپندارید کسانی را که در راه خدا کشته شدند **مرده اند**، بلکه نزد پروردگارشان **زنده اند** و روزی می خورند» (آل عمران 169)

در سوره نحل آیه 69 زندگان را کسانی می داند که عمل صالح انجام دهد:

« هر کس عمل نیک انجام دهد و از مرد و زن و او مؤمن باشد او را **زندگی** می بخشیم زندگی پاکیزه»

نکته ای که در آیه 27 بقره قابل توجّه است این است که در این آیه لفظ **ترجعون** (برگشتن) به سوی خدا را به کار می برد ، چرا؟ و چرا لفظ رفتن به سوی خدا را به کار نمی برد؟

لفظ برگشتن به سوی کسی یا چیزی وقتی به کار می رود که یک نفر قبلاً در مکانی سابقاً بوده و از آن مکان مدّتی دور شده و دوباره به آن مکان بر می گردد و گرنه باید لفظ رفتن را به کار برد. این نکته ای قابل توجه است . در آیاتی دیگر نیز خطاب به انسان می شود:

« **ارجعی** الی ربک... به سوی پروردگارت برگرد» (فجر)

چرا به سوی پروردگارت برگرد و نگفت : برو . در آیه ای دیگر توضیح می دهد که چون ما انسانها از نزد خدا بوده ایم ، به همین علت به سوی او برمی گردیم و نه می رویم.

« انا لله و انا الیه **راجعون**» همانا ما از خداییم و به سوی او بر می گردیم»

و در سوره اعراف به صراحت بیان می کند که ما قبل از آفرینش در این دنیا در دنیایی دیگر در حضور پروردگار بوده ایم و با او پیمان بسته ایم .

« و اذ اخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذريتهم و اشهد هم على انفسهم الست
بربكم قالوا بلى... و هنگامی که پروردگارت از بنی آدم از پشتشان و فرزندانشان
پیمان گرفت و آنها را بر جان ایشان شاهد گرفت و به آنها گفت: آیا من
پروردگار شما نیستم گفتند بلى...»

می بینید که در این آیه وجود انسان را در عالمی دیگر قبل از این دنیا به
صراحت اثبات می کند.

هو الذی خلق لكم ما فى الارض جميعا ثم استوى الى **السَّماء** فسويهن سبع
السموات و هو بكل شى عليم (28/ بقره) اوست خدایی که برای شما آنچه بر
روی زمین است آفرید ، سپس پرداخت به **آسمان** ، پس آن را هفت **آسمان** قرار
داد و او به هر چیزی داناست.

در اینجا مقصود از آسمان و یا آسمانها که بارها در قرآن آمده چیست؟ از برخی
آیات اینطور فهمیده می شود که برخی موارد مقصود از آسمان همین آسمان
ظاهری و بالای سر ما ست که در آن ابر و باران و ماه و خورشید وجود دارد.

در سورة بقره در این مورد می فرماید:

« او كصيّب من **السَّماء** فيه ظلمات و رعد و برق... یا چون باران از آسمان که در
آن تاریکی ها و رعد و برق وجود دارد...»

ولی از تامل در برخی آیات فهمیده می شود که مقصود از آسمان، این آسمان
ظاهری نیست، بلکه مقصود از آسمان عالم و یا عوالم روحانی یا عوالم معنوی
است که که کتب آسمانی و وحی الهی از آنجا به پیامبران رسانده و الهام می
گردد. در سورة النساء / 153 در این مورد می فرماید:

« یسئلك اهل الكتاب ان ینزل علیهم کتابا من **السَّماء** ... اهل کتاب از تو می
خواهند که بر آنها کتابی از آسمان فرود آوری...»

که می دانیم مشخص است که در این آیه ، مقصود از آسمان آسمان معمولی و
ظاهری نیست، بلکه عوالم روحانی است که منشا نزول کتب مقدّس هستند.

و یا این آیه که می فرماید:

« اِنَّ الذِّينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تَفْتَحُ لَهُمْ ابْوَابُ السَّمَاءِ وَ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ... همانا کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبر کردند، برای آنها درهای آسمان باز نمی شود و در بهشت داخل نمی شوند»

که مسلم است که در این آیه نیز مقصود از آسمان ، این آسمان ظاهری نیست چون آسمان ظاهری که در ندارد که برای کسی باز شود و مقصود از آسمان عوالم روحانی است که به روی اهل معنا در مواردی باز می شود و آنها در آن عوالم به عروج روحی می پردازند.

پس از این این نکته نیز فهمیده می شود که مقصود از زمین هم در قرآن فقط همین کره زمین تنها نیست بلکه کل عالم طبیعت شامل تمام کرات آسمانی و منظومه ها و کهکشانهاست که در مقابل عوالم روحانی قرار دارند.

و اذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه قالوا اجعل فیها من یفسد فیها و یسفک دماء و نحن نسبح بحمدک و نقّس لک قال انّی اعلم ما لا تعلمون (29/بقره) و هنگامی که گفت پروردگارت به ملائکه ، بدرستی که من قرار می دهم در زمین جانشینی ، گفتند : آیا قرار می دهی در آن کسی را فساد می کند و خون ها را می ریزد و حال آنکه ما به حمد تو تسبیح می کنیم و تو را پاک می شماریم. گفت همانا من چیزی می دانم که شما نمی دانید»

ملائکه چه موجوداتی هستند؟ از برخی آیات قرآن استفاده می شود که ملائکه موجوداتی هستند که دارای نوعی تقرب و نزدیکی به درگاه الهی هستند. چون خداوند در داستان آفرینش انسان و در آغاز با آنها در این مورد مشورت می کند مانند آیه ذکر شده.

آیاتی دیگر صراحت دارد بر اینکه یکی از کارهای ملائکه واسطه قرار گرفتن بین خدا و پیامبران و اولیاء است و پیامهای الهی را به آنها می رسانند، مانند:

« و اذ قالت الملائکه یا مریم انّ الله اصطفاک و طهرّک و اصطفاک علی نساء العالمین... و هنگامی که ملائکه به مریم گفتند: ای مریم همانا خدا تو را برگزید و پاک گردانید و تو را بر زنان جهانیان برگزید» (آل عمران/42)

البته ملائکه وظایف دیگری هم دارند مانند کمک به مؤمنان در جنگ و مشکلات

« اذ تقول للمؤمنين ان يمّدكم ربّكم بثلاثه آلاف من **الملائكه** منزلين... هنگامی که به مؤمنان می گفتی آیا برای شما کافی نیست که خدا شما را یاری کند به سه هزار فرشته که فرود آیند(آل عمران/124)

ماهیت وجودی فرشتگان چیست ؟ آیا مجرد از ماده هستند؟ جواب مثبت است. چون یکی از وظایف فرشتگان قبض روح انسانها هنگام مرگ است و می دانیم که قبض ارواح مردگان در هنگام مرگ لزوماً باید توسط موجودات مجرد از ماده انجام شود و موجودات مادی چنین توانایی را ندارند.

« انّ الذین توفاهم **الملائكه** ظالمی انفسهم... همانا کسانی که فرشتگان آنها را در حالی قبض روح می کنند که ظالم به نفس خود بودند.»(النساء/97)

یکی از وظایف فرشتگان عذاب کفار است:

« و لو ترى اذ يتوفى الذین كفروا **الملائكه** يضربون وجوههم و ادبارهم و ذوقوا العذاب الحریق... و اگر ببینی هنگامی که فرشتگان کفار را قبض روح می کنند ، به پشت و روهایشان می زنند ، بچشید عذاب آتش را »(انفال/50)

یکی دیگر از وظایف فرشتگان پذیرایی و خوش برخوردی با اهل ایمان است :

« الذین تتوفاهم **الملائكه** طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون... کسانی که فرشتگان آنها را پاک قبض روح می کنند و می گویند : درود بر شما داخل شوید به بهشت به واسطه آنچه عمل می کردید»(نحل/32)

ملائکه در برابر خداوند مطیع و فرمانبر هستند و برخی در حال عبادت و سجده هستند.

« ولله یسجد ما فی السموات و ما فی الارض من دابّه و **الملائكه** و هم لا یستکبرون... و برای خدا سجده می کنند آنچه در آسمانها و زمین است از جنبیده و فرشتگان و تکبر نمی کنند»(نحل/49)

شکل ظاهری فرشتگان همراه با بال است.

« جاعل **الملائكه** رسلا اولی اجنحه مثنی و ثلاث و رباع یزید فی الخلق... قرار داد فرشتگان را رسولان که صاحب دو بال و سه بال و چهار بال هستند و خدا هرچه می خواهد در آفرینش اضافه می کند» (فاطر/1)

فرشتگان همچنین برای اهل زمین استغفار می کنند.

«...و یستغفروا لمن فی الارض...و طلب بخشش می کنند برای زمینیان»
(شوری/5)

فرشتگان در شبی موسوم به شب قدر به آسمان دنیا نزول می کنند.

« تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر...فرشتگان و روح در آن شب(قدر)با اجازه پروردگارشان برای هر کاری نازل می شوند»(قدر/4)

فرشتگان از نظر مقام معنوی از انسانهای برگزیده و کامل فروترند.

«...ثم قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا...پس گفتیم به فرشتگان سجده کنید برای آدم ، پس سجده کردند»

وعلم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین (30/بقره)

و آموخت آدم را نامها را همه ، پس عرضه کرد آن نامها را بر فرشتگان پس گفت : مرا خبر دهید به نامهای اینها اگر راستگویانید؟

«....فتلقى آدم من ربه کلمات وفتاب علیه انه هو التّواب الرحیم(36/بقره) ... پس آدم از پروردگارش کلماتی فرا گرفت ، پس خدا توبه او را پذیرفت که همانا اوست توبه پذیر مهربان»

توبه از نظر خداوند چه معنی دارد؟ در سوره نساء آیه 17 توبه صحیح را اینگونه شرح می دهد:

« همانا توبه بر کسانی است که کار بدی از روی نادانی انجام می دهند ، سپس از نزدیکترین جا توبه می کنند ، پس توبه آنها را قبول می کند»

و در سوره 18 سوره نساء متذکر می شود« همانا توبه از کسانی قبول نیست که کار بد می کنند تا مرگ یکی از آنها فرا برسد و گوید همانا من الآن توبه کردم و نه بر کسانی که در حال کفر می میرند»

برخی افراد را در اطراف خود می بینیم که وقتی به آنها تذکر داده شود تقوا را رعایت کنند می گویند . فعلا برای تقوا و دینداری کمی زود است بگذار جوانی

خود را بکنیم و از زندگی لذت ببریم و در آخر عمر توبه می کنیم و خداپرست می شویم . این افراد غافل از این امر هستند که کسی زمان مرگ خود را نمی داند و برای همین باید در اولین فرصت انسان توبه کند و به سوی خدا بازگشت کند.

«...و اقيموا الصلاه و اتوا الزكوه واركعوا مع الراكعون(40/بقره)...و نماز را بر پا داريد و زكوه را بپردازيد و با راکعان به رکوع برويد.

زکات چیست ؟ برخی گمان کرده اند که مقصود از زکات در قرآن فقط صرفاً همان بخشیدن در صدی از اموال و محصولات مانند گندم و خرما و کشمش به مستمندان است ، حال آنکه از تامل در آیات قرآنی مفهوم بسیار وسیع تری از زکات فهمیده می شود. در معنی کلی و عام زکات از نظر خداوند به معنی پاک کردن نفس و جان آدمی از گناهان و صفات بد اخلاقی چون حسد و کینه و نفاق است . شاهد ما هم این مطلب است که در بیشتر موارد هرگاه سخن از نماز رفته بلافاصله لفظ زکات نیز بعد از آن آمده است. و می دانیم که نماز باعث پاکی نفس و روح انسان از گناهان و صفات بد می شود.

« و اقيموا الصلاه و اتوا الزكوه واركعوا مع الراكعين...و نماز را به پا داريد و زکات را بپردازيد و با راکعان به رکوع برويد.»(بقره/43)

در سوره اعلی/14 می فرماید: قد افلح من تزکی ...همانا کسی که پاک شد رستگار شد.

در سوره مریم/13 آشکارا در مورد یکی از اولیا می فرماید: او کسی است که زکات (پاک) است.

« و حنانا من لدنا و زكوه و كان تقيا...و از طرف ما حنان و پاک و متقی بود»

با این گونه توصیف از زكوه اینطور نتیجه گیری می شود که وقتی روح و جان ما با نماز و عبادت پاک و تزکیه شد نیت ما نیز پاک می شود و ما هر کاری را که با این نیت پاک انجام می دهیم برای خداست و بنابراین نیت ما در آن کار پاک و زکات محسوب می گردد. کمک مال ما با نیت پاک زکات محسوب می شود . اخلاق خوب ما با نیت پاک زکات است . و دیگر اعمال با نیت خالص.

ولی گاهی زکات به همان معنی ظاهری در قرآن به کار می رود.

« و ما اوتیتم من **زکات** تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون ... و آنچه از زکات می دهید برای رضای خدا پس ان چند برابر می شود. (روم/39)

پس با این توصیفات زکوه امری نفسانی است که نمود آن در عمل و نیت انسان ظاهر می شود .

ومن **یتزکی** فأنما **یتزکی** لنفسه... پس هر کس پاک شد پس بدرستی که برای خودش پاک شد» (فاطر/11)

« اتمرون الناس بال**بر** و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون (42/بقره) آیا امر می کنید مردمان را به **خوبی** و خود را فراموش می کنید. در حالی که شما کتاب می خوانید ، آیا پس تعقل نمی کنید؟

سؤال اینجاست. برّ و خوبی از نظر خداوند چیست؟ در سورة بقره در این مورد توضیح می دهد:

« لیس **البر** ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولكن **البر** من امن بالله والیوم الآخر والملائکة والکتاب والنبیین و آتی المال علی حبّه ذوی القربی والیتمی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب و اقام الصلاه و اتی الزکوه والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی الباساء والضراء و حین الباس، اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون... خوبی و نیکی به آن نیست که رویتان را به طرف مشرق و مغرب کنید بلکه نیکی به آن است که ایمان بیاورید به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب و پیامبران و ملائکه و کتاب آسمانی و کمک مالی به نزدیکان و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان و خواهندگان و در آزاد کردن اسیران و برپای دارید نماز را و بپردازید زکات را و به عهد خود وقتی عهد می بندید وفا کنید و در سختیها و ضرر و زیان و جنگ صبر کنید . آنها کسانی هستند که راست می گویند و آنها متقین هستند»

در سورة بقره 189 می فرماید:

« یسئلونک عن الالهة قل هی مواقیت للناس والحج و لیس **البر** بان تاتوا البیوت من ظهورها ولكن البر من اتقى و اتوا البیوت من ابوابها... می پرسند از تو از هلالها بگو آن وقت هایی است برای مردمان و حج و **خوبی** به آن نیست که از

پشت خانه ها وارد شوید، بلکه **خوبی** به آن است که تقوا پیشه کنید و از در خانه ها وارد شوید.

در سوره آل عمران/92 می فرماید:

« لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُتَفَقَّحُوا مِمَّا تَحِبُّونَ ... به **خوبی** نمی رسید مگر

آنکه از آنچه که دوست دارید در راه خدا ببخشید.

« وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَأَنْهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ... و یاری جویید به شکیبایی و نماز و آن همانا سخت است مگر بر اهل **خشوع** .»

اهل **خشوع** چه کسانی هستند؟

در آیه بعد توضیح می دهد:

« الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ رَاجِعُونَ ... کسانی که می دانند خداوند را ملاقات می کنند و همانا به سوی او بر می گردند.

«...و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها **شفاعة** و لا یؤخذ منها عدل و لا هم ینصرون(46/بقره) و بترسید از روزی که کفایت نکند نفسی از نفسی چیزی را و از او **شفاعتی** قبول نشود و از او عوضی گرفته نشود و نه آنها یاری کرده شوند»

در این آیه بحث از شفاعت شده امری که بحث زیادی در مورد آن از طرف مذاهب اسلامی مطرح شده است. برخی آن را به عنوان یک امر مثبت و حقیقی پذیرفته اند و برخی به کلی آن را رد کرده اند ولی نظر خود قرآن در این مورد چیست؟

در این مورد باید گفت : برخی از آیات وجود دارند که شفاعت کسی یا کسانی را قبول می کند ولی برای آن شرط قرار می دهد، آنجا که می فرماید:

« یعلم ما بین یدیهم و ما خلفهم و لا **یشفعون** الا لمن ارتضى و هم من خشیه مشفعون ... می داند آنچه جلو و پشت سر آنهاست و **شفاعت** نمی کنند برای کسی مگر کسی را که خداوند از او راضی باشد و آنها از پروردگارشان می ترسند»(انبیا/28)

در آیه الکرسی نیز **شفاعت** را امری واقع می داند که البته باید با اجازه پروردگار باشد.

« من ذاالذی **یشفع** عنده الاّ باذنه ... کیست که نزد خدا شفاعت کند مگر به اجازه او »

ولی البته **شفاعت** هر کس یا کسانی نیز مورد رضایت خدا نیست. آنجا که در سوره انعام/94 می فرماید:

« وما نرى معکم **شفعاء** کم الذّین زعمتم... و نمی بینیم با شما **شفیعانتان** را که گمان می بردید »

« ... و اذا اتینا موسی الکتاب و **الفرقان** لعلکم تهتدون... و هنگامی که موسی را کتاب و **فرقان** دادیم شاید که هدایت یابید »

فرقان چیست ؟ از تامل در در برخی آیات قرآن متوجّه می شویم که فرقان به معنی اسم فاعل یعنی فرق کننده ، صفتی است برای کتب آسمانی ، صفتی که جانشین اسم (کتاب آسمانی) شده است.

در سوره فرقان در این مورد می فرماید:

« تبارک الذی نزل **الفرقان** علی عبده لیكون للعالمین نذیرا ... افزون و با برکت آمد کسی که **فرقان** را بر بنده خود نازل کرد تا برای جهانیان ترساننده باشد. »

در سوره انبیا/48 در این مورد می فرماید:

« ولقد آتینا موسی و هارون **الفرقان** و ضیاء و ذکر للمتقین... و همانا دادیم موسی و هارون را **فرقان** و نور و ذکر برای پرهیزگاران. »

در آیه دیگری می فرماید:

« و اذ آتینا موسی الکتاب و **الفرقان** لعلکم تهتدون... و همانا به موسی کتاب و **فرقان** دادیم شاید که هدایت شوید » (بقره/53)

در سوره الانفال/29 خداوند **فرقان** را موهبتی الهی می داند که به اهل تقوا عطا می شود:

« یا ایها الذین امنوا ان تتقوا الله يجعل لکم **فرقانا** ... ای کسانی که ایمان آوردید اگر تقوا پیشه کنید خداوند برای شما **فرقان** قرار می دهد»

واذ اخذنا **میثاقکم** و رفعنا فوقکم اطور ، خذوا ما اتیناکم بقوه واذکروا ما فیه لعلمکم تتقون (61/بقره) و هنگامی که پیمان شما را گرفتیم و بلند کردیم بالای شما کوه طور را ، بگیرید آنچه دادیم شما را به قوت و یاد کنید آنچه در آن است شاید که پرهیزگار شوید»

مقصود از **میثاق** و پیمان خدا با بنی اسرائیل چه بود؟

در آیه 78 و 79 این میثاق را مشخص می کند:

« و هنگامی که **میثاق** و پیمان بنی اسرائیل را گرفتیم که جز خدا را نپرستید و به پدر و مادر خوبی کنید و به نزدیکان و یتیمان و بیچارگان و به مردم خوبی بگویید و بر پای دارید نماز را و بدهید زکات را پس شما برگشتید مگر کمی از شما و شما روی گردان بودید.

و هنگامی که **میثاق** و پیمان شما را گرفتیم که خون همدیگر را نریزید و یکدیگر را را از خانه هایتان بیرون نکنید، پس شما اقرار کردیدو شما گواهی می دهید»

و لقد اتینا موسی الکتاب وقفینا من بعده بالرّسل و اتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه **روح القدس**... و هنگامی که موسی را کتاب دادیم و بعد از او پیامبران را فرستادیم و عیسی پسر مریم را معجزات دادیم و او را با روح پاکی یاری کردیم»

روح القدس کیست؟

روح القدس در قرآن به معنی موجودی مجرد و ملکوتی و عظیم الشان به کار رفته است که غیر از ملائکه است. آنجا که می فرماید:

« یوم یقوم **الروح** والملائکه صفا... روزی که **روح** و ملائکه به صف ایستند»

این **روح القدس** که با نام **روح** الامین هم نامیده می شود همان کسی است برخی موارد وحی هم به پیامبران می رساند:

« قل نزلّ **روح القدس** من ربّک بالحق... بگو قرآن را **روح القدس** از پروردگارت بر تو نازل کرد(نحل/102)

ولی گاهی **روح** به تنهایی و بدون صفت در قرآن به کار رفته است. و به معنی همان واسطه وحی است... یلقى الروح من امره علی من یشاء... خداوند **روح** را از امرش بر هر که بخواهد از بندگان می اندازد» (غافر/105)

و گاهی به معنی رحمت خداوند است:

«و لا تياسوا من **روح** الله... از رحمت خدا ناامید نشوید» (یوسف/87)

و گاه به معنی قرآن است:

« و کذلک اوحینا الیک **روحا** من امرنا... و همچنین وحی کردیم به سوی تو **روحی** از امر خود را » (شوری/52)

و برخی موارد به معنی **روح** انسانی به کار می رود:

« ثم ثواه و نفخ فیه من **روحه**... و هنگامی که آن را (انسان) کامل آفریدیم و در او از **روح** خود دمیدیم» (سجده/9)

و گاهی **روح** به معنی نعمت الهی به بهشتیان به کار می رود. آنجا که می فرماید:

« **فروح** و ریحان و جنبه نعیم... پس **روح** و ریحان و بهشت با نعمت (برای بهشتیان)» (واقعہ/89)

به هر حال شناخت حقیقت **روح** برای انسانها یا حدّاقل انسانهای صدر اسلام از نظر خداوند امری مشکل بوده است.

« و یسئلونک عن الرّوح قل الرّوح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا... و از تو درباره **روح** می پرسند بگو **روح** از امر پروردگار من است و از دانش جز اندکی داده نشده اید.» (اسراء/85)

«... و اذا ابتلی ابراهیم **بکلمات** فاتمهن قال انی جاعلک للناس **اماما** قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین (119/بقره)

و هنگامی که ابراهیم را خدا با کلماتی آزمایش کرد ، پس آنها را به پایان برد گفت : من قرار می دهم تورا برای مردم **امام**. ابراهیم (ع) گفت: و ذریّه و

فرزندانم نیز این چنین خواهند بود ؟ گفت عهد و پیمان من به ستمکاران نمی رسد. »

در این آیه چند کلمه سؤال برانگیز می باشند. اول آنکه مقصود از **کلماتی** که خداوند بوسیله آن ابراهیم (ع) را آزمود چه می باشند. از تأمل در آیات دیگر قرآن معلوم می شود که **کلمه** و **کلمات** در قرآن به دومی معنی به کار رفته اند:

گاهی مقصود از کلمات اشخاص یا انسانهای مخلوق خدا هستند ، سورة آل عمران آیه 45 در این مورد می فرماید:

« انزال الملائكة یا مریم انّ الله یبشّرک **بکلمه** منه اسمہ المسیح عیسی ابن مریم... هنگامی که ملائکه گفتند: ای مریم همانا خدا تو را بشارت می دهد به **کلمه**- ای از نزد او که نامش مسیح عیسی پسر مریم است»

که در این آیه به وضوح مشخص می کند که مقصود از **کلمه** حضرت عیسی است که دارای مشخصات انسانی است. نمونه این معنی و تعبیر در قرآن در آیات دیگر نیز وجود دارد.

ولی در برخی از موارد مشاهده می شود که مقصود از کلمه یا کلمات ، همان سخنان خداوند و یا دیگران است.

مانند سورة آل عمران آیه 64 آنجا که می فرماید:

« تعالوا الی **کلمه** سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله... بگو ای اهل کتاب بیایید به سوی **کلمه ای** (سخنی) که بین ما و شما یکسان است که جز خدا را نپرستیم»

و ما از قرائن کلمه یا کلمات در آیات باید بفهمیم که مقصود خدا از کلمه یا کلمات انسانها و اشیاء است یا سخنان خدا.

و اما **امام** که در این آیه به کار رفته به چه معنی است؟

از بررسی سایر آیات در جاهای دیگر قرآن به معنی های کلمه **امام** بیشتر پی می بریم. در برخی از آیات امام به معنی جلوی رو به کار رفته .

« بل یرید الانسان لیفجر **امامه**... بلکه انسان می خواهد در جلو رو فاجر و گنهکار باشد. (القیامه/59)

در بعضی آیات امام به معنی شیئی (مبهم) است که تمام اعمال انسان در آن ثبت است.

«همانا ما مردگان را زنده می کنیم و آنچه پیش فرستاده اند و آثار اعمالشان را می نویسیم و هر چیزی را در **امام** آشکار ضبط کردیم» (یس/12)

در بعضی آیات امام به معنی کتب آسمانی به کار رفته است که نقش هدایتگری دارند.

«...و من قبله کتاب موسی **امام**... و قبل از آن کتاب موسی **امام** بود» (هود/179)

در بعضی آیات دیگر امام به معنی الگو و نمونه به کار رفته است:

« واجعلنا للمتقین **اماما**... و قرار ده مارا برای پرهیزگاران امام» (فرقان/74)

و در بعضی آیات امام به معنی پیشوا و رهبر گروهی به کار رفته که لزوماً مثبت و اهل خیر نیست و گاهی ممکن است غیر از این باشد.

« یوم ندعوا کل اناس ب**امام** فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرئون کتابهم و لا یظلمون فتیلاً... و روزی که می خوانیم هر مردمی را به **پیشوایشان** ، پس هر کس که داده شد کتاب او به دست راستش ، پس آنها می خوانند نامه هایشان را و اندکی نیز به آنها ظلم نمی شود.»

که پر واضح است که هر مردمی را که با امامشان می خوانند، آن مردم و امامشان اهل رستگاری و خیر نیستند و برخی ممکن است اهل شقاوت هم باشند.

« و قاتلوا ائمه **الکفر**... و پیشوایان **کفر** را بکشید»

و اما از سیاق کلام در این آیه مربوط به حضرت ابراهیم روشن می شود که مقصود از امام ، پیشوای خیر برای مردم است و در ضمن در این آیه نیز متذکر می شود که برخلاف گمان برخی کسب فضایل و مقامات معنوی امری ارثی و ژنتیکی نیست که لزوماً از پدر به فرزند برسد، بلکه امری کاملاً اکتسابی و اختیاری است که باید آن را کسب نمود و باید با قاطعیت تمام گفت که بر طبق این آیه امامت امری ارثی نیست.

« اذ قال له ربه **اسلم** قال **اسلمت** لربّ العالمين(126/بقره) هنگامی که خدا به او گفت تسلیم شو گفت تسلیم شدم به پروردگار جهانیان.

و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یا بنی انّ الله اصطفی لكم الدّین فلاتموتن الاّ و انتم **مسلمون**(127- بقره) و وصیبت کرد به آن ابراهیم پسرانش را و یعقوب نیز گفت : ای فرزندان من همانا خدا برای شما دین را برگزید پس نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید.»

در اینجا این سؤال مطرح می شود که **اسلام** یا تسلیم در برابر امر خدا چیست؟ و دین از نظر خداوند چیست؟

در مورد اول باید گفت که مقصود از اسلام در قرآن به دومی به کار رفته است. مورد اول اسلام به معنی تسلیم شدن در برابر امری یا موجودی مانند خداوند است و این تسلیم شدن هم اختصاص به انسانها ندارد بلکه مربوط به تمام موجودات است یعنی به این تعبیر اسلام شامل قوانینی است که در تمام ارکان آفرینش از زمین تا آسمان و دریاها جاری است و تمام قوانین علمی در حوزه های علوم انسانی و تجربی را شامل می شود و انسان کم کم این قوانین را با تلاش علمی کشف می کند. این امر به معنی آن است که مثلاً معارف و دستاوردهای بشری مثل دموکراسی و یا قانون جاذبه عمومی هم جزء اسلام به معنی عام می شوند. و اسلام به این معنی یعنی تمام موجودات و جهان آفرینش در برابر قوانین الهی در طبیعت تسلیم هستند. این تعبیر از اسلام بسیار عام و کامل است و بدور از هر تنگ نظری است.

در سورة آل عمران /83 در این مورد می فرماید:

« افغیر الله یبغون و له **اسلم** من فی السموات والارض طوعا و کرها و الیه ترجعون...آیا پس غیر از خدا را می جویند و این در حالی است که برای خدا تسلیم شده آنچه در آسمانها و زمین است خواه و نا خواه و به سوی او بر می گردند»

و گاهی مقصود از **اسلام** معنی محدود و خاص آن است که به معنی انجام احکام شرعی از قبیل نماز و روزه و حج و زکات است.

معنی دیگر **اسلام** از نظر قرآن به معنی خالص شدن و سالم و بی غلّ و غش شدن برای خداوند است.

« بلی من **اسلم** وجهه لله و هو محسن... بلکه هر کس که برای خدا **سالم** و خالص شد و او نیکوکار بود(بقره/112)

مورد دیگر :

« و من احسن دینا ممن **اسلم** وجهه لله... و کیست بهتر از دین کسی که برای خدا صورت (نیّتش) را **سالم** کرده.»(نساء/125)

« و کذلک جعلناکم امه **وسطا** لتکونوا شهداء علی الناس... و این چنین قرار دادیم شما را امتی **وسط** تا بر مردم گواه باشید.» (138/بقره)

مقصود از **وسط** در اینجا چیست؟ از آیه ای دیگر مشخص می شود که مقصود از **وسط** میانه روی و تعادل باشد. یعنی کسی یا کسانی که دارای افکار افراطی و تفریطی نباشند. مانند بعضی از یهود که نصاری را قبول نداشتند و برخی از نصاری که یهود را قبول نداشتند، بلکه مسلمانان واقعی باید میانه رو و افرادی متعادل باشند و به تمام عقاید و افکار درست و برحق احترام بگذارند.

« قال **اوسطهم** الم اقل لکم لولا تسبحون... فرد میان روی آنها گفت : آیا نگفتم به شما که چرا خدا را تسبیح نمی کنید»(قلم/28)

پس از این آیه مشخص می شود اسلام دین تعادل و میانه روی است و مسلمان واقعی کسی است که اهل افراط و تفریط نباشد ، با این آیه می توان تمام افراطیون مذهبی را با خاکروب جمع کرد و به زباله دان تاریخ انداخت چون آنها بر طبق این آیه مسلمان واقعی نیستند.

« ... **قاتلوا** فی سبیل الله الذین یقاتلکم و لا تعتدوا انّ الله لا یحبّ المعتدین... در راه خدا با کسانی که با شما کارزار می کنند کارزار کنید و از حد مگذرید، همانا خدا زیاده روان را دوست ندارد(بقره/187)

در اینجا سخن از **جنگ** و کارزار است ، ولی آیا این جنگ مطابق نظر برخی افراط گرایان جنبه و معنی تجاوزکارانه دارد یا جنبه دفاعی دارد؟

تمام آیات قرآن کاملاً برخلاف نظر این گروه **جنگ** را برای مسلمانان به معنی دفاعی مجاز قرار می دهند نه تجاوزکارانه. در همین آیه اخیر به صراحت بیان می کند با کسانی به جنگ بر خیزید که آنها با شما شروع به جنگ کنند ، یعنی شما شروع کننده جنگ نباشید، و تازه در همین جنگ نیز تقوا و مسائل اخلاقی را رعایت کنید.

در آیه دیگر در این مورد می فرماید:

« **الّا تقاتلون** قوما نکثوا ایمانهم و همّوا باخراج الرسول و هم بدؤکم اول مره... چرا با گروهی **جنگ** نمی کنید که پیمانشان را شکستند و به اخراج پیامبر اقدام کردند و آنها اول شروع کردند.

در بقیه آیات نیز بر دفاعی بودن مسئله جنگ تاکید دارد که مجال آن در اینجا نیست.

« ... و من **یرتد** منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره و اوائک اصحاب النار هم فیها خالدون... و هر کس که از دینش **بر گردد** و پس از آن بمیرد و او کافر باشد، پس آنها اعمالشان ناچیز می شود در دنیا و آخرت و آنها یاران آتش هستند و در آن جاودان خواهند بود.» (215/بقره)

برخی افراط گرایان چنان گمان کرده اند که هر کس مرتد شود ، یعنی دین خود را رها کند جزایش مرگ است و باید حکم اعدام او را صادر کرد و به این بهانه تعداد زیادی را در طول تاریخ تکفیر کرده و به فجیع ترین شکلی کشته اند، در حالی که در هیچ جای قرآن صراحت ندارد که جزای چنین شخصی اعدام در دنیاست ، بلکه به او وعده عذاب اخروی می دهد.

در دو جای قرآن مسئله ارتداد مطرح گردیده است که یکی همین آیه اخیر است که چنین فردی را وعده عذاب اخروی می دهد و نه حکم اعدام در دنیا و نه هیچ جزایی دیگر.

و مورد دوم در سوره مائده آیه 54 است که می فرماید:

« یاایها الذین امنوا من **یرتد** منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذله علی المؤمنین اعزه علی الکافرین ، یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومه لائم... ای کسانی که ایمان آوردید هر کس از شما از دین خود **برگردد** پس به

زودی خدا قومی را پدید می آورد که خدا آنها را دوست دارد و آنها نیز او را دوست دارند، برای مؤمنین آرام و مهربان هستند و برای کفار خشن و پرخاشجو هستند و در راه خدا جهاد می کنند و از ملامت ملامتگران نیز نمی ترسند.

همچنان که می بینیم در این آیه نیز هیچگونه حکم اعدامی و حتی مجازاتی دیگر برای مرتدین در نظر گرفته نشده و فقط می گوید مؤمنین در راه خدا جهاد می کنند و چنان که خواهیم دید جهاد هم صرفاً جنگ نیست و معنای بسیار وسیعی دارد تازه در همین آیه نیز نگفته با چه کسی جهاد می کنند یعنی حتی تعیین نکرده با مرتدین جهاد می کنند .

تازه همانطور که در آیات قبلی سوره بقره دیدیم خداوند به یهود و نصاری و صابئین که جزء ادیان دیگر هستند می فرماید: «لاخوف علیهم و لا هم یحزنون... نه ترسی بر آنها ست و نه اندوهناک باشند.»

حال آنکه برخی افراط گرایان ر امی بینیم که اگر کسی از دین اسلام برگردد و مثلاً مسیحی شود او را مرتد و سزاوار مرگ می دانند. در حالی که خود خداوند به آنها امان داده.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أولئك یرجون رحمت الله والله غفور رحیم... همانا کسانی که ایمان آوردند و کسانی که هجرت کردند و جهاد در راه خدا کردند آنها امید به رحمت خدا دارند و خدا بخشنده مهربان است.»

پرسش این این است که راه خدا چه راهی است، آیا راه رسیدن به خدا یک راه مشخص با آداب و دستورات شرعی مشخص است مانند نماز و روزه و حج و غیره یا راههای متنوع و متکثری نیز برای رسیدن به خدا می توان تصور کرد که همگی هم به نوعی درست باشند؟

جواب خود قرآن مورد دوم است. چرا که در آیات متعددی اشاره می کند که «هر کس یهودی و مسیحی و صائبی و یا حتی زرتشتی باشد اگر ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد و عمل خیر انجام دهد نه ترس و نه اندوهی نداشته باشد»

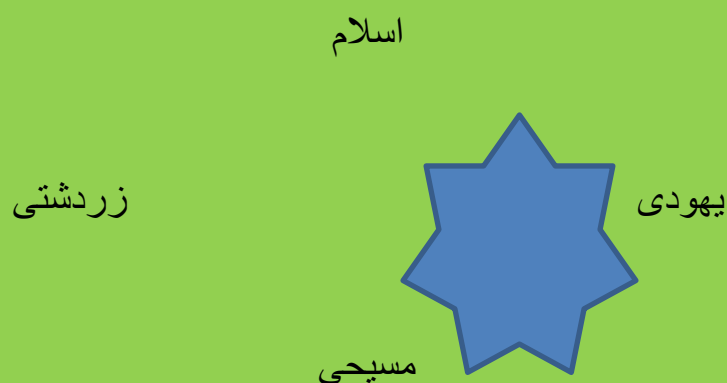
پس در این آیه صراحت دارد به اینکه راه رسیدن به خدا یک راه مشخص چون دین اسلام با آن احکام و دستورات خاص نیست بلکه راه های دیگری هم در این

مورد وجود دارد که قابل تایید از نظر قرآن هستند و اصل در این است که در آنها جوهره خدایپرستی که جوهره دین اسلام هم هست در آن رعایت شود.

بر طبق این قول خداوند می توان نتیجه گرفت که دیگر عقاید و افکار و روشهای زندگی و مکتب های فلسفی نیز که در عالم وجود دارند اگر دارای جوهره توحیدی باشند قابل احترام هستند. البته دین اسلام می تواند یکی از بهترین این روشهای زندگی و مکتب های فکری باشد اگر عمیق و درست درک شود. و مانند آخرین و کاملترین ورژن از یک نرم افزار خوب کامپیوتری باشد و یا آخرین و پیشرفته ترین مدل یک خودروی مدل بالا باشد. در این صورت آیا عاقلانه و منطقی است که شخصی با وجود بالاترین مدل یک خودرو، مدل پایین تری را برای سوار شدن انتخاب کند.

پس باید به این نتیجه رسید نوعی راه مستقیم الهی در بیشتر ادیان و مکاتب وجود دارد و نباید راه الهی را به صورت تنگ نظرانه در یک مسیر مشخص به مردم معرفی نمود.

اگر بخواهیم به صورت نمودار تصویری این راههای رسیدن به خداوند را نشان دهیم. نموداری به این صورت خواهد بود.



یعنی مثلاً اگر یک نفر زردشتی و یا یکی دیگر از ادیان و مکتب های فکری دیگر به اصول توحیدی دین خود عمل کند . در حقیقت در راه خداوند قدم بر می دارد و اگر به عکس یک به اصطلاح مسلمان به اصول و قوانین توحیدی که جوهره ادیان دیگر نیز هست عمل نکند . از راه مستقیم الهی منحرف شده و در حقیقت و عمل مسلمان نیست.

و اما **هجرت** در قرآن کریم به چه معناهایی است؟

هجرت در قرآن به دو معنی به کار رفته ، معنی اول به معنی فاصله گرفتن و ترک یک عمل به کار رفته ، مانند این آیه که خداوند به پیامبر می فرماید:

« وَالرَّجْزُ فَاهْجُر...و پلیدی را ترک کن»

و مورد دیگر **هجرت** در قرآن به معنی معمول رفتن از مکانی به مکان دیگر برای حفظ عقیده است مانند این مورد:

« اِنَّ الَّذِیْنَ تَوْفَاھُمْ الْمَلَائِکَہُ ظَالِمِیْ اَنْفُسَھُمْ قَالُوْا فِیْمَ کُنْتُمْ قَالُوْا کُنَّا مُسْتَضَعِفِیْنْ فِی الْاَرْضِ قَالُوْا اَلَمْ تَکُنْ اَرْضُ اللّٰہِ وَاَسَعَتْ **فَتْھٰجِرُوْا** فِیْہَا...ہمانا کسانی را کہ فرشتگان در حالی جان آنها را می گیرند کہ ظالم بہ نفس خود ہستند. بہ آنها می گویند در کجا بودید؟ گویند: ما در زمین ضعیف بودیم ، فرشتگان گویند: آیا زمین خدا وسیع نبود کہ در آن **مہاجرت** کنید»

البتہ چنین کسی اگر واقعا بر راه خدا باشد و در راه عقیدہ نیز مہاجرت کند (نہ برای شہوت رانی و اعمال خلاف) بہرہ های فراوانی می بیند:

« وَمَنْ **یَہَاجِرْ** فِی سَبِیْلِ اللّٰہِ یَجِدْ فِی الْاَرْضِ مَرَاغِمًا کَثِیْرًا...و ہر کس در راه خدا **مہاجرت** کند در زمین فرصتہا و بہرہ های فراوان می بیند»(نساء)

برخی موارد در قرآن وقتی سخن از **هجرت** رفته در کنار آن سخن از **جہاد** ہم رفته ، مثلاً:

« اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ **ہَاجَرُوْا** وَ **جَآھَدُوْا** فِی سَبِیْلِ اللّٰہِ...کسانی کہ ایمان آوردندو ہجرت کردندو جہاد کردند در راه خدا...»

جہاد از نظر خداوند در قرآن چیست؟

برخی افراط گرایان نادان و پیر مدّعا ، جهاد را در اسلام به طرز نادرست و محدودی تعریف کرده اند و آن را صرفاً به معنی جنگ و قتال با کفار و غیر مسلمانان تعبیر کرده اند و به این بهانه در طول تاریخ دست به کشتار و جنایت بر علیه دیگر انسانها و ملت‌های دیگر به نام جهاد و دین زده اند. در حالی که ما دلیل روشنی نداریم که در قرآن جهاد به معنی جنگ و قتال باشد و آنجا که به معنی عملی برای مقابله با کفار به کار رفته بیشتر معنی مبارزه فرهنگی و عقیدتی می دهد و قرینه ای دال بر جنگ و جدال در این مورد نیامده است.

مثلاً در سوره فرقان /52 می فرماید:

« ولا تطع الکافرین و **جاهد**هم به جهادا کبیرا....و اطاعت مکن کافران را و با آنها جهاد کن جهادی بزرگ»

سؤال این است که چه قرینه ای هست که اینجا جهاد به معنی جنگ و مبارزه نظامی باشد. چه بسا این نوع جهاد و مقابله و جهاد ، **جهاد فرهنگی** باشد و تازه اگر مقصود مقابله نظامی هم باشد، خداوند واژه قتال و جنگ را به کار می برد و نیاز به کاربرد واژه جهاد نبود که معنایی وسیع تر از قتال دارد. تازه عاقلانه نیست که اگر به حرف کفار گوش نکنی با آنها مقابله نظامی کنی بلکه منطقی تر مبارزه فرهنگی است.

دلیل دیگر آنکه در آیه ای دیگر جهاد را به معنی تلاش و کوشش معرفی می کند:

« در سوره حج/78 در این مورد می فرماید:

« و **جاهدوا** فی الله حق جهاده...در خدا **جهاد** کنید و حق **جهاد** آن را ادا کنید...با تأمل در این آیه متوجه می شویم که جهاد در این آیه به معنی هر نوع تلاش در زندگی اعم از فرهنگی ، فکری و عملی در راه خدا می باشد و گرنه معنی این آیه باید این باشد با خدا جنگ کنید که منطقی به نظر نمی رسد. با این تعبیر کسی که در راه خدا در حال نوشتن کتابی برای روشنگری است در حال جهاد در راه خداست . کسی که در راه خدا در حال کار عمرانی و ساختن یک پل برای رفاه خلق است در حال جهاد است . کسی که در حال اکتشافات علمی و اختراعات است در حال جهاد است . بنابراین تمام عالمان و مخترعان و مهندسان و هنرمندان که در حال خدمت به بشریت و امور خیر هستند در حال

جهاد در راه خدا می باشند. البته معنی لغوی جهاد هم به معنی تلاش و کوشش در کاری است.

« لا اکراه فی الدین قد تبیین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤ من بالله فقد استمسک بالعروة الوسطی لانفصام لها والله سمیع علیم... در دین اجباری نیست همانا راه هدایت از گمراهی مشخص و روشن شده است. پس هر کس به طاغوت ناسپاسی کند و کافر شود و به خدا ایمان بیاورد به ریسمانی محکم جنگ زده که انقطاعی در آن نیست و خدا شنوای داناست.»

مقصود از **طاغوت** کیست ؟ از بررسی آیات قرآن مشخص می شود که طاغوت به هر شخصی و حرکتی گفته می شود که در برابر فرمان خدا سرکشی کند و از حدّ خود خارج شود. چون معنی لغوی طغیان هم یعنی رودخانه ای که از مسیر اصلی و بستر خود خارج شده و سیلابی شده و سرزمین های مجاور خود را در آب غرق کرده ، در سوره طه در این مورد در آیه 24 می فرماید:

« اذهب الی فرعون انه **طغی**... (ای موسی) برو به سوی فرعون که قطعاً او در برابر خدا **طغیان** کرده»

و این صفت هم مخصوص فرعون و امثال او تنها نیست و شامل دیگران هم می شود که از حدّ خود خارج می شوند و گردن به فرمان خدا نمی دهند. یعنی مثلاً اگر یک به اصطلاح روحانی هم از قوانین الهی سر پیچی کند، **طاغوت** محسوب می شود و شاهد گفتار ما نیز آیه بعد است .

« واما من **طغی**... پس اگر کسی (هرکس) **طغیان** کرد» (نازعات/37)

البته طاغوت شامل شیطان هم می شود که نمونه کامل سرکشی در برابر اوامر الهی است.

« والذین کفروا یقاتلون فی سبیل **الطاغوت** ، فقاتلوا اولیاء الشیطان... و کسانی که کافر می شوند در راه **طاغوت** جنگ می کنند . پس بکشید یاران شیطان را» (نساء/76)

که در این آیه **طاغوت** را معادل شیطان قرار داده است.

« الله **ولی** الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور...خدا **دوست** کسانی است که ایمان آوردند ، آنها را از تاریکی ها به سوی نور خارج می کند.»

ولی در قرآن به چه معنایی به کار رفته است. در برخی از آیات قرآن ولی به معنی **صاحب اختیار** به کار رفته است.

«...و هم یصدون عن المسجد الحرام و ما کانوا **اولیاء** ، ان **اولیاء**ه الا المتقون...و آنها از مسجد الحرام باز می دارند و نیستند صاحب اختیار آن مگر پرهیزگاران»

ولی در بعضی از آیات ولی به معنی دوست به کار رفته است. در آنجا می فرماید:

« نحن **اولیاء**کم فی الحیاه الدنیا و فی الآخره... (فرشتگان گویند) ما **دوستان** شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم» (فصلت/31)

« لا یتخذ المؤمنین الکافرین **اولیاء** من دون المؤمنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شی الا ان **تتقوا** منهم **تقیه** و یحذركم الله نفسه و الی المصیر» (27/آل عمران) نمی گیرند مؤمنان کافران را **دوستان** از غیر مؤمنین و هر کس آن کار را کرد ، پس نیست از خدا بر چیزی ، مگر آنکه بپرهیزد از ایشان پرهیز کردنی و خدا می ترساند شما را از خود و به سوی خداست بازگشت»

در این آیه خداوند مسئله بحث بر انگیز **تقیه** را مطرح می کند. عده ای از منحرفین از مکتب قرآنی ، **تقیه** را به غلط به معنی کلک و نیرنگ و فریب تعبیر کرده اند و به این صورت برداشت کرده اند که می توان در هر کاری مانند سیاست ، اقتصاد و روابط با انسانهای دیگر به دروغگویی و فریب و کلک دست زد و نام آن را **تقیه** گذاشت در حالی که در این آیه به صراحت خداوند **تقیه** را تعریف کرده و آن را به معنی نوعی حرکت و اقدام از روی اضطرار دانسته که مؤمنین تحت فشار کفار به کار می برند تا هم ایمان خود را حفظ کنند و هم آسیب های جانی و مالی نبینند.

«...قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا **نشرک** به شیئا و لا یتخذ بعضا **اربابا** من دون الله فان تولّوا فقولوا اشهدوا انا مسلمون»... بگو ای اهل کتاب بیایید به سوی کلمه ای که میان ما و شما یکسان

است که نپرستیم مگر خدا را و چیزی را برای او شریک قائل نشویم و بعضی از ما بعضی را غیر از خدا به خدایی نگیرد و اگر رویگردان شدند، پس بگویید شاهد باشید که ما مسلمانیم.» (آل عمران/58)

سؤالی که در این جا مطرح است این است که چه کسانی را مردم به عنوان خدایان جز خدای یکتا به خدایی گرفته اند و می گیرند؟

در سوره آل عمران 80/ اینگونه پاسخ می دهد که:

« لا یامرکم ان تتخذوا الملائکة و النبیین **اربابا** ایامرکم بالكفر بعد ان انتم مسلمون... شما را امر نمی کند که فرشتگان و پیامبران را **خدایان** بگیرید، آیا شما را به کفر فرمان دهد بعد از آنکه مسلمان شوید؟»

در سوره توبه/31 در این مورد می فرماید:

« اتخذوا احبارهم و رهبانهم **اربابا** من دون الله و المسيح بن مریم و ما امروا الاّ یعبدوا الها واحدا... گرفتند روحانیون و کشیشهای خود را خدایان به جای خدای یگانه و همچنین مسیح پسر مریم را و حال آنکه امر نشدند که نپرستند جز خدای یکتا را .

آیا در جامعه کنونی کسانی که چشم و گوش بسته از برخی رهبران مذهبی و شیادان دینی اطاعت می کنند و خود اهل تفکر در دین نیستند، در حال پرستش آنها نیستند؟!

پس نتیجه آنکه شرک از پاک ترین اشخاص در درگاه خدا شروع می شود ، یعنی ما اگر پیامبران و فرشتگان را در دعا کردن و راز و نیاز و در عبادت هم ردیف خداوند قرار دهیم در حقیقت دچار شرک شده ایم چه رسد به این که روحانیون مذهبی را در این جایگاه قرار دهیم.

در اینجا تذکر نکاتی لازم است خداوند در قرآن کریم از چهار صنف و اشخاص پاک در قرآن نام برده و جایگاه واقعی آنها را بیان کرده . که این چهار گروه به ترتیب تقرب و اولویت اینها هستند:

پیامبران، فرشتگان ، خاندان پیامبر، ربّانیون یا خداپرستان.

شان واقعی پیامبران را ابلاغ صحیح کتب آسمانی به مردم دانسته و نیز شان دیگری نیز برای پیامبران را قائل شده یعنی امام و الگو بودن را.

« اَنْی جاعلک للناس **اماما**... ما تورا برای مردم پیشوا قرار دادیم.

شان سوم انبیا را **الگو و نمونه** بودن برای مردم قرار داده که شبیه و نزدیک همان شان پیشوا بودن است:

« لکم فی رسول الله **اسوه** حسنه... همانا در پیامبر خدا برای شما الگوی نیکویی وجود دارد. همین و بس و دیگر صفات الهی به پیامبران نداده و بارها از زبان پیامبر در قرآن تذکر داده که « بگو من بشری مثل خود شما هستم » تا در مورد شخصیت او غلو نکنند و او را در مقام خدا قرار ندهند.

و اما راجع به شان فرشتگان فرموده که آنها **واسطه وحی** به پیامبران هستند و البته وظایف دیگری هم دارند که قبلا بیان شد .

در مورد شان خاندان پیامبر فرموده است با خاندان پیامبر دوستی کنید.

« لا اسئلكم علیه اجرا الا **المودة** القربی... از شما مزدی نمی خواهم مگر دوستی خاندان را »

و در مورد ربّانیون (عالمان خداپرست) فرموده که:

« ولکن کونوا **ربّانیون** بما کنتم تعلّمون الكتاب و بما کنتم تدرسون.... و لکن **خداپرستانی** باشید که کتاب را تعلیم و تدریس می کنید »

یعنی شان ربّانیون را **تعلیم و تدریس** کتاب آسمانی به مردم می داند.

این جایگاه واقعی این این چهار گروه در قرآن کریم است، حال اگر کسانی در طول تاریخ این افراد را در این جایگاه خود حفظ کرده اند به راه خداپرستی رفته اند و اگر در مقام این افراد دچار غلو و زیاده روی شده اند ، مثلا به جای آنکه به درگاه خدا دعا کنند و حاجات خود را از او بخواهند به درگاه ایشان دعا کنند و حاجات خود را از آنها خواسته اند دچار شرک شده اند ، اگر برخلاف دستورات الهی از هوی و هوس روحانیون مذهبی حمایت کنند دچار شرک شده اند ، اگر به جای زیارت خانه خدا به زیارت قبور آنها رفته و حاجات خود را از آنها خواسته اند دچار شرک شده اند و دیگر مظاهر شرک و بت پرستی.

«....ولتكن منكم امه يدعون الى الخير و **يامرون بالمعروف و ينهاون عن المنكر** و اولئك هم المفلحونو بايد از شما کسانی باشند که به سوی خوبی بخوانند و امر به معرف و نهی از منکر کنند و آن گروه رستگارانند» (آل عمران/101)

در این جا این سؤال مطرح است که امر به معروف و نهی از منکر امری حکومتی است و باید از طرف ماموران حکومتی اعمال شود همچنان که در طول تاریخ اسلام معمولاً حکومت‌های مسلط که درک درستی از دین نداشتند و یا داشتند آن را را بوسیله گزمه ها و ماموران حکومتی اعمال می کردند و این کار یک شغل رسمی دولتی بود که توسط محتسب یا داروغه شهر از طرف حکومت اعمال می شد و یا این امر از طرف خداوند به عامه مردم واگذار شده ؟

مسلم است که در آیه اخیر این امر به مردم واگذار شده و در آیاتی دیگر نیز به این امر تصریح شده . در آیه ای دیگر خداوند تصریح دارد که « مردان و زنان مسلمان کسانی هستند که **امر به معروف و نهی از منکر** می کنند» و نه ماموران حکومتی.

«...و استغفر لهم و **شاوړهم فی الامر**... (ای پیامبر) و برای آنها آمرزش بخواه و در کارها با آنها مشورت کن» (آل عمران/154)

سوالی که در اینجا مطرح است آن است که مقصود خداوند از این امر در اینجا چیست؟ از سیاق آیه و آیات قبل بر می آید که مقصود از امر ، امور حکومتی و اداره کشور و حکومت است که نیاز به مشورت دارد. سوالی که دوباره در اینجا مطرح است این است که آیا در حکومت اسلامی نیاز به یک نفر رهبر و سر کرده حکومتی است ؟ در آیه دیگر به این امر جواب می دهد که:

« اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و **اولوا الامر** منكم ...از خدا و از رسول و از صاحب امر خود اطاعت کنید » و مسلم است که این امر نه یک امر صرفاً مقدس و شرعی است، بلکه امور عادی کشورداری و سیاست است چون آیه قبل این آیه و (**شاوړهم فی الامر**) در مورد جنگ به کار رفته است و امر جنگ یک امر کاملاً سیاسی محسوب می شود.

دوباره این سؤال مطرح است که این صاحب امر و حاکم مسلمان باید چگونه انتخاب شود؟ در آیه ای دیگر در این مورد توضیح می دهد که این حاکم توسط

رای مستقیم و عامه مردم و (نه صرفا عده ای از خواص و سران) ، و به صورت مشورت انتخاب می شود.

« **وامرهم شورا** بینهم... و امر (حاکمیت و کشورداری) بوسیله **مشورت** بین مسلمانان یا به تعبیر امروزی رای گیری مستقیم از عامه مردم تعیین می گردد و امری کاملا زمینی است و آسمانی محسوب نمی شود که البته چگونگی این گزینش از آسمانها تعیین می شود مطابق با دیگر موازین و سنن آفرینش ولی اجرای آن توسط مردم است. و رهبری سیاسی به مردم از آسمان به زمین تحمیل و تعیین نمی شود. بلکه خداوند موازین آن را تعیین می کند و مردم با رای مستقیم خود آن را تعیین می کنند و تازه اگر این حاکم عاقل ترین و پاک ترین مردم هم باشد (چون پیامبر) باید به توصیه خداوند در امور سیاسی و حکومتی با مردم مشورت کند و نظر آنها را بخواهد و به قول امروزی دیکتاتور نباشد.

« ولا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون(164) فرحین بما اتيهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لو یلحقوا بهم من خلفهم **الا خوف علیهم و لا هم یحزنون**(165) یستبشرون بنعمه من الله و فضل و انّ لا یضیع اجر المؤمنین(166/آل عمران) و میندارید کسانی را که در راه خدا کشته شدند مردگانند ، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند و شادمانند به آنچه خدا از فضل خود به آنها داده و بشارت می دهند به کسانی که به آنها ملحق نشده اند از بعد آنها که **ترس و اندوهی نداشته** باشند. بشارت می دهند به نعمتی از خدا و فضل او و به آنکه بدرستی که خدا مزد گروندگان را ضایع نمی کند.»

پرسش جنجال بر انگیز که همیشه مطرح بوده است این است که آیا خداوند طرفدار **عزاداری و غم و اندوه و شیون** برای شهدای در راه حق است یا مخالف آن و اصلا این مسئله عزاداری که این همه در بعضی فرق اسلامی ریشه دوانده و توصیه می شود اساس قرآنی دارد یا خیر؟

این آیه به صراحت از زبان شهیدان می گوید که شهدا به بازماندگان خود می گویند: که نه ترس و نه اندوهی نداشته باشند، چون خود شهیدان در شادی و نعمت خدا هستند. این آیه به صراحت **عزاداری را برای شهیدان نفی** می کند و آن را یک امر عبث و بیهوده می داند. حال آنکه می بینیم در بعضی فرق مسلمان به این امر که اصلا اساس قرآنی ندارد و اصلا ضد قرآنی نیز هست

اهمیت می دهند و بر آن بیهوده پافشاری و اصرار می کنند و آن را وسیله نجات از آتش جهنم می دانند.

(... و ما کان الله لیطّلعکم علی الغیب ولكن الله یجتبی من رسله من یشاء فآمنوا بالله و رسولہ و ان تؤمنوا و تتقوا فلکم اجر عظیم...و خدا شما را از غیب مطلع نمی سازد و لکن بر می گزیند از رسولانش هر که را خواهد، پس ایمان بیاورید به خدا و رسولانش و اگر ایمان آورید و پرهیزگار باشید برای شماسست مزدی بزرگ»

سوالی که مطرح است این است که آیا غیب و ناپیدا را کسی جز خدا می داند؟
قرآن در آیه و آیات مشابه صراحتاً می فرماید: « غیب را را جز خدا نمی داند»
آیه ای دیگر:

«... و لو کنت اعلم الغیب لا کثرت من الخیر... (پیامبر می فرماید) و اگر من غیب را می دانستم بسیار از خیر (مال) جمع می کردم (اعراف/188)
آیه ای دیگر:

« ولا اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب ...و نه می گویم که نزد من است گنجینه های غیب و نه غیب می دانم» (هود/31)

حال این پرسش مطرح است که پیامبران و بزرگان چرا بعضی مواقع از امور غیبی خبر می دهند؟ جواب واضح است چون طبق آیات قبلی که ذکر شد خداوند بعضی از امور غیبی را به برخی پیامبران و بزرگان اطلاع می دهد و قبل از آن، آنها خبری از غیب ندارند.

« والمحصنات من النساء الا ما ملکتم ایمانکم کتاب الله علیکم و احلّ لکم ماوراء ذالکم ان تبغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین فماستمتمتکم به منهنّ فاتوهنّ اجورهنّ فریضه و لا جناح علیکم فیما تراضیتکم به من بعد الفریضه انّ الله کان علیماً حکیماً (نساء/29) شوهرداران از زنان مگر آنچه به دست شما اسیر شده اند، کتاب خداست بر شما و حلال کرده شد برای شما غیر آن . از آنها با مال خود خواستگاری کنید در حالی که شوهر حلال آنها باشید نه زنا کنندگان ، پس از آنها که کامیابی کرده اید مهری را که برای آنها تعیین کرده اید بدهید و نیست

گاهی بر شما در آنچه راضی شدید به آن بعد از مهر واجب ، بدرستی که خدا باشد دانای درست‌کردار.

در بعضی از مذاهب اسلامی عده ای از این آیه بنا بر هواهای نفسانی و شهوانی تعبیرات غلط کرده اند و از آن **ازدواج موقت** تعبیر کرده اند . به این صورت که می توان به زنی پول داد و برای مدتی معین موقتاً از آن زن کامرانی کرد و بعد او را به امان خدا رها کرد. این بزرگترین توهین به شخصیت زن است و به دلایل عقلی و قرآنی کاملاً مردود است.

دلیل اول آنکه در کجای این آیه به موقت بودن این نوع ازدواج اشاره شده است؟

دوم اینکه این آیه در ادامه بحث آیات پیشین است که حدود ازدواج و حرمت ازدواج با محارم را تذکر می دهد و در مورد اسرای جنگی زنان از کفار حکم شرعی می دهد و بعد متذکر می شود که در هر صورت چه این ازدواج با زن مسلمان صورت گرفته و چه این ازدواج و نزدیکی با اسرای زن غیر مسلمان انجام شده ، چون مسئله کامرانی از آنها صورت گرفته باید مهر واجب آنها پرداخت شود.

سوم اینکه آقایان موافق با ازدواج به این روش و یا به اصطلاح صیغه می گویند که در صورت اینکه این زنان از این ازدواج و رابطه جنسی دارای فرزند گردیدند، مرد باید مخارج زندگی آنها را تامین کند و در اینجا این سؤال مطرح است که مگر این گونه زن و فرزند حیوان هستند که فقط به آنها آب و علف داد و به آنها کاری نداشت . این زن و فرزند نیز مانند سایر انسانها نیاز به مصاحبت دائمی و محبت دارند و کسی نیاز دارند که در مواقع لزوم از آنها حمایت کند و تصور اینکه چنین زن و فرزندی بعد از ازدواج موقت به حال خود رها شوند. واقعاً وحشتناک است. مسلماً چنین زنی بر اثر فقر جنسی رو به فساد و روسپی گری می آورد و فرزند بدون محبت پدر هم بزرگ می شود و چنین کودکی دچار کمبود محبت می شود و به راههای خلاف کشیده می شود.

«...اليوم يئس الذين كفروا من دينكم فلا تخشوهم و اخشون(5/مائده) اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الل سلام دينا(مائده/6)...امروز کسانی که کافر شدند از دین شما ناامید شدند. پس از آنها

نترسید و از من نترسید. امروز تمام کردم برای شما دین شما را و نعمتم را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.

در بین گروهی از مذاهب اسلامی مشهور است که این آیه در مورد غدیر خم و تعیین جانشینی پیامبر است. بعد از اینکه پیامبر حضرت علی را به جانشینی خود در غدیر تعیین کرد این آیات نازل شد. ولی از نظر عقلی و سیاق آیات قبل این آیات که درباره امور مربوط به حلال و حرام و خوردنیها است این نظر کاملاً غلط و غیر منطقی به نظر می رسد و قبلاً گفتیم در آیات مربوط به **شوری** **امر حاکمیت** و تعیین آن به صریح ترین شکلی بیان شده است.

و ما من دابة الارض و لا يطير بجناحيه الا ام امثالكم ما فرطنا في **الكتاب** من شيء ثم الى ربهم يحشرون... و جنبنده ای در زمین نیست و نه پرندهای که پرواز می کند با دو بالش مگر اینکه امتهایی مانند شما هستند و در **کتاب** چیزی کم نگذاشتیم ، سپس به سوی پروردگارشان محشور می شوند. (الانعام/39)

کتاب در قرآن به چه معنی به کار رفته است؟

اول آنکه کتاب در برخی موارد در قرآن به معنی همان **کتاب** آسمانی به کار رفته است:

« ذلک **الكتاب** ، لا ريب فيه ، هدى للمتقين ... آن است کتاب که شکی در آن نیست ، هدایت است برای پرهیزگاران.

دوم آنکه کتاب در برخی موارد به نامه اعمال انسانها تعبیر شده است مانند این آیه:

« اقرا **کتابک** کفی بنفسک الیوم حسبنا ... بخوان **نامه** اعمالت را که امروز خودت برای محاسبه اعمالت کافی هستی»

سومین معنی کتاب در قرآن به معنی علمی مرموز و آسمانی است که هر کس از آن آگاه باشد به قدرتهای فوق العاده دست پیدا می کند و می تواند کارهای فوق بشری مشکل انجام دهد که همه این علم در نزد خداست و گاهی قسمتی از آن را و یا همه آن را به کسی یا کسانی خاص عطا می کند مانند قضیه آصف برخیا وزیر سلیمان که با دانستن کمی از **علم کتاب** توانست تخت بلقیس را از یمن به بیت المقدس در چشم برهم زدن بیآورد و در جلو سلیمان حاضر کند.

« و قال الذی علم من **الكتاب**... و گفت آنکه علمی از **کتاب** داشت ...»

گاهی نیز کتاب به معنی نامه معمولی است مانند **نامه** حضرت سلیمان به ملکه سبا که جریان آن در قرآن آمده است.

« قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعا و یدیق بعضکم باس بعض انظر کیف نصبرف الآیات **یفقهون** »... او قادر است بر آنکه برانگیزد بر شما عذابی از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان یا به هم اندازدتان به صورت گروههایی غیر موافق و بچشاند به شما آسیب بعضی از شما را با بعضی ، نگاه کن چگونه آیتها را بیان می کنیم باشد که **عمیقا آن را بفهمند**»

یفقهون در این آیه اشاره به **فقه** می کند . کلمه ای که در مذاهب اسلامی تعبیرات خاصی کرده اند و متأسفانه برخی فرقه ها آن را به معنی احکام شرعی من- درآوردی و بدعت آمیز از نزد خود تعبیر کرده اند و به این بهانه بسیاری از بدعت ها و احکام غیر شرعی که اصلا ریشه قرآنی ندارند را وارد دین کرده اند. مثل حرام کردن موسیقی، سنگسار و هزاران حکم فقهی که اصلا اساس قرآنی و الهی ندارد و به نوعی با احکام قرآنی در تضاد نیز هستند و باعث تحریف و بدنامی دین شده اند.

برخی برخلاف نص صریح قرآن کتاب های توضیح المسائل نوشته اند و از نزد خود بر خلاف نظر خدا **حلال و حرام** برای مردم تعیین کرده اند و مردم را به تقلید از خود فرا خوانده اند و هر کس را تقلید نکند کافر خوانده اند. در حالی که در قرآن صراحتا بیان می کند « از نزد خود با آنچه زبانتان توصیف می کند ، برای مردم حلال و حرام تعیین نکنید»

و نیز در قرآن صراحتا از تقلید کورکورانه از روحانیون و پدران و بزرگان قوم انتقاد می کند و مردم را بیشتر به تفکر و تعقل دعوت می کند.

در قرآن در مواردی به معنی **فقه** به درستی اشاره می کند که به معنی **درست فهمیدن مطلبی** است. در دعای حضرت موسی در سوره طه در این مورد می فرماید:

«...واحلل عقده من لساني **يفقهوا** قولي...و گره از زبانم باز کن تا حرفم را درست و عمیق درک کنند»

و یا در سوره توبه/122 در این مورد می فرماید:

«فلولا نفر من كل فرقه منهم طائفة **ليفقهوا** في الدين...پس چرا تعدادی از افراد از گروهی و فرقه ای سعی نکردند در **دین عمیق فکر کنند**.»

«یا بنی آدم قد انزلنا علیکم **لباسا** یواری سوءتکم و ریشا و **لباس** التّقوی ذلک خیر ذلک من آیات الله لعلکم یتذکرون(اعراف/21) ای بنی آدم براستی برای شما **لباسی** را که عیبهای شما را بپوشاند و اساس تجملی نازل کردیم و **لباس** پرهیزگاری از آن بهتر است ، آن از آیات خداوند است باشد که شما پند گیرید»

پرسش اینجاست که این **لباس** چه نوع لباسی است ؟ آیا لباس ظاهری است ؟ که مسلماً نیست چون لباس معمولی که از آسمان نازل نمی شود. پس لباس تاویل و معنی دیگری دارد. برای فهم مفهوم لباس به ادامه آیه توجه می کنیم ، آنجا که می گوید: «و **لباس تقوی** از آن بهتر است» با تأمل در این قسمت آیه فهم مطلب برای ما آسانتر می شود. اگر توجه کنیم دو عامل اساسی است که انسان را از گناه باز می دارد : یکی از آنها مسلماً **تقوی و پرهیزگاری** است که نوعی قوه باز دارنده نفس است از بدکاری و گناه است و اگر توجه شود یک عامل دیگر هم با هر انسانی از آغاز آفرینش است که انسان را از گناه باز می دارد و آن **شرم و حیاست**. که ابتدا هر انسانی مراتبی از آن را داراست و همین شرم و حیاست که باعث می شود انسان خیلی از گناهان را مرتکب نشود و وقتی بر اثر عواملی این شرم و حیا از بین رفت و به کنار زده شد. عیوب نفسانی انسان آشکار می شود و انسان جسارت گناه را پیدا می کند. این است که آدمهای پر شرم و حیا کمتر گناه می کنند. حال با توجه به اینکه در این آیه تقوی را به لباس تشبیه کرده است که انسان را از گناه و عیوب نفسانی باز می دارد، آیا شرم و حیا نیز همان لباسی نیست که از آغاز آفرینش برای انسان نازل شده تا انسان را از گناه باز دارد و با توجه به همین نکته هم مفهوم آیات قبلی تا حدی مشخص می شود و مقصود از برهنه شدن آدم و حوا پس از خوردن میوه درخت ممنوعه همان از بین رفتن شرم و حیای آنها باشد.

قل امر ربی بالقسط و اقیموا وجوهکم عند کل **مسجد** وادعوه مخلصین له الدین کما بذاکم تعودون... بگو امر کرده خدای من به عدالت و راست دارید صورتهایتان را نزد هر **مسجدی** و او را خالصانه بخوانید همچنانکه شما را آفرید بر می گرداند.

پرسشی که مطرح است آیا مسجد در هر جای قرآن به معنی همین مسجد ظاهری است که در آن نماز می خوانند؟ جواب منفی است. چون بعضی از آیات قرآنی مفهوم همین مسجد را نمی رسانند و مسجد را به طور کلی تعبیر به جاها و لحظاتی می کنند که انسان در برابر امر خدا کرنش می کند و امر خدا را می پذیرد. یکی از همین آیات همین آیه است که از مسجد همین مفهوم اخیر برداشت می شود و نه معنی ظاهری مسجد و دلیل دوم آن آنکه بعضی از آیات دیگر قرآن هستند که بیان می کنند هر چه در آسمانها و زمین هستند در حال سجده برای خدا هستند و می دانیم که مقصود از سجده نه همین کرنش و سر به زمین زدن، بلکه اطاعت محض است:

« و الله **یسجد** ما فی السموات و ما فی الارض...و برای خدا **سجده** می کند هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است.

« یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل **مسجد** و کلوا واشربوا و لا تسرفوا انّ الله لا یحبب المسرفین...ای بنی آدم بگیرید(یا بردارید) زینتتان را نزد هر **مسجدی** و بخورید و بیاشامید و اسراف و زیاده روی نکنید. همانا او زیاده روان را دوست ندارد»

حال پرسش اینجاست که مقصود از **زینت و آرایش** در این آیه چیست؟

آیه ای دیگر در جایی دیگر در قرآن به خوبی در این مورد توضیح می دهد:

« المال والبنون **زینة** الحیات الدنیا...مال و فرزندان **زینت** زندگی دنیا هستند»(کهف/45)

او در آیه ای دیگر در این مورد می فرماید:

« وما اوتیتم من شی فمتاع الحیات الدنیا و **زینتها**...و آنچه را به شما دادیم(از زن و فرزند و ثروت) متاع زندگی دنیا و **زینت** آن است.»(قصص/60)

هر چند به همین معنی ظاهر (طلا و نقره) هم گاهی به کار رفته.

« فخر ج علی قومه فی **زینته** ... و (قارون) در برابر قوم خود با **زینت** ظاهری خارج شد (قصص/79)

خب پس مشخص شد که مقصود از **زینت** در این آیه احتمالا همان مال و ثروت و فرزندان و مواهب دنیوی است که خدا به انسان داده.

در این آیه اشاره شده که مال و فرزندان و مواهب دنیوی را نزد هر مسجدی بگیرید، مقصود چیست؟ یعنی مقصود این است که به هر مسجدی رسیدید مال و فرزندان و زن و بچه خود و طلا و نقره را به مسجد بیاورید؟!

این که منطقی به نظر نمی آید، قرائن نشان می دهد که مقصود از هر مسجد باید جاهای کرنش در برابر فرمان خدا باشد (در هر مسجد) دل از مال و ثروت و زن و فرزند خود برای رضای خدا بردارید، یعنی اگر این امور مانع کرنش و فرمانپذیری خدا باشند به آنها توجه نکنید. و دل از آنها بردارید مانند حضرت ابراهیم که زن و فرزند و مال هیچ کدام مانع از کرنش او در برابر فرمان خدا نمی شد. این معنی منطقی تر به نظر می رسد.

« واعلوا انما غنمتم من شی فانّ الله **خمسه** وللرسول و لذی القربی والیتامی و المساکین وابن السبیل ، ان کنتم امنتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان والله علی کل شی قدیر... بدانید آنچه به غنیمت گرفتید، پس برای خدا و رسول و نزدیکان و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان **یک پنجم** آن است، اگر ایمان آورید به خدا و آنچه فرستادیم بر بنده خود روز جدایی روزی که به هم رسیدند آن دو جماعت و خدا بر هر کاری قادر است»

در این آیه مسئله **خمس** به صراحت مطرح شده است، بر خلاف آنچه به غلط و دروغ بعضی از مذاهب اسلامی ذکر کرده اند. در بعضی از مذاهب اسلامی به تقلید از بعضی کلاشان و کلاهبرداران و سوء استفاده کنندگان مذهبی، مردم خمس را این گونه می دانند که **یک پنجم** از مال و ثروت و در آمد سالانه خود را به روحانیون و سادات بدون هیچ توجیهی پرداخت کنند. در حالی که در این آیه به صراحت بیان می کند که خمس فقط به غنائم جنگی تعلق می گیرد نه در آمد سالانه فرد.

«...و اعرض عنهم و انتظر انهم منتظرون... پس روبگردان از آنه و منتظر باش
بدرستی که آنها منتظر اند» (سجده/29)

سؤال اینجاست؟ که پیامبر انتظار چه امری را می کند؟

در آیه 240 / احزاب در این مورد می فرماید:

« من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهد الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من
ينتظر و مابدلوا تبديلا... و از مومنین مردانی هستند که پیمان خود را که با خدا
بستند راست گردانیدند، پس از آنها کسی است که به سر آورد مدتش را و از آنها
کسی است که انتظار می کشد و تغییر ندادند تغییر کردنی» که از از قراین این
آیه بر می آید که انتظار مرگ و ملاقات خدا باشد.

«...والسمااء رفعها و وضع المیزان (7/الرحمان) الا تطغوا فی
المیزان (8/الرحمان) و آسمان را بلند گردانید و قرار داد میزان را که در ترازو
و میزان تعدی نکنید»

مقصود از میزان در قرآن چیست؟

از تأمل در آیات قرآنی متوجه می شویم که میزان به دو معنی به کار رفته :

ا- به معنی همان ترازو برای سنجش کالا ست ، شاهد سخن ما این آیه است:

« و یا قوم اوفوا المکیال و میزان بالقسط و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تعثوا
فی الارض مفسدین.» (هود/ 85)

و ای قوم من ترازو و میزان را به عدالت تمام به کار بگیرید و در دادن اشیاء
مردم خسیسی نکنید و در زمین فساد نکنید»

و در برخی دیگر آیات میزان به معنی کتاب آسمانی یا کتب آسمانی به کار رفته
. در این آیه می فرماید:

« الله الذی انزل الكتاب بالحق و المیزان و ما یدریک لعلّ السّاعه قریب... خداست
کسی که کتاب و میزان را به حق فرو فرستاد و چه چیز تورا آگاه کرد شاید که
قیامت نزدیک باشد.»

در برخی آیات نیز هدف از نزول **کتاب و میزان** را قیام مردم برای عدالت معرفی می کند:

« و انزل الكتاب و **المیزان** ليقوم الناس بالقسط.... خداوند کتاب و میزان را فرستاد تا مردم برای اجرای عدالت قیام کنند»

در این آیه که یکی از سیاسی ترین آیات قرآن است خداوند بیان می کند که ملاکها و میزانهای عدالت در کتاب خدا آمده و مردم باید برای اجرای آنها قیام و حرکت کنند. آیا وقت قیام مردم در عصر حاضر برای اقامه عدالت فرا نرسیده؟!

شاید مقصود خداوند از قرار دادن میزان های قسط و عدل و وزن اعمال بر پایه آن میزانهای قسط ، کتب آسمانی می باشد که ارزش اعمال انسانها با آنها سنجیده می شود.

قرآن ، عرفان ،
علم

چند مبحث مهم در رابطه با قرآن

- 1- محکّمات متشابهات قرآنی
- 2- مقام افراد و اشخاص الهی در قرآن
- 3- مهدویّت در قرآن
- 4- عرفان در قرآن
- 5- بیان رمز آمیز برخی واقعیّات در قرآن
- 6- موسیقی در قرآن
- 7- چند همسری در قرآن
- 8- دیدن خدا و ملاقات او در قرآن
- 9- فرقه گرایی در قرآن
- 10- آزادی یا اجبار در دین
- 11- احکام مدنی و عبادی و رابطه ی آنها با زمان
- 12- رهبانیت در قرآن
- 13- هنر و زیبایی در قرآن

1- محکمت و متشابهات قرآن

در سورة آل عمران آیه ای به این مضمون آمده است که آیات قرآنی به دو نوع اصلی تقسیم شده اند محکمت و متشابهات قرآنی و کسانی که در دل میل به باطل دارند متشابهات قرآنی را به میل و منافع شخصی خود تاویل و در حقیقت تحریف معنایی می کنند ، در حالی که تاویل این گونه آیات را فقط خدا و راسخین در علم می دانند نه کسانی دیگر.

حال پرسش در این است که مقصود از محکمت و متشابهات قرآنی چه آیاتی می باشند . در پاسخ باید گفت مقصود از محکمت قرآنی آیاتی می باشند که امری را به طور قاطع بیان کرده اند و این آیات قابل تاویل و تغییر به معناهای دیگر نیستند و در معنی آنها احتمال شبه وجود ندارد و به طور کلی چون آیات متشابه ، حالت تشبیه و احتمال چند معنایی وجود ندارد و معنی ظاهر آن آیه چنان محکم است که قابل تعبیر و تاویل درست و یا غلط به امور دیگر وجود ندارد. مانند این آیه :

« اقم الصلاة انّ الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنکر ... نماز را به پای دار که نماز انسان را از کارهای زشت و ناپسند باز می دارد.»

معنی این آیه چنان محکم و قاطع است که قابل تاویل به معناهای دیگر نیست. در مقابل آیات متشابه، آیاتی نیز می باشند که در معنی آنها نوعی تشبیه و شباهت به امور دیگر وجود دارد و نباید تنها به معنای ظاهری آنها توجّه کرد مثل این آیه:

« وسعت کرسیه السموات والارض...تخت خدا آسمانها و زمین را فرا گرفته که مسلماً مقصود از تخت، تخت معمولی نیست بلکه مقصود قدرت و تسلّط و فرمانروایی خداوند بر جهان هستی است که از آن تعبیر به صندلی و تخت شده است.

و اما متشابهات قرآنی نیز به دو گروه اصلی تقسیم می شوند:

1- متشابهاتی که جنبه تمثیلی دارند2- متشابهاتی که جنبه استعاری و نمادین و سمبولیک دارند.

برای روشن شدن مطلب به یک مبحث تخصّصی در زمینه آرایه های ادبی اشاره ای مختصر می کنیم تا فهم مطلب برای همه روشن تر شود.

در ادبیات دو آرایه ادبی وجود دارد که کلام ادبی را با آن آرایش می دهند: 1- تشبیه و تمثیل 2- استعاره

مقصود از تشبیه آن است که ما یک شی را به یک شی در صفتی و یا حالتی مانند کنیم مانند این تشبیه:

پیراهنش مثل برف سفید است.

که در این تشبیه پیراهن در صفت سفیدی به برف که صفت سفیدی را در حدّ کمال دارد مانند کرده ایم. این یک تشبیه است و اگر این تشبیه حالت مفصّل تر و طولانی تری به خود بگیرد تمثیل نام دارد. مانند تمثیل روح انسانی به طوطی که در قفس طبیعت از هندوستان که نماد عالم معنی و ملکوت است جا مانده و داستان آن مفصّل در مثنوی آمده است و دیگر داستانها و تمثیلات مثنوی و سایر متون ادبی و عرفانی.

در تشبیه که معمولاً از چهار رکن یا پایه تشکیل شده همه ارکان تشبیه یا اکثر آنها ذکر می شود، مثلاً در همان تشبیه پیراهنش مثل برف سفید است، پیراهن رکن اول و برف رکن دوم، سفید بودن رکن سوم و مثل رکن چهارم تشبیه است.

ولی در استعاره معمولا این گونه نیست ، یعنی در حقیقت استعاره همان تشبیه است ولی تمام ارکان آن را حذف کرده اند و فقط یک رکن آن را باقی گذاشته اند، مانند آنکه در مورد شخصی شجاع بگوییم شیر آمد یعنی کسی که در شجاعت چون شیر است آمد. این یک استعاره است، برای همین فهم تشبیه، خیلی ساده تر از فهم استعاره است.

از این گونه استعارات در ادبیات فارسی و ادبیات سایر کشورها فراوان دیده می شود. مانند سرو که استعاره از معشوق خوش قد و قامت است . لعل که استعاره از سرخی لب معشوق است . بلبل که استعاره از عاشق بی قرار است. گل که استعاره از معشوق است.

حال این مبحث با بحث قرآنی ما چه ارتباطی دارد؟!

باید گفت بدون فهم این مبحث ، فهم متشابهات قرآنی نیز تقریبا غیر ممکن است چون باید به طور قطع گفت که جدا از اینکه قرآن یک کتاب آسمانی انسانساز و به معنی کامل کلمه معجزه است ولی باید گفت که این کلام الهی بزرگترین اثر ادبی و هنری عالم میز محسوب می شود. چرا که جزء جزء آن مملو از زیباترین آرایه های ادبی و هنری است و چون یک اثر ادبی هم محسوب می شود که البته از جانب ذات خدا صادر شده. قبلا گفتیم که متشابهات قرآنی به دو گروه تشبیهات قرآنی و استعارات قرآنی تقسیم می- شوند. فهم تشبیهات قرآنی چندان مشکل نیست چون همانطور که گفتیم در تشبیه تمام ارکان تشبیه و یا اکثر آنها بیان می شود ، بنابراین فهم آنها نیز ساده است. به علاوه در اکثر این گونه آیات خود خداوند تذکر می دهد که قصد ارسال مثل و تشبیه را دارد مانند این آیه:

« مثل کسانی که تورات به آنها داده شد ولی به آن عمل نمی کنند مانند الاغی است که بر روی آن کتاب گذاشته اند»

همانطور که مشخص است تمام ارکان تشبیه در آن ذکر شده اند ، بنا براین فهم آن هم آسان است ، که البته همیشه این تشبیهات هم با آنکه گاه با تمام ارکان آن در قرآن ذکر شده به سادگی قابل فهم نیستند و برخی از آنها نیاز به دقت و تأمل بیشتری دارد. مانند این آیه که در مورد منافقین به کار می رود:

« یا مانند باران از آسمان که در آن تاریکی ها و رعد و برق و است و کفار انگشتان خود را از ترس مرگ در گوش خود فرو می برند و خدا به کافران احاطه دارد ، هرگاه برق راه را برای آنها روشن کند راه می روند و چون برق خاموش شود آنها نیز از حرکت باز می مانند و اگر خدا می خواست گوش و چشم آنها را می برد . شاید مقصود از باران از آسمان دین الهی باشد که از آسمان (عالم خداوندی) نازل می شود که در آن دین یا کتاب آسمانی هم رعد وجود دارد(هشدار از عذاب الهی) و هم برق(معجزات و نشانه های الهی) و هم تاریکی ها (جاهایی که منافقین گمراه می شوند) که این منافقین هر گاه معجزات و نشانه های الهی (برق) را ببینند اندکی راه خود را روشن می بینند و به سوی خدا حرکت می کنند و چون برق (نشانه های خدا و معجزات) خاموش شوند از حرکت به سوی هدایت باز می مانند و این ایمان را ندارند که به حرکت خود در مسیر الهی ادامه دهند و باز نمانند.

این آیه که در مورد منافقین به کار رفته :

«مثل آنها چون کسانی است که آتشی روشن کردند و وقتی آتش اطرافش را روشن ساخت ، خدا نورش را برد» که شاید مقصود از آتش، آتش فتنه و جنگ است که توسط منافقین روشن می شود و وقتی این آتش را روشن کردند، خداوند این آتش فتنه را خاموش می کند .

و اما استعارات قرآنی ، فهم استعارات قرآنی برای عموم افراد به آسانی امکان ندارد و فقط برای خواص قابل فهم است . مقصود از خواص هم همان گروه خاص در قرآن باشد که خداوند آنان را راسخین در علم نامیده است که احتمال بسیار قوی از اولیای الهی محسوب می شوند و دارای مقام معنوی خاص در نزد خداوند باشند و به خاطر همین مقام معنوی و ارتباط آنها با خداست که توانایی درک کامل این گونه متشابهات قرآنی را دارند.

در حقیقت این گونه آیات حالت گونه ای تعبیر خواب را دارند که جز در سایه الهام الهی فهم آنها غیر ممکن است، همانگونه که علم تعبیر خواب نوعی موهبت الهی است که از زمان قدیم به بعضی اولیاء خاص خداوند اعطا می شود، علم تاویل این آیات نیز به صورت الهام از طرف خداوند

به افراد خاصی از اولیاء اعطا می شود که البته کاملاً هم حالت عادلانه دارد . چون این افراد هم برای رسیدن به این مقامات معنوی رنج و مصائب بسیار تحمّل کرده اند که دیگر افراد تن به چنین رنجی نداده اند. همانند همان رنجی که یوسف پیامبر در زندگی تحمّل کرد تا به او علم تعبیر خواب عطا شد. رسوخ در علم یک مقام معنوی در سلوک حق و خداشناسی است که وقتی کسی به این مقام دست پیدا می کند ، توانایی تاویل درست این متشابهات را خداوند به او عطا می کند و این موهبت مانند موهبت تاویل و تعبیر خواب است که به عدّه خاصی که بسیار با تقوا باشند و مقاماتی عرفانی را طی کرده اند عطا می شود . علامت این افراد همانگونه که قرآن در سورة آل عمران می فرماید، برای خود آنها این است که اگر این دعا را روزانه بخوانند دلشان به باطل گرایش پیدا می کند:

« ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمه انک انت الوهاب...خدایا دلهای ما را بعد از آنکه هدایت کردی به باطل میل نده بدرستی که تویی تو بسیار بخشنده» چون خود خداوند نیز قبل از این آیه اشاره می کند که راسخین در علم این دعا را می خوانند تا دلشان به باطل گرایش پیدا نکند.

برای روش شدن مطلب باید ذکر کنیم فهم این گونه آیات نیاز به فهم واژه های کلیدی و نمادین و در حقیقت تعبیر و تاویل این گونه واژه ها در قرآن کریم است که به ذکر تعبیر و تاویل برخی از این واژه ها می پردازیم.

- 1- خورشید که نماد پیامبر و یا پیامبران الهی است.
- 2- ماه: که نماد امام و پیشوای الهی است.
- 3- ستاره: که نماد ولی و یا اولیاء الهی است.
- 4- آب: که نماد دین الهی و کتاب آسمانی و علم الهی است
- 5- کلمه: که نماد انسان و یا پیامبر الهی است.
- 6- کلمه طیبّه: نماد انسان مؤمن و پاک.
- 7- کلمه خبیثه نماد انسان گناهکار و کافر.
- 8- آسمان و آسمانها: که نماد عوالم برتر و نیز کامیابی ها و پیروزی های انسان هاست.

- 9- شب و روز: که شب نماد سختی و امتحان و ناآگاهی و ظلم و روز که نماد گشایش و دانایی انسانهاست.
- 10- مرده: نماد انسان بی ایمان و کافر .
- 11- زنده: که نماد انسان بی ایمان و کافر است.
- 12- شجره خبیثه: که نماد انسان و دودمان پلید و کافر است.
- 13- شجره طیبه: که نماد انسان مؤمن و دودمان پاک.
- 14- بلد یا سرزمین طیبه و پاک : نماد انسان مستعد و پاک از نظر معنوی و با ایمان است.
- 15- بلد یا سرزمین خبیثه: که نماد انسان پلید و گناهکار و کافر است.
- 16- عرش: نماد قدرت و فرمانروایی خدا.
- 17- کرسی: نماد قدرت و فرمانروایی خداست.
- 18- قلم: نماد تقدیر الهی است که سرنوشت انسانها را رقم می زند.
- 19- وحوش: که نماد انسانهای وحشی صفت و بی رحم است.
- 20- الانعام: نماد انسانهای بی بصیرت و نادان است که فقط به مادیات مشغولند.
- 21- کوهها: نماد اولیاء الهی هستند.
- 22- بحر: نماد انسانهای بزرگ و متعالی هستند و در برخی موارد هم نماد عالم خداوندی است.
- 23- لؤلؤ و مرجان نماد: فرزندان اولیاء الهی هستند.
- 24- ثمرات : نماد نتایج و منافع معنوی هستند که نصیب انسانهای متعالی می شوند.
- 25- کشتی ها که نماد اولیاء الهی هستند که در حال سلوک به سوی حق هستند.
- 26- بادهای: که نماد توفیق و کمک ها و امدادات غیبی هستند.
- 27- ابرها و باران: نماد رحمت الهی هستند.
- 28- مساجد: نماد جاهای کرنش و اطاعت در برابر فرمان خدا هستند.
- 29- وجه: که نماد ذات مقدس الهی است.
- 30- حسنه: که نماد زن خوب و مؤمن است.

- 31- ریح طیب و پاک: رحمت و نعمت الهی.
 - 32- ریح عاصف: امتحانات الهی و بلاها
 - 33- موج: مصائب و سختیها
 - 34- خشکی ها : سختی ها
 - 35- ظلمات: گمراهی ها و راه شیطان و طاغوت
 - 36- نور: دانایی و راه خدا و نجات و رهایی
 - 37- زینت: مال و اموال و زن و فرزند و دیگر نعمات دنیوی.
 - 38- کف: امور باطل.
 - 39- جواهرات: امور حق و پایدار
 - 40- میزان: کتاب و احکام و دین الهی
 - 41- ذئب: گرگ ، نفس اماره
 - 42- بیوت: جسم انسانهای متعالی که خانه روح آنهاست.
 - 43- منازل النجوم: مقامات اولیای الهی در بهشت.
 - 44- مس کردن قرآن: فهمیدن قرآن.
 - 45- رزق: رحمت و نعمت الهی
 - 46- عقبه: مقام بلند معنوی
 - 47- سبیل: راه الهی
 - 48- انهار: مذاهب و ادیان الهی.
 - 49- راه ها: ادیان و راههای رسیدن به خدا
 - 50- فجر: گشایش و راحتی.
 - 51- صدر و سینه : روح و ظرفیت روح انسانی.
 - 52- دمنده در گره: فتنه گر
 - 53- لباس: شرم و تقوا
 - 54- اصنام: هر معبودی جز خدا(نفس- ثروت- زن)
 - 55- میخ ها: اولیاء الهی که باعث ثبات زمین هستند.
 - 56- طارق(ستاره درخشان) ولی و پیشوای برجسته الهی که ناگهان در شب ظلم ظاهر می شود.
- حال بعد از ذکر تاویل پاره ای از این واژه ها ی نمادین به تاویل یکی از آیات به کمک این واژه های نمادین می پردازیم.
- 1- « و بالنجم هم یهتدون...و(مؤمنان) بوسیله ستاره(پیشوای الهی) به سوی حق هدایت می شوند.

2- الم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء تؤتي اكلها حين باذن ربّها... و كلمة الخبيثة كشجرة الخبيثة اجثتت من فوق الارض ما لها من قرار... آيا ندیدی که خداوند چگونه مثلی زد که کلمه پاک (انسان مؤمن) چون درخت پاک است که اصلش ثابت است (دارای اعتقاد محکم و تغییر ناپذیر در مورد خدا) و فرعها فی السّماء (روحش متوجه عالم اعلاست). او هر زمان میوه اش را به اذن خداوند می دهد (هر زمان کارهای خیر با توفیق الهی می دهد و فضائل انسانی خود را آشکار می کند)

و کلمه پلید (انسان کافر) چون درخت پلید است که ریشه اش از زمین کنده شده (دارای اعتقادات محکم به خدا نیست) و قرار و آرامش ندارد.

3- « ای بنی آدم ما برای شما لباسی از آسمان (لباس شرم) فرو فرستادیم تا عیبهای شما (انجان گناه و کارهای زشت) شما را بپوشاند و لباس تقوا از آن لباس (شرم) بهتر است.»

4- « و الشمس و النّجوم مسخبرات بامرّه... خورشید و ماه (پیامبران بزرگ) و ستارگان (جانشینان و اولیای الهی) تسخیر شدگان امر خدا هستند. (یعنی اراده آنها تحت تسلط اراده خداوند قرار گرفته)

و جالب است که توجّه شود به اینکه گاه همین خورشید و ماه و ستارگان در قرآن هم به طور واضح تاویل به پیامبران و افراد شده است. چنانکه در سوره یوسف ، یوسف پیامبر ابتدا در خواب می بیند که 11 ستاره و خورشید و ماه در برابرش سجده می کنند و بعد در اواخر داستان نیز مشاهده می کند پدر و مادر و برادرانش که یازده نفر بودند در برابرش کرنش کردند و اگر خوب به زندگی و اطراف خود توجّه کنیم متوجّه می شویم که بعضی از همین واژه های نمادین در قرآن نیز تقریبا همان معنی های مورد نظر ما را هم دارند ، چنانکه مثلا ما می گوئیم فلانی ستاره سینماست و یا فلانی ماه است و یا ستاره تیم ملی است. یعنی حالت برجستگی و درخشش این افراد

را در حرفه آنها تعبیر به ستاره بودن می کنیم . خب طبیعی است که خداوند هم درخشش اولیاء الهی را در مسیر عبودیت و بندگی و رسیدن به مقامات بلند معنوی تعبیر به ستاره و یا خورشید یا ماه کند.

بنابراین از جهت متشابهات قرآنی باید به این نتیجه منطقی رسید که بیان قرآن در این مورد یک بیان کاملاً نمادین و سمبولیک است.

2- مقام افراد و اشخاص و اولیای الهی در قرآن:

دومین مبحث در این مورد مربوط می شود به حدود مقام افراد و اشخاص الهی در قرآن . مقصود از افراد نیز در اینجا پیامبران و اولیای الهی است . برخی افراط- گرایان در این مورد نیز کاسه داغ تر از آش شده اند و در این مورد هم دچار غلو و زیاده روی شده اند و مقام این افراد را از حالت بندگی و انسانی خارج کرده و به مقام خدایی رسانده اند و کاملاً دچار شرک نظری شده اند و عده زیادی را نیز در طول تاریخ گمراه ساخته اند. چنانکه عده ای بسیار در حال حاضر مقام مسیح را در ردیف خدا قرار می دهند و مسیح را یکی از خداهای سه گانه می دانند و نیز عده ای از شیعیان مقام برخی امامان شیعه را چون حضرت علی به مقام خدایی رسانده اند و به آنها صفات الهی داده اند، حال آنکه هیچ دلیل قاطعی در این مورد در قرآن ذکر نشده است و این گروه با این نظرات باطل خود انحرافات زیادی در دین اصیل الهی به وجود آورده اند. عمده مقاماتی که خداوند برای پیامبران الهی و اولیای خود در قرآن ذکر کرده از این قرار است:

1- از طرف خدا به پیامبری و رسالت برگزیده شده اند و حتی گاه خود آنها انتظار چنین موهبتی را نداشتند. امری که در قرآن به آن تصریح شده.

2- این افراد چنان که به غلط می گویند ، مصون از گناه و اشتباه در زندگی نیستند و در قرآن بارها به صراحت به گناه پیامبران و اولیا اشاره شده . مانند گناه حضرت موسی در کشتن شخصی ، گناه آدم و همسرش ، گناه حضرت یونس، گناه یوسف در یاری خواستن از غیر خدا، گناه حضرت موسی در درخواست برای دیدن خدا با چشم

ظاهر، تصریح قرآن به گناهان قبل و بعد پیامبر اسلام که آمرزیده خواهند شد .

پس حرف عده ای در این مورد که پیامبران و اولیای الهی مصون از گناه هستند و یا اینکه گناهان آنها را تعبیر به ترک اولی می کنند کاملاً غلط و غیر عقلی و منطقی است و اتفاقاً خداوند به عمد و حساب شده کلمه گناه را به صراحت در مورد آنها به کار می برد تا آنها را در مرتبه بشری نگاه بدارد و مردم در مورد مقام آنها و بشر بودن آنها غلو نکنند و به این صورت پاک مطلق از اشتباه و گناه را فقط ذات خدا معرفی کند و لا غیر.

در قرآن حتی ذکر شده که خداوند به عده ای توجه و کرامت و عنایت بسیار کرد (چون بلعم باعورا) و از اولیای الهی شد ولی او از این توجه الهی سوء استفاده کرد و مغضوب درگاه الهی شد پس مصونیتی در این مورد هم برای پیامبران و اولیای الهی در این مورد هم وجود ندارد و گرنه جنبه تبعیض پیدا می کند و این امر با عدالت خداوندی سازگاری ندارد. در خود قرآن کریم بارها به پیامبر هشدار می دهد و حتی تهدید می کند که اگر از فرمان الهی سر پیچی کند رگ گردن او را قطع می کند.

3- واژه تقدّس (پاک از هر عیب و نقص) در مورد این افراد در قرآن به کار نرفته و واژه تقدّس غالباً مربوط به خدا و یا مکان های خاص چون بیت المقدّس به کار رفته است. حال آنکه می بینیم عده ای این واژه را به ناروا چنان گسترش داده اند تا جایی که به امور معمولی و پیش پا افتاده و افراد عادی هم اختصاص داده اند.

4- این افراد به هیچ وجه بشری فوق العاده و غیر عادی محسوب نمی شوند و بارها از طرف خداوند به پیامبر اسلام می فرماید که: « بگو من بشری معمولی مانند شما هستم »

5- معجزات و کراماتی که از این افراد در قرآن ذکر شده اصلاً از ناحیه آنها نبوده و کاملاً امری الهی و با اذن و اجازه او بوده ، حتی در مواردی که از پیامبر معجزه ای خاص می خواستند، خداوند صراحتاً می گوید : « بگو معجزه از جانب خداوند است » و این نشان می دهد که خود پیامبران هم در ایجاد معجزه اراده ای مستقل از خود ندارند.

- 6- این افراد غیب دان مطلق نیستند و غیب مطلق در نزد خداوند است و اگر هم از امری غیبی خبر داده اند، خداوند صراحتاً بیان می کند که خداوند قبلاً آنها را از این امر آگاه ساخته است.
- 7- این افراد حتّی مالک خیر و شر هم برای خود نیستند و از آینده خود نیز بی- خبر هستند. و این امر در قرآن کریم صراحتاً خطاب به پیامبر بیان شده .
- 8- شفاعت این افراد برای دیگر افراد با شرایط خاص و باز کاملاً با اذن خداوند و رضایت او می باشد.
- 9- با این حال این اشخاص برای پیروان خود نمونه و الگوی زندگی و حرکت در راه خدا هستند. (ولکم فی رسول الله اسوه حسنه... بدرستی که در رسول خدا نمونه و الگوی خوبی برای شماست)
- 10- این افراد به چنان رشدی در مسیر الهی رسیده اند که اراده آنها مسخّر اراده الهی شده است. نه چنان که برخی می گویند خداوند در آنها حلول کرده و یا فنای ذات الهی شده اند بلکه به حدّی از رشد معنوی رسیده اند که چون کاری جز رضای الهی انجام نمی دهند و فکری جز اراده الهی نمی کنند پس در حقیقت اراده آنها در مسیر اراده الهی قرار گرفته و در حقیقت مسخّر اراده الهی شده اند و درک کامل این حقیقت جز برای کسانی که به این مقام رسیده اند امکان ندارد.
- 11- به برخی از این افراد علم کتاب (علم مخصوص الهی) داده شده که با آن علم کارهای فوق العاده انجام می دهند. مانند کار آصف برخیا وزیر سلیمان پیامبر در حاضر کردن تخت بلقیس در یک چشم بر هم زدن. با این حال این علم هم به درجات مختلف به آنها عنایت شده ، برخی کمی از علم کتاب به آنها داده شده و برخی بیشتر و برخی به طور کامل.
- 12- پیامبران الهی هم دارای درجات متفاوتی در نزد خدا هستند. برخی نسبت به برخی دارای درجات معنوی بالاتری می باشند.
- 13- این افراد مانند سایر افراد بشری دارای نیازهای طبیعی و غریزی چون نیاز به غذا و آب و زن و فرزند می باشند.
- 14- برخی موارد دچار ترس و هیجان و یا عاشق می شوند مانند سایر افراد بشر.

و در کل نکته ای که در سراسر قرآن در مورد پیامبران و اولیای الهی وجود دارد این است که خداوند در قرآن تاکید می کند بر این امر که آنها افرادی در حدّ بشری عادی هستند و نباید به غلط در مقام آنها دچار غلو شد و علت اینکه در قرآن مرتباً به گناهکار بودن، ترسان بودن، غذا و آب خوردن، زن گرفتن آنها تاکید می کند ، جا انداختن این مطلب است که نباید در مقام این افراد در برابر خدا دچار غلو و زیاده روی شد و آنها را چون پیروان مسیح و برخی پیروان حضرت علی به مقام خدایی بالا برد و این امر از راههای مؤثر برای جلوگیری از شرک به خدا می باشد که خداوند آگاهانه و هدفدار آن را در قرآن به کار برده است. و در مورد پیامبر اسلام هم که بطور قطع از بزرگترین اولیای الهی محسوب می شده هم وضع به همین منوال بوده و اکثر این ویژگی ها که در قرآن آمده است و به اولیا صدق می کند به خاندان پیامبر هم صدق می کند. نه بیشتر و نه کمتر و تنها اشاره ای که در مورد حرمت این خاندان در قرآن به کار رفته ، دوستی این خاندان است که به عنوان مزد رسالت پیامبر تعیین شده و این دوستی نیز به نفع خود پیروان واقعی آنهاست و فلسفه خاص و عمیقی دارد که جای بحث آن در اینجا نیست.

ولی اموری چون دعا به درگاه آنها ، خواستن حاجات از آنها ، قبر پرستی و سایر انحرافات شرک آمیز هستند، که اصلاً اساس قرآنی و توحیدی ندارند و حتی با ارکان توحید در تضاد آشکار .

3- مهدویت در قرآن:

مسئله ای که در اینجا مطرح است این است که آیا ظهور منجی آخر الزمان ، مهدی موعود که بحثی جا افتاده در بین مسلمین است در در قرآن به صراحت ذکر شده یا خیر؟

اگر بخواهیم منصفانه در این مورد نظری دهیم باید گفت ، ظهور منجی موعود یا مهدی آخر زمان به صراحت در آیات محکم قرآن بیان نشده ، تنها در برخی آیات از پیروزی جمعی از مؤمنان و خلافت آنان بر روی زمین بعد از یک دوره ترس و خفقان سخن رفته است مثل این آیه:

« وعد الله الذّین امنوا و عملوا الصّالحات لیستخلفنکم فی الارض کما استخلف الذّین من قبلکم و لیبدلنکم الدّینهم الذّی الرّتضی لهم... وعده داده خدا به گروهی از شما اهل ایمان و عمل صالح که شما را جانشینان در

زمین قرار دهد همچنان که پیش از شما نیز کسانی را جانشینان زمین قرار داده بود»

و یا این آیه :

« و نريد انب نمّ على الذّين استضعفوا فى الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين...و مى خواهيم که بر کسانی که در زمین ضعیف شمرده شدند مَنّت گذاريم و آنها را پیشوایان زمین قرار دهيم.»

ولى نکته اى که در این آیات آمده است آن است که اشاره به فرد خاصى و یا زمان خاصى نمى کند ، بلکه اشاره به جمعى از مؤمنان در زمانى نامعین که البته در آینده است مى کند و علّت این امر نیز شاید همان روال کلی قرآن کریم باشد که سعى مى کند ، فرد خاصى را برجسته نکند تا دوباره عده اى از آن سوء استفاده نکنند و آن را بت قرار ندهند و باعث شرک و انحرافات دینى نشوند. همان کارى را که در مورد حضرت عیسی و برخى دیگر از پیامبران و اولیای الهى در گذشته کردند.

با این حال درست است که در آیات محکم اشاره اى صریح به فردى خاص به عنوان منجى نشده ، بنا به مصالح خاصى که فقط خدا مى داند، در آیات متشابه قران آیاتى وجود دارد که مى توان از آنها تعبیر نمود که خداوند ممکن است در آنها به منجى آخر زمان اشاره کرده است. مانند این آیه:

« والسماء و الطارق و ما ادريک ما الطارق ، النّجم الثاقب...قسم به آسمان و طارق(ستاره ظاهر شونده در شب) و تو چه مى دانى طارق چیست؟ ستاره اى است درخشان.»

که قبلا در قرآن کریم گفتيم که از اولیا و اشخاص برجسته الهى تعبیر به ستاره شده است. و ستاره درخشان و ظاهر شونده در شب(شب ظلم) شاید همان منجى آخر زمان باشد که در شب ظلم و بى عدالتى ناگهان ظاهر مى شود و جهان را پر از عدل و داد مى کند.

و یا این آیه:

« والصبح اذا تنفّس...قسم به صبح وقتى که نفس مى کشد» که شاید مقصود از صبحى که نفس مى کشد صبح ظهور منجى باشد.

و یا این مورد:

« والنّجم و ما هوى » قسم به ستاره (منجى) وقتى که فرود آید(ظهور کند)

حال دوباره این پرسش مطرح می شود که چرا مسئله ای به این مهمی یعنی ظهور منجی در قرآن به صورت نمادین و رمزی در آیات متشابه به آن اشاره شده و در آیات محکم نیامده. علت شاید این باشد که باز خداوند نخواسته که فردی خاص را برجسته کند تا دوباره از آن بت بسازند و باعث انحرافات دینی و شرک شوند چون مسئله منجی هر چقدر مهم باشد از مسئله حفظ توحید در جامعه مهمتر نیست و اصلاً ظهور منجی برای احیای توحید در جامعه است .

عرفان در قرآن: عرفان به عنوان یک روش عملی و فکری برای رسیدن به خدا و حقیقت از دیر باز در بین جوامع مسلمان رایج بوده است . عرفا معتقدند که برای رسیدن به حقیقت یا خدا دو روش وجود دارد یک راه، عمل به ظاهر اعمال و احکام دینی چون نماز و روزه و سایر دستورات شرعی است که همان راه شریعت است که عمل به ظاهر احکام شرعی چون نماز و روزه است و دیگری باطن شرع است که افراد خاصی به آن دست می یابند و از طریق آن زودتر به خدا و حقیقت می رسند. که این روش را طریقت یا راه عرفانی می دانند. عرفا یا صوفیان برای رسیدن به حقیقت دارای اعمال و افکار خاصی می- باشند به جای آنکه در مسجد اعمال شرعی را به جا آورند در محلی به نام خانقاه می نشینند و دست به اعمالی خاص می زنند ، مثلاً اذکاری را چون لا اله الا الله و یا هو را مرتباً تکرار می کنند و یا مدت زیادی را دور از چشم خانواده و دیگران به چله نشینی در مکانی خاص می پردازند و مراحل عرفانی را طی می کنند. در بعضی فرقه های عرفانی خاص، چون مولویه به رقص و سماع عارفانه و چرخ زدن و ذکر گفتن می پردازند و اکثر فرقه های آنها معتقدند که باید برای رسیدن به حقیقت باید دست به دامان شیخی و اصل زد تا با ارشاد و راهنمایی او مراحل عرفان را طی کرد و به مقصد که وصول حق است رسید.

برخی از بزرگان ادبیات خود را منتسب به برخی فرقه های صوفیه می دانند و برخی از بزرگان علمی نیز چون ابن سینا بخشهایی از کتب خود را به تعریف و توصیف عرفان و عارفان اختصاص داده اند. عرفا دارای اصطلاحات خاص عرفانی هستند که غالباً عوام معنی آنها را درک نمی کنند و برخی در حالات خاص عرفانی خود سخنانی به زبان می آورند که چون ظاهراً کفرآمیز است، به آنها شطحیات عرفانی می گویند. مانند

اینکه «در زیر لباس من چیزی جز خدا نیست» و یا «من حق(خدا) هستم» که غالبا چون عوام معنی آنها را درک نمی-کردند، این امر باعث دشمن تراشی برای بعضی از عرفا شده است و بعضی عرفای بزرگ چون عین القضات همدانی و حسین منصور حلاج با فتاوی علمای شریعت تکفیر گردیده و اعدام نیز شده اند.

پس از این مقدمه این سؤال مطرح می شود که آیا در عرفان حقیقت و حقایقی هم وجود دارد یا سراسر تحریف دینی و بدعت و خیالبافی و جنون بوده است.

اگر در عرفان حقایقی وجود نداشت ، چرا بسیاری از بزرگان علم و ادبیات و فلسفه در طول تاریخ دارای گرایشات عرفانی بوده اند. بزرگانی چون بوعلی سینا ، سعدی، حافظ انسانهای متفکر و روشنفکر زمانه خود بودند و حتی هنوز هم بسیاری از اقوال و آثار آنها روشنگرانه و مترقی است، پس اگر واقعا حقیقتی در عرفان وجود نداشت، چگونه این بزرگان به آن دلبستگی داشته اند، پس به این دلیل این سخنی گزاف است که حقیقتی در عرفان وجود ندارد.

حال این سؤال مطرح می شود عرفا که منشا گرایش عرفانی خود را قرآن کریم و احوا و آثار بعضی از بزرگان دین چون پیامبر (ص) و علی(ع) و امام جعفر صادق می دانند آیا در همین قرآن کریم حقایق عرفانی دیده می شود که تشابهی با بعضی از اقوال عرفا داشته باشد یا خیر؟

اینک به ذکر نمونه هایی از آیات قرآن کریم و مقایسه آن با افکار و اقوال و اعمال عرفا می پردازیم تا حقیقت تا حدی برای ما روشن شود.

مورد اول : همانطور که گفتیم قرآن کریم راه رسیدن به خدا را یک راه خاص نمی داند و به همه اقوال و ادیان و طرق فکری که البته رنگ توحیدی دارند احترام می گذارد و این همان قول عرفا را به یاد می آورد که « راه رسیدن به خدا را به اندازه عدد خلایق و مردم روی زمین می دانند» و هر کس می تواند به روش خود به سوی خدا راهی پیدا کند این یک وجه مشترک اقوال عرفا با قرآن کریم.

مورد دوم: همانطور که گفتیم در بین اکثر فرقه های عرفانی برای رسیدن به حقیقت و خدا و طی مراحل عرفانی نیاز به یک شیخ و پیشوا و ولی الهی است و در قرآن کریم هم در یکی از سوره های آن داستان حضرت

موسی و خضر را بیان می کند که درست به همان صورت حضرت موسی مانند یک مرید و شاگرد مکتب عرفان به دنبال او برای کسب علم و حقیقت به راه می افتد و از او طلب ارشاد می کند. و در همان داستان هم خضر (ع) مانند قول عرفا به موسی (ع) می-گوید که «نباید به ظاهر اعمال مردان خدا توجه کرد، بلکه در پشت پرده اعمال آنها حقیقتی است که با صبر و تأمل می توان به آن دست پیدا کرد.

مورد سوم: در قرآن کریم به یک نوع سیر عرفانی برای انسانهای متقی و مؤمن اشاره می کند: (الیه یصعد کلمه الطیب والعمل الصالح یرفعه... کلمه طیب (انسان پاک و متقی) به سوی خدا صعود می کند و عمل صالح او را بالا می برد)

و در آیه ای دیگر هم مقصد این سیر را به سوی حق دارالسلام معرفی می کند:

«لهم دارالسلام عند ربهم... برای آنهاست خانه امن و آسایش نزد پروردگارشان»

و نیز کتاب خدا را کتاب «هدایت برای متقین» معرفی می کند. و در عرفان نیز عرفا به یک نوع سیر باطنی روح از عالم طبیعت به سوی خدا معتقدند و نهایت سیر عارف را به سوی خدا واصل شدن به حق می دانند که همان سرای سلامت در قرآن کریم است.

مورد چهارم در قرآن کریم برای رسیدن انسان به کمال حقیقی تاکید فراوان به تقوا و رعایت بعضی شئون اخلاقی می کند و در عرفان نیز برای رسیدن به حقیقت باید بسیاری از حدود اخلاقی را رعایت کرد و در این مورد به نوعی ریاضت نفس پرداخت، چون روزه و لب از کلام بستن و تحمل آزار و اذیت دیگران و غیره...

در قرآن کریم به ذکر فراوان خداوند اهمیت داده شده است. «واذکروا لله کثیرا... خدا را زیاد یاد کنید» در عرفان نیز عرفا معتقد به تکرار بسیار اذکاری چون لا اله الا الله و یا هو و غیره هستند.

مورد پنجم: در قرآن کریم برای بعضی انبیاء نوعی چله نشینی توصیه می کند مانند چله نشینی حضرت موسی در کوه طور برای ارتباط خاص با خداوند و در عرفان هم به چله نشینی اهمیت فراوان داده شده است.

مورد ششم: در قرآن کریم بیان می کند نفس بعضی از اولیای الهی بر اثر رشد معنوی مسخر فرمان الهی و امر حق شده اند:

« والشمس والقمر والنَّجوم مسخَّرات بامرِه... ماه و خورشید و ستارگان (اولیای الهی) مسخر فرمان حق هستند. یعنی اراده آنها اراده حق است .
 « وما تشاؤون الا ان يشاء الله ربَّ العالمین... و جز آنچه خدا می خواهد نخواهید» و در عرفان هم معتقدند که برخی از عرفا در مرحله نهایی سیر خود به فَنای حق می رسند و اراده ای جز اراده حق را ندارند.

مورد هفتم: در قرآن کریم صراحتاً بیان می کند که بعضی از آیات قرآن جنبه متشابه دارند و تاویل آنها را جز راسخان علم نمی دانند و عرفا نیز معتقدند که نباید فقط به ظاهر آیات قرآن کریم توجه کرد و باید به معنی باطنی آنها هم توجه کرد که همان اشاره به آیات متشابه قرآن است و خود عرفا هم دارای سخنانی شبه انگیز هستند که همان شطحیات عرفانی است و معتقدند که عوام معنی باطنی آنها را درک نمی کنند.

مورد هشتم: برخی فرقه های عرفانی چون مولویه به موسیقی و کلام زیبا و آهنگین اهمّیت بسیاری می دهند و ظاهر آیات قرآن کریم هم کاملاً آهنگین و موسیقایی هستند و می توان گفت آن آیات را به آواز زیبا خواند و برخی از آنها کاملاً هماهنگ با برخی دستگاههای موسیقی هستند و این نوعی هماهنگی قرآن با موسیقی را نشان می دهد.

مورد نهم: عرفا معتقدند که در مرحله اول باید نفس و هواهای نفسانی را از بین برد تا در طریق معرفت گام نهاد و در قرآن کریم هم از کسانی که هواهای نفسانی را خدای خود قرار می دهند به شدّت انتقاد می کند و مرتباً بر نهی هواهای نفسانی تأکید می کند.

مورد دهم: عرفا معتقدند که در راه وصول به حق باید مصائب بسیاری را تحمّل نمود و قرآن کریم هم به صراحت بیان می کند که « شما را به انواع ابتلائات و مصائب چون ترس و گرسنگی و تشنگی و نقص در اموال و جانها می آزمائیم » و بشارت به صابران بده»

مورد یازدهم : در قرآن کریم نوعی رابطه محب و محبوب بین پروردگار و بندگان وجود دارد ، آنجا که می فرماید « خدا مؤمنان و مجاهدان را بسیار دوست دارد و آنها نیز او را دوست دارند» و در عرفان نیز رابطه بین عرفای حقیقی و خدا رابطه عاشق و معشوق است که نمونه کمال محبّت است.

مورد دوازدهم : در قرآن کریم سلسلهٔ عوالم روحانی را هفت آسمان (هفت عالم) معرفی می کند و در عرفان نیز برای رسیدن به عالم خداوندی باید عرفا از هفت مرحله و عالم بگذرند.

با این حال نباید گفت که در عرفان هم مانند شریعت و دین انحرافات و صورت نگرفته است ، بلکه وجود برخی انحرافات در برخی از فرقه های عرفانی امری قطعی است .

4- ارائهٔ برخی واقعیات بصورت رمز آمیز و معما گونه در قرآن کریم:

پرسشی که در اینجا مطرح است این است که آیا در قرآن کریم برخی از امور مهم ممکن است به صورت رمز آمیز و معما گونه بیان شده باشد یا خیر؟

از تأمل در برخی از آیات قرآن کریم گویا این امر فهمیده می شود. دلیل ما این آیه از قرآن کریم است که شاید زمان شب قدر را به طور دقیق مشخص کرده:

« والفجر ، ولیل عشر ، والشفع والوتر ، واللیل اذا یسر ، هل فی ذلک قسم لذلّی حجر...قسم به فجر (سپیدهٔ صبح) و شب های ده گانه و جفت و طاق و شب هنگامی که در گذرد، آیا در آن سوگندی است برای اهل خرد» که شاید مقصود از شب های دهگانه ده شب ماه رمضان است که معروف است شب قدر در آنها قرار دارد و شفع و وتر هم یعنی جفت و طاق است که در مجموع سه شب می شوند و اگر این سه شب را سه شب اول دههٔ آخر ماه رمضان محسوب کنیم می شود شب بیست و سوم ماه رمضان است که معروف است بیشترین احتمال شب قدر در آن است و در اواخر آیه حتی به ساعات اوج آن شب هم اشاره می کند که هنگام آخر شب و سحر است « و شب هنگامی که تمام شود».

پس احتمال اینکه حقایقی به این صورت در قرآن کریم بصورت رمزی و کنایی بیاید هم وجود دارد. و باید بیشتر در اینگونه آیات تأمل کرد.

5- موسیقی در قرآن کریم و صدای زن

بحثی که در اینجا قابل طرح است مسئلهٔ بحث بر انگیز موسیقی در قرآن کریم است. آیا واقعا آن چنان که برخی ادعا می کنند در قرآن کریم موسیقی منع شده است و یا مثلا صدای زن حرام است؟

از تأمل در آیات قرآن کریم در می یابیم که در هیچ جایی از قرآن حتی اشاره نشده که موسیقی حرام است و از آن منع شده و اگر چنین امری

لازم بود باید به صراحت در قرآن بیان می شد. با توجه به اینکه مسئله موسیقی حتی در جامعه عقب مانده عرب آن زمان هم امری کاملاً جا افتاده و معمول بود ، عقلی و منطقی به نظر نمی رسد که در قرآن کریم که حتی در مورد راه رفتن انسان مؤمن و حتی ظن و گمان او تذکراتی صریح داده شده ، اگر لازم بود آیه ای نیز در حرمت موسیقی نازل می کرد و چون در این مورد آیه ای نازل نشده پس به ناچار باید پذیرفت که حرام نکردن آن دلیلی آشکار بر حلال بودن آن است و هرگز کسی حق ندارد در این مورد برای مردم بدون توجه به نظر خدا حلال و حرام تعیین کند و اصلاً در شان کسی نیست که چنین جسارتی کند.

حال اگر در این مورد هم روایاتی جعل کرده اند و گفته اند آن جا که در قرآن می فرماید: « مؤمنین از لغو دوری می کنند و لغو را به موسیقی تعبیر کرده اند، این صحیح و منطقی به نظر نمی رسد . چون لغو به معنی امر بیهوده است و معنی خاص خود را دارد، در حالی که موسیقی امر بیهوده ای نیست . و با دلایل بسیار جزء غذاهای روح بشر است که بشر به آن نیاز دارد و تازه به او حالت معنوی و روحانی هم می دهد و او را برای عبادت آماده می کند و چرا اصلاً به جای لغو کلمه غنا به معنی موسیقی در قرآن نیامده و از آن منع نشده؟!

در اینجا باید گفت که نه تنها در قرآن کریم هیچ آیه ای در مورد منع موسیقی بیان نشده ، بلکه روال خود آیات قرآن و روش بیان آنها که کاملاً حالت موسیقایی و آهنگین دارد و کاملاً با بعضی از دستگاههای موسیقی سازگار است دلیلی قاطع بر تایید موسیقی و تایید آواز و آهنگ زیبا است.

در ثانی موسیقی با ذات بشر از آغاز آفرینش قرین است و همین که طفل به دنیا آمده بدون لالایی و آواز آرام نمی شود و به خواب نمی رود دلیل قاطعی است که موسیقی یک امر کاملاً فطری و سازگار با ذات بشر است . علاوه بر آن انسان برخی موارد با شنیدن یک آهنگ آرام موسیقی و شعر عرفانی که آهنگ خاصی دارد حالت بسیار خوش معنوی پیدا می کند و آماده و مشتاق عبادت و ذکر خدا می شود ، آیا باز باید گفت موسیقی یک امر بیهوده است؟!

در مورد حرمت صدای آواز زن نیز هیچ آیه ای در این مورد در قرآن کریم یافت نمی شود که آن را حرام اعلام کند و اصلاً پرسش در

اینجاست که اگر صدای آواز زن حرام بود، چرا خداوند خود این موهبت را به برخی زنان عطا کرده ، چون برخی از جنبه های زیبایی استعداد هنری زنان فقط زمانی آشکار می شود که زنان آواز بخوانند و دلیل دیگر آنکه اگر صدای آواز زن باعث تحریک مردان می شود و باید حرام باشد ، پس صدای مردان هم باید باعث تحریک زنان شود و باید حرام شود و این امری کاملاً غیر عقلانی و غیر منطقی است.

6- مسئله چند همسری در قرآن:

امری که در جوامع مسلمان بسیار جا افتاده مسئله چند همسری است ، آیا قرآن کریم چند همسری را تشویق کرده است یا مجاز داشته؟ این دو با هم کلی فرق می کنند . تجویز با تشویق مسلماً یکی نیست.

آیه ای در این مورد در قرآن کریم آمده ولی از این آیه فهمیده می شود که در این آیه اجازه چند همسری را در مواقعی خاص و اضطراری داده شده ولی تشویق نشده و آن در مورد کسانی است که از یتیمان سرپرستی می کنند و بیان می کند برای جلوگیری از هوای نفس و تعرض جنسی به یتیمان که گاه اتفاق می افتد، دو زن و یا سه زن و یا چهار زن اختیار کنند . ولی نکته ای که در این مورد بیان می شود و قابل توجه است این است که اولاً این یک تشویق نیست ، بلکه مجوزی است به دلیل اضطرار و برای جلوگیری از یک گناه بزرگ و دوم اینکه شرطی برای این امر می گذارد که تقریباً این امر را مشکل و یا غیر ممکن می کند و آن هم شرط عدالت است ، یعنی به شرطی این امر را انجام دهیم که بین همسران عدالت برقرار کنیم که مسلم است که این امری نه غیر ممکن بلکه تقریباً نزدیک به غیر ممکن است و هیچ انسان عاقلی نمی تواند ادعا کند که این امر را می تواند بطور کامل در مورد همسران متعدد اعمال کرد.

7- دیدن و ملاقات خدا:

آیا از نظر قرآن کریم خدا قابل دیدن است؟ در این مورد آیاتی وجود دارد که دیدن خداوند را به طور آشکارا کاملاً رد می کند . مانند قضیه درخواست حضرت موسی و بزرگان بنی اسرائیل که خداوند به صراحت به آنها خطاب می کند که: « هرگز مرا نخواهید دید» و دلیل آن را برای آنها اثبات می کند که چون حتی کوهها طاقت دیدن خدا را ندارند، دیگر

انسانهای ضعیف جای خود را دارند. یعنی خدا می تواند خود را برای انسان آشکار کند ولی انسان و هیچ موجودی تاب دیدن او را ندارد. ولی با این حال در آیات دیگر به نوعی به ملاقات خدا اشاره می کند مانند این آیه:

«بگو هر کس ملاقات خدا را امید دارد باید که عمل نیک انجام دهد و در عبادت خدا دچار شرک نشود»
ولی در این مورد باید گفت که ملاقات خدا هم می تواند با دیدن آشکار با چشم تفاوت داشته باشد.

در معنی اصلی ملاقات به معنی رسیدن دو شخص به یکدیگر است ولی لزوماً به معنی دیدن آشکار نیست، مثلاً یک شخص کور و نابینا می تواند به ملاقات شخصی بینا برود و با او دست هم بدهد و او را در آغوش هم بگیرد و او را حس کند ولی این معنی لزوماً به معنی دیدن آشکار او با دو چشم ظاهر نیست. ملاقات خدا نیز می تواند به این معنی باشد، یعنی ما می توانیم بر اثر تکامل و رشد معنوی به نوعی خداوند را از نظر روحی و باطنی حس و شهود کنیم ولی نمی توانیم او را آشکارا ببینیم. با این حال در آیاتی از قرآن کریم اشاره می کند که مؤمنین واقعی در روز قیامت به خداوند نظر می کنند :

« وجوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره...روهایی در چنین روزی (قیامت) شادمان هستند و به سوی پروردگارشان نظر می کنند . و در این مورد نیز باید این طور استنباط کرد که این نظاره با دیدن آشکار خداوند ممکن است فرق کند و به معنی توجّه به سوی خدا باشد.

8- فرقه گرایی در قرآن:

آیا در قرآن فرقه گرایی مجاز شمرده شده؟ پاسخ منفی است . آنجا که می فرماید:

« آیا ندیدی آنها را که در دین خود فرقه به وجود آوردند» و به این ترتیب آنها را مذمت می کند و در این مورد باید گفت : که از نظر قرآن فرقه گرایی در دین ، آن هم فرقه گرایی انحرافی امری مقبول نیست. به عکس در قرآن کریم پیروان ادیان را به نوعی وحدت تشویق می کند و می فرماید: « ای اهل کتاب بیایید به کلمه ای که بین ما و شما مشترک است ملزم باشیم و جز خدا را نپرستیم...»

البته در این مورد سخت گیری نمی کند و در عین حال تکثر و تنوع ادیان را به رسمیت می شناسد . یعنی هم به تنوع ادیان از جهت شکل و هم به وحدت ادیان از جهت جوهر و محتوا که همان توحید است معتقد است. و شاید مقصود او از فرقه گرایی در ادیان ایجاد انحرافات در ادیان باشد که مسلماً مقبول و عقلانی هم نیست.

9- آزادی و اجبار در دین:

آیا در پذیرش دین و اجرای احکام دینی اجبار و اکراه وجود دارد یا خیر؟ قرآن در این مورد صریح ترین بیان را می فرماید:

« لا اکراه فی الدین...در دین اجبار و اکراهی نیست» . حتی در آیاتی به پیغمبر صریحاً تذکر می دهد که « تو نمی توانی مردم را مجبور به ایمان آوردن کنی و اگر خدا می خواست، خدا به این کار سزاوارتر بود»

پس حتی خود خداوند نیز خود را در مقامی قرار نمی دهد که مردم را مجبور به ایمان آوردن کند، چه رسد به پیامبران و یا به اصطلاح علما و متولیان دینی که به خود اجازه می دهند که مردم را مجبور به رعایت احکام شرعی کنند و اصولاً عقلی و منطقی نیست که پذیرش یک عقیده و دین اجباری باشد، چون ایمان و عقیده به یک دین یک امر کاملاً قلبی و درونی است و هیچ عقیده ای را نمی توان به اجبار به کسی تحمیل کرد و اصولاً دین و عقیده فرمایشی و حکومتی و اجباری دین نیست و اگر مردم یک کشور با زور مجبور به پذیرش یک دین و عقیده خاص شوند و به دستورات آن اجباراً عمل کنند به نوعی شرک عبادی آشکار دچار شده اند، چون این عقیده را نه برای خدا ، بلکه برای رضایت حکومتی خاص یا فردی خاص قبول کرده اند و این همان شرک آشکار است.

حال ممکن است بیان شود پس چرا خداوند مردم را امر به انجام احکام شرعی می کند ، در این مورد باید گفت که اوامر الهی در انجام دستورات شرعی جنبه توصیه دارند نه اجبار و گر نه با اصل آزادی در دین تناقض آشکار دارد مثلاً آنجا که می فرماید:

« مردان باایمان و زنان با ایمان امر به معروف و نهی از منکر می کنند» این امر با توجه به آزادی دینی است ، آنها اگر ایمان دارند، می توانند بنا بر اختیار خود امر به معروف و نهی از منکر کنند و اگر ایمان ندارند این کار را انجام نمی دهند.

وقتی می فرماید:

« شراب نخورید » اگر کسی ایمان دارد شراب نمی خورد و اگر نداشته باشد به هر صورت شده ولو در پس توی خانه اقدام به این کار خواهد کرد و الی آخر... و جالب است که در این مورد امر به معروف و منکر را به حکومت ها واگذار نمی کند، بلکه آشکارا می فرماید: «مردان و زنان مؤمن این کار را انجام می دهند» و این دلیل کامل بر آزادی و اختیار در عرصه دین است و باید هم این طور باشد.

10- آیا احکام و دستورات شرعی فرا زمانی و فرامکانی هستند یا خیر؟

مسئله ای که همواره در سالهای اخیر مورد بحث پیروان دین بوده است این است که آیا احکام و دستورات شرعی فرا زمانی و فرا مکانی هستند، یعنی دستورات و احکام شرعی برای همه زمانها و مکانها یکسان می باشند یا قابل تغییر هستند.

برخی عقیده دارند که این دستورات و احکام برای همه زمانها ثابت هستند و قابل تغییر نیستند، برخی دیگر عقیده دارند، خیر این احکام و دستورات قابل تغییر هستند. پس حقیقت در این مورد چیست؟

از تأمل در آیات و احکام قرآنی متوجه می شویم که برخی احکام و دستورات شرعی جنبه عبادی دارند، چون نماز، روزه، حج و زکات که این احکام همواره در هر زمانی توصیه شده، چون لازمه فطرت توحیدی انسان هستند و فطرت انسانی هم قابل تغییر و تبدیل نیست و همچنان که بدن همیشه غذا نیاز دارد روح انسان هم همواره غذای معنوی نیاز دارد که از این عبادات تامین می شود. بنابراین می بینیم که این احکام و توصیه های عبادی چون نماز و روزه در ادیان گذشته هم به شکلی دیگر به نوعی وجود داشته است و قرآن هم آیاتی بنا بر تغییر و یا نسخ این احکام در هیچ دوره ای ندارد، از این جهت می توان گفت که این گونه احکام عبادی قابل تغییر نیستند و در همه زمانها باید مؤمنین به آنها عمل کنند و یا طبق اختیار خود عمل نکنند.

در مقابل یک دسته از دستورات و احکام دینی هستند که جنبه عبادی ندارند، بلکه جنبه مدنی و جزایی و حقوقی دارند که به نظر نمی رسد که در همه زمانها ثابت باشند و چنین امکانی در همه زمانها برتی تحقق آنها وجود ندارد، چون مرتبا جوامع در حال تغییر و تحول هستند و نیازهای آنها هم مرتبا در حال تغییر است و این دستورات و احکام به صورت

گذشته قابل اجرا نیستند و ناچار باید تغییر کنند مانند قوانین مربوط به دیه، حقوق زن و مرد، طلاق و روابط و زن و مرد و قوانین مربوط به مجازات‌ها.

دلیل ما هم همان آیات قرآن کریم است، در خود قرآن گاهی در مورد مجازات زنی که عملی منافی عفت انجام می‌دهد، آیه ای نازل می‌شود و بیان می‌کنند که او را حبس کنید تا خداوند در مورد او حکم کند و بعد آیه ای نازل می‌شود که حکمی دیگر در مورد او می‌دهد و این نشان می‌دهد که در خود صدر اسلام نیز به جهت تغییر سریع جامعه، خداوند احکام تازه تری برای مردم وضع می‌نمود و اصولاً آیات ناسخ و منسوخ که امری است که در کلام بزرگان دین چون حضرت علی در مورد قرآن بسیار آمده، اشاره به همین تغییر پذیری برخی احکام مدنی دینی بر طبق تغییر وضع زمان در جوامع است.

در ثانی احکام مدنی دین جزء اصول دین اسلام محسوب نمی‌شوند بلکه جزء عوارض و اضطرارات دینی است. به این معنی که چون در جامعه نوپای اسلامی افراد با سواد و تحصیل کرده بسیار کم و اندک بودند آن هم با اطلاعات کم و قوانین حقوقی و مدنی و جزایی هنوز تکامل پیدا نکرده بود و اصولاً قوانین نوینی نمی‌توانست در چنین جامعه ای وجود داشته باشد، ضرورت داشت که خداوند برای قوام و نظم در جامعه و جلوگیری از هرج و مرج و از هم پاشیدگی آن در کنار قوانین عبادی، یک سری قوانین مدنی و جزایی و حقوقی نیز بطور موقت و برای رفع نیاز آن زمان و مکان خاص برای مردم تعیین کند و این امر کاملاً هم معقول به نظر می‌رسد و این امر دلیل بر آن نیست که آن قوانین مدنی خاص برای همه جوامع و مکانها و زمانها قابل اجرا باشند.

اگر بخواهیم در این مورد مثالی بیاوریم تا مطلب جا بیفتد. این امر مانند بیماری است که برای یک بیماری خاص در یک مقطع زندگی به پزشک مراجعه کند. در این حال پزشک برای درمان این بیماری یک سری داروهایی تجویز می‌کند، برخی از این داروها را توصیه می‌کند تا دو هفته و یا یک، دو ماه مصرف کند و برخی داروها را توصیه می‌کند با توجه به وضعیت بیماری و وضعیت جسمی وی مثلاً کم خونی تا آخر عمر مصرف کند. احکام شرعی هم درست همین حالت را دارند، چون این احکام و دستورات شرعی برای درمان بیماری های روحی نوع بشر

و زندگی روزمره وضع شده اند، برخی از این احکام چون همان داروها برای مقطع خاصی از زندگی نسلهای بشر هستند ، چون احکام مدنی و جزایی و حقوقی و ممکن است در دورانه‌های بعد تغییر کنند و برخی دیگر برای تمام عمر بشر لازم و ضروری هستند چون احکام عبادی مانند نماز و روزه . بنابراین نمی توان در هیچ مقطعی آنها را ترک کرد، همچنانکه احکام مدنی را برای همیشه نمی توان به طور یکسان به کار برد و تغییری در آنها نداد.

حال ممکن است این پرسش مطرح شود که مثلا با مسئله حجاب در جوامع امروزی چگونه می توان کنار آمد ، اگر حجاب به فرض یک امر امرز عبادی محسوب شود (که در آن هم می توان تردید کرد) یک زن مسلمان چگونه می تواند آن را در زندگی امروزی رعایت کند ، ممکن است عده ای خیلی ساده بگویند : بسیار خوب ، زن مسلمان حجاب را در همه جنبه های زندگی اجتماعی کاملا رعایت می کند و مشکلی وجود ندارد ولی باید گفت قضیه به همین سادگی هم نیست ، کارهایی وجود دارند که رعایت حجاب با آن شرایط خاص توصیه شده ، تقریبا در مورد آنها غیر ممکن است ، مثلا شرکت در مسابقات ورزشی حق یک زن است ولی همچنانکه می بینیم این امر با حجاب سازگار نمی تواند باشد، چگونه یک زن روسری به سر بزندو در زمین فوتبال با سرعت بدود، کسانی که اهل ورزش هستند می دانند که این کار چقدر مشقت آور است ، چون بلافاصله آدم عرق می کند و نیاز به تنفس زیاد پیدا می کند و وجود رو سری بر سر مسلما باعث مشقت و خفگی و آزار او می شود، به علاوه لباسی هم که در برخی ورزش ها باید به کار برد ، نمی تواند به صورتی باشد که کاملا شل و گشاد باشد چون عملکرد ورزشکار را کاملا دچار اختلال می کند ، مانند لباسی که در فوتبال به کار می رود که نمی تواند زیاد گشاد و شل باشد، چون دست و پای بازیکن را می گیرد و یا در ورزش اسکی نمی توان لباسهای گشاد و شل به کار برد و ناچار باید لباس هایی به کار برد که تنگ باشند و برجستگی های بدن را نشان می دهند و این مسئله با حجاب جور در نمی آید. و یا ممکن است که یک زن فضا نورد نیاز به ماهها آموزش فضا نوردی در میان مردان به تنهایی داشته باشد و لباس مخصوص فضانوردی بپوشد که چندان با حجاب سازگار نباشد.

این ها مسائلی است که زن مسلمان با حجاب در جوامع اسلامی با آن روبه روست ، پس راه حل چیست ؟

در جواب باید گفت: اولاً قبلاً بیان کردیم که رعایت دستورات شرعی حالت اختیاری دارند و اجباری در کار نیست . یک زن مسلمان می تواند با توجّه به اختیار خود آنها را رعایت کند یا نکند ، یعنی می تواند در یک مسابقه ورزشی با توجّه به اختیار خود در دین حجاب خود را کاملاً رعایت کند و تبعات آن را نیز پذیرا باشد و می تواند آن را رعایت نکند و هیچ مرجع دولتی و غیر دولتی نیز حق دخالت در این امر و باز خواست وی را ندارد ، چون امری کاملاً شخصی و اعتقادی درونی است.

مسئله دوم مسئله اضطرار است . در قرآن کریم به صراحت در آیه ای می فرماید: «گوشت مرده را نخورید و حرام است» ولی در همان آیه مسئله اضطرار را بیان می کند و می فرماید: «و اگر کسی در این مورد دچار اضطرار شود و به نوعی مجبور به این کار شود می تواند به اندازه نیاز خود از گوشت مرده استفاده کند.

مسئله حجاب در ورزش و مواردی این گونه نیز می تواند به این صورت حل شود. یعنی اگر زن مسلمان در یک صحنه ورزشی حالت اضطرار داشته باشد و نمی تواند این امر را رعایت کند و رعایت حجاب باعث می شود که او در کارش موفق نشود و برای او مشکلات روحی و جسمی ایجاد شود می تواند موقتاً حجاب را به کنار بگذارد و در مواقعی که حجاب مشکلی برایش به وجود نمی آورد می تواند آن را رعایت کند.

-11- رهبانیت در قرآن:

مقصود از رهبانیت آن است که انسان مؤمن برای آنکه دینش سالم بماند و دچار گناه نشود ، دور از مردم و اجتماع در گوشه ای تنها زندگی کند و به عبادت خدا بپردازد. آیا در قرآن به رهبانیت توصیه شده ، جواب منفی است. البته در مورد مسیحیان اشاره می کند که این امر در مورد آنها وجود داشته ولی حق آنها را هم به خوبی رعایت نکردند، البته گاهی در قرآنی به بعضی پیامبران الهی توصیه می شود که مدتی مثلاً چهل روز دور از مردم به عبادت بپردازند ولی باید دانست این امر موقتی بوده و برای همیشه توصیه نشده ، گاهی نیز به مسلمانان و پیامبر توصیه شده از عمل کفار هجرت و کناره گیری کنند ولی هرگز توصیه نشده که

دور از اجتماع زندگی کنند و اصولاً بعضی از احکام شرعی و اخلاقیات هستند که جز در اجتماع نمی توان آنها را انجام داد مانند امر به معروف و نهی از منکر و کمک به یتیمان و بیچارگان و نماز در مسجد و اگر زندگی در اجتماع نباشد بعضی از فضائل اخلاقی و امتحانات بشری قابل تحقق نمی باشند، مانند گذشت ، ایثار ، فرو خوردن خشم و غیره و همچنانکه می دانیم یکی از اهداف رسالت انبیا تحقق همین فضائل اخلاقی در نوع بشر است. اگر کسی دور از اجتماع و مردم زندگی کند و پاک بماند که هنری نکرده ، هنر آن است که یک عمر در آلودگی های اجتماع زندگی کنی و آلوده رذایل اخلاقی نشوی ، در اوج مادیات و ثروت زندگی کنی و غرق در ثروت و تعلق و دلبستگی به ثروت و مظاهر مادی نشوی . در بین زنان و مردان در اجتماع زندگی کنی و دچار انحرافات اخلاقی و جنسی نشوی . در سیاست و قدرت دخالت کنی ولی سیاست باز و دغل پیشه سیاسی نشوی و حقوق مردم را ضایع نکنی و این جز در اجتماع و دور از رهبانیت صورت نمی گیرد. در قرآن نیز آن نوع خاص رهبانیت را در مسیحیت نهی می کند و آن را بدعت های دینی آنها می شمارد.

12- هنر و زیبایی در قرآن:

یکی دیگر از مباحث در این مورد موضع قرآن در مورد هنر و زیبایی است. آیا چنین است که برخی ادعا می کنند که قرآن با زیبایی و بعضی هنر ها چون نقاشی و موسیقی مخالف است؟

جواب کاملاً منفی است ، در هیچ جای قرآن آیه ای به صراحت نیامده که با زیبایی و هنر مخالف باشد. به عکس قبلاً گفتیم که خود روش قرآن در بکار بردن زیبایی و هنر بسیار متعالی در بیان آیات خود نشان تایید زیبایی و هنر است، یا برخی ادعا نموده اند، که اسلام با نقاشی و مجسمه سازی مخالف است این نیز لااقل از نظر قرآن هیچ اساسی ندارد، شاید علت ادعای این گروه به خاطر قضیه گوساله سامری در زمان حضرت موسی باشد، حال آنکه این گروه نادان نمی فهمند که خود مجسمه و تصویر سازی از نظر قرآن مذموم نیست ، بلکه گوساله پرستی و نقش پرستی مذموم است، و این هم کاملاً منطقی و عقلانی است که انسان موجودی را که دارای هوش و عقل و حواس نباشد، نباید پرستش کند و این امر در مورد همه چیز صادق است ، مثلاً ثروت ذاتاً مذموم نیست ،

ثروت پرستی مذموم است ، زن بد نیست زن پرستی بد است و الی آخر و جالب است اگر براستی مجسمه سازی گناه محسوب شود ، پس چرا خود قرآن بیان می کند که حضرت عیسی شکل پرنده ای با گل درست می کرد و در آن می دمید و تبدیل به پرنده می شد؟!

این تهمتها به دین شاید از آنجا ناشی شده که برخی منحرفان و شیادان دینی این روایات غلط را در مورد مخالفت اسلام با مجسمه سازی وارد دین کرده اند تا دین را امری مخالف هنر معرفی کنند و مبحث مجسمه پرستی را بعمد با مجسمه سازی خلط کرده اند و برخی ساده لوح نیز این دروغها را باور کرده اند.

قرآن و علم

قبل از اینکه وارد مبحث قرآن و ارتباط آن با علوم به معنی عام آنها یعنی علوم تجربی و علوم انسانی شویم ، باید متذکر شویم که وظیفه و کارکرد و شان قرآن ارائه اطلاعات علمی نیست، یعنی هدف از نزول آن ارائه واقعیات علمی نبوده ، بلکه مانند سایر کتب آسمانی ، نقش انسانسازی و بهبود اخلاقی و معنوی نوع بشر و به کمال رساندن آرمان های انسانی را به عهده دارد، تا به این ترتیب سعادت دنیوی و اخروی انسان تامین شود و انسان زندان در قفس دنیای مادی ، دچار بحران و کمبود معنویت نشود و رابطه او با خالق و مبدا هستی حفظ شود.

ولی چون چنین کتابی از منشا علم و قدرت بی نهایت الهی سرچشمه گرفته ، به ناچار در آن گه گاه به واقعیات مسلم علمی هم اشاراتی به صورت صریح و غیر صریح شده است، ولی این دلیل برآن نیست که بعضی به گزاف ادعا کنند که همه جزئیات و واقعیات علمی در قرآن آمده ، بلکه واقعیت این است که در قرآن به به برخی از واقعیات بعضی علوم تجربی و انسانی و نه همه اشاره کرده و یا صراحتاً این واقعیات را بیان کرده و حال مواردی از آنها را ذکر می کنیم و قضاوت را به عهده اهل فن می گذاریم فقط باید متذکر شویم میزان استخراج این واقعیات علمی بستگی به دانش و اطلاعات هر کسی در آن رشته علمی و اشراف او بر مضمون آیات قرآن دارد و ممکن است بسیاری از واقعیات علمی در قرآن باشد که سواد و تسلط علمی ما در آن رشته و یا بر مضامین قرآن آنقدر نباشد که آن را در قرآن کشف و بیان کنیم ولی نباید آنها را انکار کنیم و به بیان خود قرآن از کسانی باشیم که قرآن را به خاطر عدم احاطه علمی بر آن انکار کنیم.

1- علوم تجربی:

آفرینش انسان: برطبق تحقیقات علمی دانشمندان در زمینه دیرینه شناسی و انسان شناسی همه نژادهای بشری از یک گونه خاص در میلیونها سال پیش بوجود آمده اند و سپس در تمام قاره ها پراکنده شده اند، در قرآن کریم هم به این امر اشاره شده . در اوایل سوره نساء می فرماید:

« ای مردم از خدایتان که شما را از یک تن واحد آفرید و همسرش را نیز از خود او آفرید بترسید، پس از نسل آن دو مردان و زنان زیادی در زمین پراکنده ساخت.»

ایرادی که برخی در مورد آفرینش انسان می گیرند این است که می گویند ، بر طبق تحقیقات دیرینه شناسان و زیست شناسان و همچنین نظریه تکامل داروین که بر طبق مدارک علمی درستی آن هم به اثبات رسیده ، انسان در اوایل به صورت انسان نبوده ، بلکه گونه ای میمون بوده که در طی مراحل تکامل موجودات ، کم کم رشد و تکامل پیدا کرده و به صورت انسان در آمده ، پس این کشف علمی با فرموده قرآن و دیگر کتب آسمانی در مورد آفرینش انسان منافات کامل دارد و آن را نقض می کند و عده ای از پیروان ادیان هم خواسته اند جواب آنها را بدهند ولی بدرستی نتوانسته اند از عهده کار بر آیند و آنها را قانع کنند .

در پاسخ باید گفت : این باور غلط ناشی از عدم درک صحیح متون مقدّس است.

مثلا در قرآن کریم یک بار می فرماید: «ما انسان را از گل خلق کردیم»، که اصلا منافاتی با علم ندارد، چون عناصری که در بدن انسان است چون آهن و کلسیم و سایر عناصر در زمین هم یافت می شود، و از جایی دیگر آورده نشده ، پس جسم انسان واقعا از گل و زمین خلق شده.

در آیاتی دیگر می فرماید : «ما شما را از نر و ماده ای خلق کردیم»، و می دانیم که نر و ماده مخصوص انسان نیست و شامل حیوانات ، چون میمون ها و حتی بعضی از گیاهان هم می شود، پس این هم با علم سازگار است.

در آیاتی دیگر می فرماید: «ما شما را از یک تن خلق کردیم» که این هم با نظریه تکامل سازگار است ، چون همه انسانها از یک موجود پستاندار خلق شده اند و یا از یک یاخته و تک سلول که بعدا تکثیر شد همه موجودات و پستانداران و از جمله انسان خلق شدند.

در آیات قبل گفتیم که خدا می فرماید:

«ما شما را از یک زن و یک مرد آفریدیم ، و از نسل آنها زنان و مردان زیادی در سراسر مین پراکنده کردیم» که این هم با نظریه تکامل سازگار است ، چون بر طبق نظریه تکامل همه انسانها از یک گونه آفریده شده اند.

براساس آخرین تحقیقات علمی دانشمندان ثابت کرده اند که ابتدا یک گونه شبه انسانی در کنار این گونه انسان وجود داشت که بعدا نسل آن گونه از بین رفت و تمام انسانها واقعا فقط از همان یک گونه انسان به وجود آمدند و این گفته قرآن هم کاملا با علم سازگار است.

حال باید گفت که کجای این آیات در مورد آفرینش با نظریه تکامل داروین ناسازگار است؟

بلکه باید گفت که خداوند یک بار به خلقت انسان به طور کلی اشاره کرده و فرموده ما شما را از آدم آفریدیم و یک بار هم مراحل تکامل و بعد جسمانی نوع بشر را مرحله به مرحله ذکر کرده و حتی در مرحله نهایی آفرینش انسان هم تصریح می کند که روح انسانی جدا از بعد مادی و حیوانی اوست که در مرحله خاصی از آفرینش به جسم انسان تعلّق می گیرد. پس می توان آفرینش انسان را با نظریه تکامل داروین این چنین تطابق داد که انسان دارای دو بعد حیوانی و روح انسانی است و بعد مادی و حیوانی او چون متعلّق به این جهان مادی است و قوانین مادی چون حرکت و تغییر و تکامل بر آن حاکم است ، پس به ناچار تابع این قوانین تکامل هم هست و ابتدا بعد مادی انسان از مرحله موجودات تک سلولی شروع می شود که همان نفس واحد در قرآن از آن تعبیر کرد ، بعد بر اثر تکامل تبدیل به موجودی پستاندار و نر و ماده می شود که همان شبه میمون نر و ماده است که قرآن در این مورد می فرماید ما شما را از نر و ماده ای خلق کردیم و بعد همین میمون نر و ماده هم تکامل پیدا می کند و تبدیل به موجودات انسان نما و کم کم انسان می شود و در مرحله خاصی از آفرینش هم که ما اطلاع نداریم چه زمانی بوده ، روح انسانی که منشاء ملکوتی و الهی دارد به جسم این انسان نما تعلّق پیدا کرد و او تبدیل به انسان دو بعدی کامل شد . از آن به بعد نسلهای بعدی بشر در رحم مادر تکامل پیدا می کنند و در مرحله خاصی در رحم روحی انسانی در کالبد آنها دمیده می شود و از این به بعد به تعبیر قرآن تبدیل به موجود دیگری می شوند و با موجودات مادی دیگر تفاوت پیدا می کند و به صورت یک انسان کامل به دنیا می آید.

درست مانند آن است که ما یک بار بگوییم من ساختمانی از گل درست می کنم و بعد دوباره بگوییم من ساختمانی از خشت درست می

کنم این دو گفته با هم منافاتی ندارند، چون خشت هم از گل درست شده .

2- منشاء آب در کره زمین از آسمان است . بر طبق کشفیات جدید علمی آبی که در کره زمین وجود دارد ابتدا از خود کره زمین نبوده و کره زمین پس از جدا شدن از خورشید ، بی آب و سوزان بوده و منشا آب در کره زمین از شهاب سنگ هایی بوده که از آسمان یا همان خارج جو به زمین برخورد کرده اند و چون قسمتی از این شهاب سنگها از یخ درست شده بود، پس از برخورد به زمین تبدیل به آب می شوند و اقیانوسها و دریاها به وجود می آیند. در قرآن کریم هم در این مورد می فرماید:

« هوالَّذی انزل من السماء ماء ...اوست کسی که آب را از آسمان نازل کرد... (انعام/100)

در مورد آهن نیز دانشمندان معتقدند که منشا آن سنگهای آسمانی است و در قرآن نیز صراحت دارد که: « ما آهن را از آسمان نازل کردیم»
3- هر چه به طرف بالای کره زمین صعود کنیم ، هوا رقیق تر می شود به طوری که در محدوده خاصی از کره زمین در فضا ، اصلا اکسیژن وجود ندارد و اگر انسانی در آن حد بالا برود از نبود اکسیژن خفه می شود. این اصل علمی زمانی ثابت شد که فضانوردان توانستند به فضای اطراف زمین صعود کنند . این اصل علمی به طور معجزه آسایی در قرآن ذکر شده، در حالی که آن زمان امکانات فضانوردی وجود نداشت . در سوره انعام در این مورد می- فرماید:

« و هر که را خدا بخواهد سینه او را تنگ می گرداند بسیار تنگ ، گویا که در آسمان صعود می کند»

4- بر طبق تحقیقات دانشمندان در ابتدا و در میلیونها سال پیش تمام کره زمین را آب فرا گرفته بود و خشکی وجود نداشت قرآن کریم به این امر اشاره می کند:

« اوست که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او (فرمانروایی او) بر آب بود، یعنی به تعبیری چون خشکی بر روی زمین موجود نبود خداوند فقط بر آب ها فرمانروایی داشت» معنی این آیه فقط با کشفیات علمی جدید درست فهمیده شد.

5- اشاره به جاذبه عمومی و گسترش قاره های زمین:

6- بر طبق نظریه جاذبه عمومی که نیوتن کاشف آن بود . تمام کرات آسمانی و همچنین اشیاء دیگر تحت تاثیر نیروی قرار دارند که این نیروی جاذبه باعث می شود که نه تنها اشیاء بر روی زمین قرار می گیرند و در فضا معلق نشوند ، بلکه کرات و ستاره های آسمانی نیز هر کدام در مداری خاص به دور هم بچرخند و تحت تاثیر جاذبه هم قرار گیرند و نا منظم نباشند، گویا ستونی نا مرئی همه کرات و ستاره ها ی آسمانی را در جای مخصوص خود حفظ کرده.

7- در قرآن کریم به این امر اشاره شده :

« اوست خدایی که آسمانها را با ستونی که نمی بینید بر پا نگاه داشته»

و همچنین بر طبق کشفیات زمین شناسان و جغرافی دانها خشکی ها و قاره های کره زمین ابتدا به هم پیوسته بود و بعدها بر اثر گذشت زمان های بسیار به نوعی امتداد و کشش پیدا کردند و از هم جدا شدند. قرآن کریم در آیه 4 رعد در این مورد می فرماید:

« اوست کسی که زمین را امتداد و گسترش داد»

5- تصریح به ویژگی درمانی بعضی مواد طبیعی چون عسل : بر طبق شواهد پزشکی عسل طبیعی برای درمان بسیاری از بیماری ها کار ساز است. قرآن کریم در بیش از هزار سال پیش به این امر تصریح داشته است و در مورد عسل فرموده:

« در آن (عسل) شفایی است برای مردمان...» (نحل/72)

6- اشاره به بعضی از فنون مهندسی در سد سازی: در قرآن کریم در بعضی آیات به بعضی اصول مهندسی نوین چون قالب ریزی اشاره کرده . در سوره کهف از زبان ذوالقرنین می فرماید:

« برای من پاره های آهن بیاورید تا وقتی که میانه آن دو کوه برابر شد گفت بدمید تا وقتی که آن آتش را شعله ور ساخت . گفت بیارید نزد من تا بریزم بر آن مس گداخته ، پس (دشمنان) نمی توانند بالای آن روند و نمی توانند در آن سوراخ ایجاد کنند.

7- تصریح به وقوع انفجار بزرگ و آب به عنوان منشا حیات:

در سوره انبیاء راجع به اصل علمی انفجار بزرگ که شروع آفرینش کرات آسمانی با آن صورت می گیرد می فرماید:

« آیا کسانی که کافر شدند ندیدند که آسمانها و زمین بسته بودند ، پس آنها را گشاده کردیم »

و در مورد آب به عنوان منشا حیات می فرماید: « و قرار دادیم از آب هر چیز را زنده»

و یا آنجا که می فرماید: « و آفرید خدا هر جنبنده ای را از آب» (نور/45) بر طبق کشفیات دانشمندان ، منشا حیات ابتدا از میان آب ها شروع شده و بعد به خشکی انتقال پیدا کرده ، یعنی ابتدا در دریا موجوداتی آفریده شده و بعد بعضی از آنها به خشکی آمدند.

8- اشاره به حالت محافظ بودن آسمانها در برابر سنگهای آسمانی و اشعه های کیهانی: در توضیح باید گفت که در فضای بیکران ، اجرام بسیاری چون شهاب سنگها وجود دارند که مرتباً به طرف زمین می آیند که اگر به زمین برخورد کنند ، باعث ویرانی همه چیز می شوند، ولی چون جو زمین دارای اکسیژن است ، آنها به محض رسیدن به نزدیکی زمین و در مجاورت با اکسیژن اطراف زمین ، شعله ور می شوند و به طور سریع و ناگهانی نابود می شوند و به زمین نمی رسند. همچنین جو زمین مانع اشعه های کیهانی می شود که بسیاری از آنها برای موجودات زنده مضر و مرگبار هستند . بنابراین آسمان اطراف زمین حالت حفاظی برای زمین را دارد . در قرآن کریم به این امر اشاره می کند و می فرماید:

« و قرار دادیم آسمان را سقفی محفوظ»

9- اشاره به حرکت ماه و خورشید در مدار خود: حرکت ستارگان و ماه و خورشید در مدار مخصوص به خود ، کشفی است که در چهار پنج قرن اخیر توسط گالیله و دانشمندان دیگر به دست آمده. اما قرآن کریم در بیش از هزار سال پیش به آن اشاره کرده است. آنجا که می فرماید:

« اوست کسی که شب و روز و خورشید و ماه را خلق کرد که همه در گردونه (فلک) مخصوص خود شناور باشند»

10- اشاره به انبساط جهان و دور شدن اجرام آسمانی از هم : بر طبق اصل علمی انفجار بزرگ ، اجرام و کرات آسمانی و تمام کهکشانها از آغاز آفرینش و انفجار بزرگ ، مرتباً در حال وسعت و دور شدن از هم هستند، قرآن کریم به این امر هم تصریح می کند آنجا که می فرماید: «...همچنانکه در آغاز آفرینش آن را (آسمان و زمین و کهکشانها را) باز کردیم دوباره (در روز قیامت) طومار آن را در هم می پیچیم»

و یا در جایی دیگر می فرماید: «و آسمان را خلق کردیم و ما در حال وسعت آن هستیم»

11- اشاره به نسبی بودن زمان: یکی از کشفیات مهم علمی در قرن گذشته مسئله نسبی بودن زمان است که توسط دانشمند برجسته آلبرت انیشتین ارائه شد. بر طبق این نظریه که البته به اثبات هم رسیده، درک زمان برای همه یک امر ثابت نیست، مثلاً اگر موجودی بتواند با سرعت نور که 300000 کیلومتر بر ثانیه است حرکت کند، زمان برای وی بسیار کند می‌گذرد و تقریباً متوقف می‌شود و زمانی که برای ما مثلاً صدها سال طول می‌کشد، برای او ممکن است یک روز و یا چند روز طول بکشد و او این زمان طولانی را یک یا چند روز درک می‌کند. پس زمان برای ما و آن موجود یک حالت ندارد و نسبی است.

در قرآن کریم به این امر اشاره می‌کند و می‌فرماید: «همانا یک روز نزد پروردگار تو، چون هزار سال است از آنچه آنها می‌شمارند»

12- اشاره به حرکت وضعی زمین به دور خود: حرکت وضعی زمین به دور خود هم از کشفیاتی است که در سه چهار قرن اخیر صورت گرفته، قرآن کریم در بیش از هزار سال پیش به این واقعیت اشاره کرد و می‌فرماید: «و کوهها را می‌بینی و خیال می‌کنی که ساکن هستند. در حالی که مانند ابر حرکت می‌کنند.» که این امر جز با حرکت وضعی زمین سازگار نیست.

13- اشاره به کروی بودن زمین: آنجا که می‌فرماید: «خدای آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست و خدای مشرق‌ها»

که وجود مشرقها (نه یک مشرق) جز با کروی بودن زمین سازگار نیست، چون با وجود کروی بودن زمین است که هر نقطه از زمین دارای مشرق خاصی است و مشرقهای بسیار در زمین قابل فرض است.

14- اشاره به منشا اجرام آسمانی یعنی گازهای معلق در فضا: بر طبق کشفیات علمی منشا به وجود آمدن ستارگان آسمانی و کرات، گازهای معلق در فضا یا همان دودها یا ابرهای کهکشانی است. در قرآن کریم به این امر اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«بعد از آن خداوند به آفرینش آسمان (کرات و کهکشانه‌ها) پرداخت و آن ابتدا به صورت دودی بود» (فصلت/11)

15- تصریح به خلقت تمام اشیاء از یک ماده (پلاسمای): طبق آخرین کشفیات علمی در نهایت تمام عناصر طبیعت از تک ماده ای واحد به نام پلاسما ساخته شده اند. قرآن کریم به این امر نیز اشاره می کند ، آنجا که می فرماید :

«و آنچه خداوند از شیء (یک چیز) آفرید» .

علوم انسانی:

الف: روان شناسی:

1- روان شناسی رنگها: یکی از رشته های مهم روان شناسی روان شناسی رنگها ست . یعنی دانشمندان روان شناسی به این حقیقت دست پیدا کرده اند که انواع رنگها تاثیر روانی متفاوتی را در انسان بوجود می آورد ، مثلا رنگهایی مانند آبی و سبز و زرد باعث آرامش و شادی انسان از نظر روانی می شوند و رنگهای گرم چون نارنجی و قرمز باعث نا آرامی و بی قراری انسان از نظر روانی می شوند.

در قرآن کریم به این اصل روان شناسانه در موردی اشاره می کند و در مورد گاو بنی اسرائیل در سوره بقره می فرماید: « همانا آن به رنگ زرد است که بینندگان از دیدنش شادمان می شوند» که مستقیما در اینجا به روان شناسی رنگها تصریح می کند. و جای شک و شبهه باقی نمی گذارد.

2- تاثیر همسر در ایجاد آرامش روانی: از نظر روان شناسی ثابت شده همسر باعث آرامش روانی انسان می شود و در قرآن کریم به همین امر اشاره می کند:

«اوست کسی که برای شما همسر از خودتان قرار داد تا به سوی او آرامش پیدا کنید»

3- تاثیر معنویت در آرامش روانی: باز هم ثبت شده که داشتن معنویت باعث ایجاد آرامش روانی می شود و این یک اصل مسلم در روان شناسی است. در قرآن کریم به این امر نیز اشاره کرده و می فرماید:

4- « آگاه باشید که با یاد خدا (نوعی معنویت) دلها آرام می گیرد»

ب: اخلاق- اخلاق نیز یکی از شاخه های علوم انسانی است که در مورد آن کتاب ها نوشته شده . در قرآن کریم نیز توصییه های اخلاقی مهمی داده شده که الهام بخش علمای علم اخلاق برای نوشتن کتب اخلاق بوده است. به بعضی از این اصول اخلاقی در قرآن توجه کنید:

1- به نیازمندان و نزدیکان و در راه ماندگان و یتیمان کمک کنید.

2- به عهد و پیمان خود حتی در قبال دشمن وفادار باشید.

3- در جنگ هم تقوا را رعایت کنید و از حد مگذرید.

4- شهادت حق را کتمان نکنید.

5- به پدر و مادر خود اف (لفظی از روی نفرت و خستگی) نگویید.

6- بدون تحقیق در مورد کسی قضاوت نکنید.

7- حسادت نکنید.

و صدها توصیۀ اخلاقی که در قرآن آمده و مجال پرداختن به همه آنها نیست.

ج: جامعه شناسی

جامعه شناسی نیز که از علوم انسانی محسوب می شود به بررسی مسائل مختلف جوامع بشری چون پیشرفت و انحطاط جوامع از جهات مختلف می پردازد و تحولات اجتماعی را مورد بررسی موشکافانه قرار می دهد. در قرآن کریم به بعضی از اصول و قوانین حاکم در جوامع و مسائل این علم می پردازد.

1- علل انحطاط بعضی از جوامع ، فساد در جنبه های مختلف اخلاقی ، عقیدتی و اقتصادی است.

2- عامل دیگر انحطاط جوامع پیروی کورکورانه از بزرگان و پدران گمراه خویش و عقاید خرافی آنهاست.

3- یکی از عوامل انحطاط جوامع دینی تحریف کتب آسمانی توسط آنهاست.

4- از دیگر عوامل عقب گرد و انحطاط جوامع و حکومتها تبعیض و بی عدالتی بین مردم است.

5- دیکتاتوری و ظلم باعث سقوط حکومتها می شود.

6- در آمد نا مشروع و فساد اقتصادی جامعه را به تباهی می کشاند.

د: الهیات و فلسفۀ الهی

یکی دیگر از علوم انسانی ، الهیات و فلسفۀ الهی است . در الهیات و فلسفۀ الهی که حکمت الهی هم نامیده می شود، تلاش بر این است که تا حدی به شناخت خدا و صفات او نائل شویم و با تفکر و دلایل عقلی صرف بتوانیم او را وجود خدا را ثابت کنیم و در مرحله بعد به شناخت صفات او نائل شویم . قرآن کریم در این مورد کتابی بسیار غنی است. و در آن اشارات و گاه تصریحاتی به این علم شده است. به این موارد توجه کنید:

1- فلسفۀ الهی و اثبات وجود خدا با استدلال عقلی محض: قرآن در این مورد در آیه ای می فرماید: « اگر خدایانی جز خدای یگانه بود به سوی صاحب عرش راهی پیدا می کردند» که این کلام خود نوعی استدلال فلسفی محض در مورد اثبات خدای یگانه می باشد.

2- در موردی دیگر با استدلال فلسفی می فرماید: «اگر در زمین و آسمان خدایی دیگر بود، آن دو فاسد و تباه می شدند.»

3- معرفی صفات خدا: در این مورد آیات بسیاری در قرآن وجود دارد که مجال پرداختن به همه آنها نیست. مانند این موارد:

- رحمت خداوند عام است.
 - او بسیار شنونده است.
 - خداوند عادل است.
 - او بسیار انتقامگیر از ستمگران است.
 - او متکبر است.
 - او متکبران را دوست ندارد.
 - وعده خداوند راست است.
 - او بسیار داناست.
 - او بسیار تواناست.
 - بر تمام جهان مسلط است و تمام امور را خود اداره می کند.
 - امتحان کنندل خلق است.
 - شاکر علیم است.
 - رحمتش بر غضبش سبقت دارد.
 - بسیار توبه پذیر است.
 - از مؤمنین حمایت می کند.
 - خیانتکار را دوست ندارد.
 - او بی نیاز است.
- و دیگر صفات الهی که در قرآن به ذکر آنها پرداخته و جزء اصول علم الهیات است.

ه - علوم ادبی:

در مورد علوم ادبی و آرایه های ادبی نمونه های بسیاری در قرآن وجود دارد ، بطوری که قرآن کریم را از این جهت می توان بزرگترین اثر ادبی و بلاغی عالم به شمار آورد. چرا که انواع آرایه های ادبی در زیباترین شکل در آن به کار رفته است که به نمونه هایی از آن می پردازیم:

۱- ایطال: در آرایه های ادبی به طولانی بیان کردن یک مطلب به جهت اهمیت موضوع و دلایل دیگر ایطال می گویند: یک نمونه از این آرایه در قرآن کریم:

« و ما یمینک یا موسی، قال هی عصای ، اتوکوا علیّ و اهشّ بها غنمی و لی فیها مارب الاخری...ای موسی چه چیز در دست راست توست؟ گفت : این عصای من است که بر آن تکیه می کنم و برای گوسفندانم برگ درختان را می ریزم و با آن کارهای دیگری هم انجام می دهم.»

همانطور که می بینیم آرایه ایطال به بهترین شکل در این آیه به کار رفته چون می توانست فقط بگوید: این عصای من است ولی بنا به اهمیت موضوع کلام را عمدا طولانی کرد و این همان آرایه ایطال در کلام است .

2- تشبیه: تشبیه در کلام آرایه ای است که چیزی را به چیز دیگر در صفتی مثلا رنگ مانند کنیم در قرآن این آرایه بسیار آمده مانند این آیه کوتاه:

« الله نور السمّوات والارض...خدا (مانند) نور آسمانها و زمین است»

4- موسیقی حروف : یعنی حرفی را از حروف الفبا در یک جمله و یا شعر مخصوصا زیاد بکار ببریم تا موسیقی آن جمله و شعر بیشتر شود. به این نمونه در قرآن کریم توجه کنید:

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله...که در این آیه مخصوصا برای ایجاد موسیقی بیشتر در کلام ، حرف الف بسیار تکرار شده. به هر حال به علّت زیادی آرایه های ادبی در قرآن کریم نیاز به نگارش کتابی مستقل در این مورد وجود دارد و این موارد صرفا برای مثال در اینجا آورده شد.

علوم حقوقی و قضایی

در قرآن کریم در حدود هزار و چهارصد سال پیش در آن جامعه عقب مانده ، دقیق ترین احکام حقوقی و قضایی طرح گردیده که جای شگفتی بسیاری است. به عنوان مثال برای جرمهایی چون دزدی ، زنا ، تهمت به دیگران و غیره دقیق ترین احکام جزایی تعیین شده که بعضی از آنها کاملا مطابق با شرایط خاص آن جامعه بدوی بوده است . احکامی چون به زناکار هشتاد ضربه شلاق بزنید.

- کسی که بی مورد تهمت وارد کند اگر چهار شاهد عادل نیاورد به او تازیانه بزنید و سایر مجازاتهای مناسب آن زمان.

علوم نظامی

- در قرآن کریم به علوم نظامی نیز اشاراتی شده است . از جمله :
- 1- تصریح به وجود نظم و انضباط در جنگ که یک اصل کاملاً نظامی در عصر حاضر است: مانند این مورد:
- « خدا دوست دارد کسانی را که در راه او جنگ می کنند در حالی که به صف و منظم و چون بنیانی استوار هستند.
- 2- اشاره به لزوم امکانات نظامی کامل در جنگ با دشمن :
- « و آنچه می توانید از وسایل جنگی چون اسب های جنگی و دیگر امکانات تهیه کنید.»
- و در جایی دیگر می فرماید:
- (لباس جنگی) را برای شما در جنگ برای شما به وجود آورد تا در جنگ خود را محافظت کنید»
- و می دانیم که در جنگهای نوین هم لباس های ضد گلوله چقدر از تلفات نفرات در جنگ جلوگیری می کند.

علوم تجاری

در زمینه علم تجارت هم خداوند در قرآن احکام روشنی بخش و دقیقی ارائه کرده . از جمله اینکه وقتی که می خواهید معامله ای و خرید و فروشی انجام دهید، حتماً آن را مکتوب کنید و نسخه هایی از آن را نزد خود نگه دارید ، تا در موقع لزوم به عنوان سند از آن استفاده کنید که این مورد نیز از اصول علم تجارت و معامله محسوب می شود که هنوز هم از آن استفاده می شود.

«والسلام

علی من اتبع الهدی»